

زمانه و کارنامه محمد مسعود (۱)

علی ابوالحسنی (مُنذر)

محمد مسعود (۱۲۸۰-۱۳۲۶ شمسی)، رُمان نویس و روزنامه‌نگار بی‌پروا، شورشگر و ستیزنده عصر پهلوی و مدیر هفته‌نامه مرد امروز، در تاریخ مطبوعات ایران چهره‌ای نام آشنا و بحث‌انگیز است. عمر کوتاه و طوفانی وی، او را در رده روزنامه‌نگارانی چون صوراسرافیل، میرزاده عشقی و فرّخی یزدی، که به زندگی جنجالی و فرجام خونین از دیگران ممتازند، قرار می‌دهد.

در این مقاله، ضمن مروری بر زندگینامه محمد مسعود، روابط وی با پاره‌ای از سیاستگران عصر او: دکتر مصدق، قوام‌السلطنه و آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی را بررسی کرده در پایان، برای نخستین بار متن مصاحبه بسیار مهم و منتشرنشده او را با آیت‌الله لنگرانی در معرض مطالعه خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم.

محمد مسعود (م. دهاتی)^۱ سال ۱۲۸۰ شمسی در شهر قم و در خانواده‌ای متدین دیده به گیتی گشود. پدرش مردی پیشه‌ور و هوادار مشروطه، و جدّ و پدربزرگش، آخوند ملا عبدالله و آخوند ملا محمد قمی از روحانیان متنفذ قم بودند و گفته می‌شود که قبر ملا محمد (در آشتیان) زیارتگاه مردم است.^۲ خود وی می‌نویسد: «اقوام همگی، جز پدرم، اهل محراب و منبر و ملبس به لباس روحانیت... بودند».^۳

محیط پرورش مسعود در دوران کودکی و نوجوانی (قم) محیطی کاملاً مذهبی بود و،

۱. وی نخست، نام مستعار «دهاتی» داشت و مدتها در تهران با همین نام مطلب می‌نوشت، و بعدها نام مزبور را به «مسعود» تبدیل کرد.

۲. نصرالله شیفته. زندگینامه و مبارزات سیاسی محمد مسعود، مدیر روزنامه مرد امروز. تهران، آفتاب حقیقت، ۱۳۶۳. ص ۷.

۳. محمد مسعود. گلهایی که در جهنم می‌روید. تهران، مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، ۱۳۳۷. ص ۹۰.

چنانکه خود نوشته، یکی از فعالیت‌های جاری وی، به راه انداختن دسته سینه‌زنی با اطفال و نوحه‌سرایی در سوگ شهیدان کربلا علیهم‌السلام در ماه محرم بوده که تشویق و ترغیب بزرگ‌ترها را همراه داشته است.^۴ وی حوادث و سوانح زندگی خود را (به صورت رمان) در آثارش تفریحات شب (چاپ ۱۳۱۱ش)، در تلاش معاش (۱۳۱۲)، اشرف مخلوقات (۱۳۱۳)، گل‌هایی که در جهنم می‌روید (۱۳۲۱) و بهار عمر (۱۳۲۳) و نیز برخی از مقالات مندرج در هفته‌نامه مردامروز شرح داده است. از مجموع این آثار - که گاه، البته، تشخیص افسانه از حقیقت، در آنها مشکل می‌نماید - برمی‌آید که وی دوران کودکی و نوجوانی را در زادشهر خود، با فقر و بیماری دست به‌گیریان بوده و، به ویژه در قحطی جنگ جهانی اول، شدیداً از گرسنگی و مرگ افراد فامیل رنج برده است.^۵ این سابقه تلخ، تنفر و گریز از فقر را جبلی مسعود ساخت و در آثار قلمی و مبارزات اجتماعی - سیاسی وی بازتاب دائمی یافت.^۶

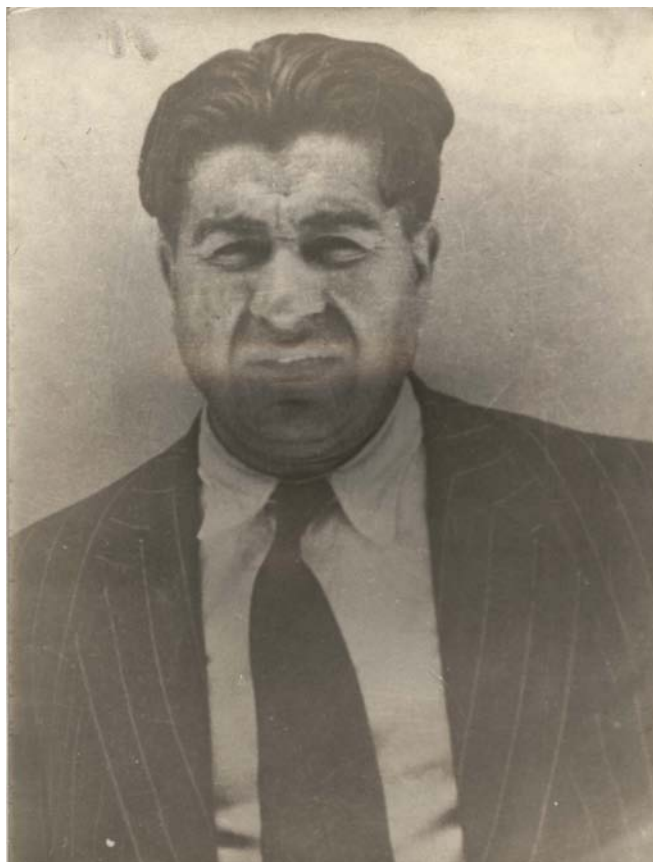
دو کتاب مشهور مسعود: گل‌هایی که در جهنم می‌روید و بهار عمر (چاپ سال‌های پس از شهریور بیست) جنبه نوعی خودزیستنامه دارد. اگر مندرجات این دو را گزارشی «واقعی» از سیر زندگی وی در کودکی و نوجوانی بدانیم، برپایه آنها باید گفت که: مسعود، تا اوایل بلوغ، در مسیر باورها و عقاید سنتی جامعه ایران گام می‌زده است. اما پس از آن، با فرد ثروتمندی موسوم به آقا جلیل (رئیس اداره حمل و نقل قم) آشنا می‌شود. این شخص از تجددطلبان صدر مشروطه بوده و نسبت به شعائر و احکام دینی (نظیر حجاب اسلامی و...) دیدگاه انتقادی داشته، بلکه نسبت به اساس مذهب و نقش آن در زندگی بشر، ارزیابی مثبتی نداشته است. القائنات آقا جلیل بنیاد عقاید مسعود جوان را ضعیف ساخته او را به سوی بدبینی و انتقاد از برخی باورها، سنتها و نهادهای

۴. همان، ص ۴۶.

۵. درباره تهیدستی مسعود همچنین ر.ک: لحظه‌ای و سخنی با سید محمدعلی جمالزاده. ویرایش و تنظیم: مسعود رضوی. تهران، همشهری، ۱۳۷۳. ص ۱۳۴.

۶. در اشرف مخلوقات می‌نویسد: «کاش وبا و قحطی و طاعون و سیل و زلزله باشد ولی فقر و تنگدستی از میان برود؛ زیرا به عقیده من، بزرگ‌ترین امراض تأثرآور و رقت‌انگیز امروزه عالم بشریت، فقر است، فقر. کاش میکرب وبا قلب انسان را فاسد کند، گلوله سینه آدم را سوراخ نماید ولی صدای ناله بیچاره را که از گرسنگی ضعیف شده است به گوش نشنود. این نهایت دناوت و پست فطرتی و شرارت بشر است که دسته‌ای روی خرمن طلا رقاصی کنند و دسته دیگری در رنج گرسنگی بمیرند. من اگر خبر قتل عام یک شهر را بشنوم کمتر متأثر می‌شوم تا خبر انتحار یک نفر که از کثرت پریشانی و فقر به قبر پناهنده شده است.»

محمد مسعود. اشرف مخلوقات. تهران، علی اکبر علمی، بی تا. ص ۱۲۱.



محمد مسعود [۷۱۲-۱۲۴ط]

اسلامی - شیعی مردم ایران سوق می دهد.^۷ فرد مزبور کتابهایی چون حاجی بابا، سیاحتنامه ابراهیم پیک، ترجمه بینوایان و یکتور هوگو و دوره روزنامه صوراسرافیل را در اختیار مسعود می گذارد و وی را به خواندن آنها توصیه می کند. مسعود نیز به مطالعه آنها می پردازد و با خواندن آنها، به اصطلاح، «دنیای دیگری در برابر چشمش باز می شود».^۸ چنانچه گزارش مسعود در این زمینه درست و دقیق باشد می توان گفت: کتابهایی که جلیل در اختیار مسعود قرار داده و سخنانی که در گوش وی زمزمه کرده است، در مجموع، گویای «بستگی» یا، دست کم، «همسویی» جلیل با نحله ها و جریانات «ماسونی» آن روزگار

۸ همان، صص ۹۹-۱۰۰.

۷. محمد مسعود، گلهایی که در...، همان، صص ۸۹ و ۱۰۸.

است که در جناح تندرو و سکولار مشروطه (تقی‌زاده و یازان وی) نفوذ وسیعی یافته بود. به نمونه‌ای از القائات جلیل - که تحقیقات علمی اخیر، یکسره بر آن خط بطلان می‌کشد - اشاره می‌کنیم:

مذهب رسمی این مملکت، که مذهب اسلام است، به زور شمشیر به آنها قبولانده شده و نه دهم ایرانیانی که ابتدا قبول اسلام کرده‌اند از ترس اعراب و برای نپرداختن جزیه و غرامت و هم‌رنگی با فاتحین بوده است.^۹

نیز (به گفته مسعود) وی می‌خواست، در همان نوجوانی، روزنامه‌ای بیرون آورده «از همه چیز: از اخلاق، از مذهب، از عفت و عصمت و وطن و درس و مدرسه و...» در آن بنویسد و از بدحجابی برخی از زنها و سستی برخی کسان در عزاداری سالار شهیدان انتقاد کند و مردم، و به ویژه جوانان، را به صرف مال و شرکت در مجالس عزای ائمه اطهار خصوصاً شهدای کربلا ترغیب نماید؛ ولی جلیل با این امور مخالفت کرده ضمن انتقاد از عزاداری در سوگ امامان، حجاب بانوان را نیز «یکی از بزرگ‌ترین علل بدبختی و خرابی نسل ایرانیان» می‌شمارد و حتی عفت بانوان را امری اعتباری و موهوم قلمداد می‌کند و سخنانی می‌گوید که تلویحاً به توجیه فحشاء می‌انجامد!^{۱۰}

جلیل، با این القائات، باورهای دینی را در مسعود نوجوان تضعیف کرده زمینه‌گرایش (تدریجی) وی به نوعی از «نسبیت حقایق و ارزشها» را فراهم می‌آورد و دیدار و معاشرت بعدی مسعود با غربزدگان پایتخت و، سرانجام، تنفس چندساله‌اش در فضای لیبرالیسم اجتماعی و اخلاقی غرب، این سیر فرودین را تشدید می‌کند...

از جمله کارهای مسعود در دوران نوجوانی، چنانکه گذشت، انتشار روزنامه‌ای به نام شفق بود که در ۴ صفحه و ۵۰ نسخه، و به تقلید از روزنامه صوراسرافیل، منتشر می‌شد. او،

۹. همان، ص ۱۰۹.

۱۰. از همو نقل می‌کند که می‌گوید: «...حقیقت مطلق وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد تاکنون بشر درک نکرده است... اگر چند سال دیگر صبر کنی آن وقت خواهی دانست که حجاب زنها یکی از بزرگ‌ترین علل بدبختی و خرابی نسل ایرانیان است... آن وقت خواهی دانست که در اجتماع غلط ما فقط نطفه صحیحی که بسته می‌شود نطفه حرامزادگان است، چون پدر و مادر آنها از روی تمایل طبیعی، نه از روی قیود متداوله [بخوانید: قواعد و قوانین عرف و شرع]، یکدیگر را انتخاب کرده‌اند... به علاوه، چند سال بعد که تواریخ مختلفی ملل و اقوام متنوعه عالم را مطالعه نمایی خواهی دانست که اصلاً مسئله عفت و عصمت هم یک حقیقت مسلمی نبوده و مثل سایر مسائل اجتماعی، امری اعتباری و موضوعی فرضی می‌باشد!...» (همان، صص ۱۳۲-۱۳۳).

پس از طی دوره دبستان، به منظور کسب علوم دینی وارد حوزه علمیه قم شد ولی این رشته را به انجام نرساند و در ۱۳۱۱ شمسی (در حالی که «از لحاظ مالی سخت در مضیقه» بود) جهت کسب معاش عازم تهران شد و در یکی از چاپخانه‌های پایتخت مشغول به کار شد.^{۱۱} ضمناً، از آنجا که علاقه‌ای خاص به روزنامه‌نگاری داشت، به همکاری با جراید تهران از قبیل شفق سرخ (به مدیریت مایل تویسرکانی)، ستاره صبح، قانون، آینه ایران و اطلاعات پرداخت و نخستین اثر مشهور، تفریحات شب، را با عنوان «م. دهاتی» به صورت پاورقی در شفق سرخ به چاپ رسانید.^{۱۲} نوشته مزبور با استقبال خوانندگان روبه‌رو شد و تحسین نویسندگان معروف آن روزگار (چون مرحومان محیط طباطبایی و جمالزاده) را برانگیخت. وی، کمی بعد، به استخدام وزارت فرهنگ در آمد و به تدریس در مدارس پرداخت و نیز برای بهبود زندگی مادی‌اش، با دو تن از دوستان خود به تأسیس یک شرکت حق‌العمل کاری موسوم به «شرکت تجارتي کار» دست زد.^{۱۳}

میراث قم: برخورد نقادانه با تمدن مادی غرب

مضمون اصلی کتابهای مسعود، از آغاز تا پایان، انتقاد از اوضاع و احوال جامعه ایران، و بیان حقایق و فجایع تلخ اجتماعی، سیاسی (تضادهای طبقاتی، تبعیضها، رانت خواریها، اختلاسها، تقلبها، رشوت ستانیها، دلال‌بازیها، دورنگیها، نارو زدن‌ها، نقش مخرب ثروت در استحاله افراد، و...) است. البته، جامعه‌ای که او از آن سخن می‌گوید جامعه ایران (و به تعبیری دقیق‌تر: اجتماع پایتخت) در عصر پهلوی، آن هم «لایه سطحی و تجدد زده» آن است، نه عمق «دیندار و مقاوم» آن؛ چرا که مسعود با بخش عظیم «متدین» جامعه، که (به رغم سلطه و فشار دیکتاتور) پیوندش را کمابیش با آموزه‌ها و احکام اسلامی حفظ کرده و از عالمان دین خط و جهت می‌گیرد، ارتباط و تعامل چندانی

۱۱. نصرالله شیفته، همان، ص ۷. از دیگر مشاغل مسعود در اوایل ورود به پایتخت باید به قلمزنی در نقاشی کتابها برای کتابفروشی اقبال (با نام محمد هلال)، آبکاری سماور و سینی با آب نقره و نیکل (با نام محمد کیمیاگر) اشاره کرد. ر.ک: نصرالله شیفته، همان، ص ۳۵۶؛ حسن شایگان. محمد مسعود و جهان‌بینی او. تهران، نشر توس، ۱۳۸۰. ص ۱۵۵. خود مسعود برای محیط طباطبایی نقل کرده که پس از ورود به تهران، مدتی در بازار تهران به کار آب و رشوکاری، که در قم آموخته بود، مشغول بوده. ر.ک: فرید قاسمی. خاطرات مطبوعاتی «اظهارات محیط طباطبایی». تهران، نشر آبی، ۱۳۸۳. صص ۱۲۰-۱۲۱.

۱۲. امیر اسماعیلی. جان بر سر قلم: نگرشی بر زندگی و مرگ محمد مسعود روزنامه‌نگار مبارز ایران. تهران، بی‌نا، ۱۳۶۶. ص ۱۱۴. ۱۳. نصرالله شیفته، همان، صص ۸ و ۳۵۶.

ندارد. بنابراین، «شناخت» و «به تبع آن»: «تصویرپردازی» وی از جامعه ایران، ناقص و یکسویه و بعضاً حتی وارونه است.

برای مثال، او بین مفاد کتابهای درسی وزارت فرهنگ، که سرشار از نصایح و پندهای اخلاقی کهن است، با آنچه که در عینیت جامعه و زندگی روزمره مردم می‌گذرد، تفاوت و تناقض فاحش می‌بیند و همین امر، وی را به سمت انتقاد شدید از پروگرام و برنامه درسی مدارس سوق می‌دهد؛^{۱۴} منتها چون از آشنایی کافی با مبانی ژرف و حکیمانه ادب و فرهنگ اسلامی این دیار بی‌بهره است، قادر به تمیز و تفکیک سره از ناسره نبوده، از این رو، در انتقادات خود، به راه افراط می‌رود و بین آموزه‌های صوفیگری و خانقاه‌بازی با تعالیم ناب عرفان اسلامی خلط کرده همه را به یک چوب می‌راند!^{۱۵}

با وجود آنچه که گفتیم، مسعود، زمانی که به تهران پا می‌گذارد، هنوز مایه‌هایی از «بینش و تربیت سنتی» را با خود دارد، و از همین زاویه و منظر، با تمدن مادی و ملزومات ویرانگر آن در اجتماع ایران، برخوردی نسبتاً نقادانه داشته تلویحاً (بل تصریحاً) اموری چون باده‌گساری و فحشاء را محکوم می‌کند و نشانه «فساد» و انحطاط جامعه می‌شمارد و از وجود «اخلاق و تقوا» در جامعه دفاع می‌کند. بستر و بهانه حرفها و انتقادات مسعود، البته، همه جا توصیف صحنه‌هایی از عیاشیها، الواطیها و بدمستیهای شبانه چند تن (با جیب خالی!) است که خود نیز در جمع آنها حضور داشته و روایتگر ماجراست. اما، چنانکه گفتیم، جهتگیری کلی داستان، به سوی انتقاد از مادیت (در دو چهره فساد مالی و اخلاقی) است. این ویژگی را در کتابهایی که مسعود در سالهای نخست ورودش از قم به پایتخت، و پیش از رفتن به اروپا، نوشته است (نظیر تفریحات شب، در تلاش معاش، و اشرف مخلوقات، چاپ سالهای ۱۳۱۱-۱۳۱۳) مشاهده می‌کنیم:

۱۴. برای نمونه، رک: محمد مسعود. در تلاش معاش. ج ۳. تهران، ابن‌سینا، ۱۳۲۰. صص ۱۵۰ به بعد و ۲۲۸-۲۲۹.
۱۵. در تفریحات شب در مقام انتقاد از مندرجات کتاب درسی مدارس می‌نویسد: «با حال عصبانی صفحه اول کتاب [فارسی مدارس] را می‌بینم:

اول دفتر به نام ایزد دانا
از در بخشندگی و بنده نوازی
صانع پروردگار و حیّ توانا
مرغ هوا را نصیب ماهی دریا...

فوری یک منظره خانقاه و یک مرشد نزه قول [کذا] که بوق و منتشاه [کذا] و تبریزین کذایی را دست گرفته هو حق می‌زند جلو چشم مجسم می‌شود!... اینها چه مهملاتی است. سیزده قرن تمام با این شطحیات (هدیان العرفا) سرگرم بودیم. تاج سرمان فقر بود! گنجمان قناعت، دنیا را سه طلاق گفته... هی گویندگان لا اله الا الله لخت و عور آسمان جل از زیر لحاف فقر و توکل بیرون دادیم... این تعالیم قلندر مآبانه...».

محمد مسعود. تفریحات شب. ج ۳. تهران، کتابخانه و مطبعة دانش، ۱۳۱۳. صص ۱۰۳-۱۰۴.



در صفحات آغازین تفریحات شب، به انتقاد از تمدن مادی می‌پردازد که (به زعم وی) نفوذ آن در کشورمان سنتها و ارزشهای کهن (دوستی، صمیمیت و...) را شدیداً به تحلیل برده و حتی «عشق» را قربانی «پول» ساخته است. نگاه او در ظاهر پرزرق و برق تمدن جدید متوقف نشده و به برخی از «لایه‌های درونی و باطنی» آن نیز سرک می‌کشد. در آنجا، ضمن اشاره به رستورانی که زن و مرد در آن به صرف مشروب و ارضاء امیال جنسی خود (و احیاناً سرکیسه کردن دیگران) مشغول‌اند، می‌نویسد:

جمعیت عموماً ظاهری خوش و قیافه‌هایی بشاش دارند. با صمیمی‌ترین حرکات و قشنگ‌ترین کلمات یکدیگر را صدا کرده: «جانم، عزیزم» است که مثل باران نیسان به صورت هم پرتاب می‌کنند؛ ولی، در عین حال، مثل گرگهای گرسنه مواظب‌اند که

کدام یک زودتر تحت مغناطیس این الفاظ اغفال شده، فوراً کلاهش را برداشته
کیسه‌اش را خالی کنند!

در این منجلاب کوچکی که مولود تمدن مادی است، دوستی، صمیمیت، سیادت
[و] تمام خصایص ممدوح انسانی تحلیل رفته؛ دورویی، مجامله، شارلاتانی [و]
حقه‌بازی، باکمال شدت خودنمایی می‌کند...

تبدل غریبی در زندگانی همه ایجاد شده است: زنها که در طوفانهای بدبختی تخته
پاره نجات بودند مانند سفره ماهیهایی خطرناکی شده‌اند که، به مجرد تلاقی با آنها،
انسان را به دم در کشیده در غرقاب فنا فرو می‌برند. زنها، همان فرشته‌های زیبایی که
همیشه در آسمان سعادت پرواز می‌کردند، به حشرات موزی و زهرداری تبدیل
شده‌اند که سموم امیال پست و خودخواهی و دورویی آنها روح را مسموم و جسم
را مضمحل می‌سازد! مردها، که تکیه‌گاه مادی و معنوی زنها بوده برای حفظ حیات
و حیثیات آنها پشتیبان قوی و حامی مقتدری بودند، به غولانی مبدل شده‌اند که
برای محو حیات و تخریب شرافت آنها با تمام قوت در تلاش و کوشش‌اند.^{۱۶}

و در اینجاست که حسرت ایام صباوت «و نغمات روح پرور طفولیت» را خورده و
«لطفات عشق پاک و احساسات بی‌آلایش کودکانه» خویش را درک می‌کند.^{۱۷}
نقد تمدن مادی، و تأمل در «باطن» جلوه‌های باشکوه و چشمگیر آن، در کتاب اشرف
مخلوقات نیز به چشم می‌خورد. آنجا در مناظره با دوستش (بر سر تمدن موجود، و تفاوت
وضعیت بشر در گذشته و حال) به وی می‌گوید: «کاش لااقل در عصری بودیم که بشر از
سلطه مطلق و حکومت قطعی طلا فارغ بود و مادیات تا این درجه روح و مغز بشر را
تسخیر نکرده بود»^{۱۸} و وقتی دوستش شرحی مبسوط در ستایش تمدن موجود و ترجیح

۱۶. همان، ص ۳.

۱۷. همان، ص ۴. نیز در جای دیگر از همین کتاب، ضمن نقل داستان زندگی جوانی به نام جهانگیر که
معشوقه‌اش برای رسیدن به پول به او خیانت کرده است، می‌نویسد:

در دنیای مادی، در دنیای تنازع بقاء، در دنیای بی‌حقیقتی، در دنیایی که همه نسبت به هم بیگانه و
بیعلاقه‌اند، در دنیایی که هیچ یک به مصائب و ادبار دیگران توجه ندارند، در دنیای بشری که حس
همدردی و تعاون به اندازه حد‌اقل عالم حیوانات هم یافت نمی‌شود، در دنیای اجتماعی که فرد
فرد انسانها از وحشت تنهایی می‌لرزند! او می‌خواست از غریزه طبیعی (تمایل جنسین)، که حتی
در حیوانات هم باکمال قوت وجود دارد استفاده کند. او نمی‌دانست که تمدن مادی در این اصل
مقدس هم چه مداخلات و قیچی کرده است. روح پایمال ماده، حقیقت مغلوب مجاز و عشق اسیر
پول شده است. بلی، این است معنی تمدن! (همان، ص ۱۳۹). محمد مسعود، همان، ص ۱۱۴.

اوضاع حال بشر بر گذشته بیان می‌دارد، پاسخ می‌دهد:

پیشرفت صنایع و توسعه تمدن مادی چه کمکی به عالم انسانیت کرده است؟! افزایش احتیاجات و وسعت یافتن میدان آرزو و اضطراب و تشنج روحی و ازدیاد حرص و حسرت چه خاصیتی برای مردم داشته است؟! من منکر محصولات محیرالعقول صنایع، که حاصل دهای عقل بشری و عظمت فکر انسانی است، نیستم؛ ولی معتقدم که صنایع امروزه مثل پیلۀ ابریشمی است که کرم ابریشم به دور خود می‌تند و باینکه این تارهای لطیف، اعجاز هنر اوست، بر علیه او تمام می‌شود؛ زیرا طوری او را احاطه می‌کند که در میان آن خفه می‌گردد! از این داس مرگباری که به اسم مِترالیوز^{۱۹} اختراع شده چه حاصلی جز درو کردن نخبه‌های نسل انسانی، یعنی تیپ جوانها، به دست آمده است؟ از این تیر شهابی که به اسم هواپیما ساعتی هفتاد فرسنگ طی مسافت می‌کند چه نتیجه [ای] جز تهدید مساکنی که زیر معبر آنها قرار می‌گیرد و ویران نمودن خانه‌هایی که نصفه‌های شب هدف مین و بمبهای سحرانگیز آن می‌شود، برای مردم تولید شده است؟ ماشینهای صنایع و کارخانجات فنی عمومی خوب است ولی برای کی؟ مالکین آنها برای اینکه مثل آهنربا در میان بُراده‌های آهن گردش کرده تمام آنها را به خود جذب کنند، برای اینکه ثروت و سرمایه میلیونها^{۲۰} نفر را که باید بین خودشان در جریان باشد همه را جمع آوری و یک کاسه نموده یک نفر میلیونر و میلیونها گرسنه و گدا به وجود آورد. این قصرهای مجللی که چشمها را خیره می‌کند و این مواکب پر جلال و جبروتی که آغشته با کمال قدرت ایده‌آل نفس انسانی [می‌باشد]، مولود خون دل و اشک چشم میلیونها فرزندان آدم است که برای ایجاد و حراست آنها رنج می‌برند و در آغوش یأس و ناکامی انرژی روح و نیروی حیات خود را صرف و فدا می‌کنند...^{۲۱}

۱۹. نوعی مسلسل سنگین. ۲۰. همه جا: میلیونها.

۲۱. در ادامه، دوستش می‌گوید که: «عصر کنونی بهتر از سنین گذشته است ولی البته، در عین حال، دارای نواقصی است که آن هم تدریجاً و به مرور ایام اصلاح خواهد شد» و با تأکید بر «سیر تکاملی زمان» نوید می‌دهد که: «... مطمئن باشید... روزی خواهد رسید که، همان قسم که امروزه آفات طبیعی از قبیل وبا و قحطی تقریباً در حال زوال است، بلیات اجتماعی از قبیل جنگ و بیکاری و فقر هم از میان خواهد رفت» و مسعود پاسخ می‌دهد که: «کاش وبا و قحطی و طاعون و سیل و زلزله باشد ولی فقر و تنگدستی از میان برود؛ زیرا به عقیده من بزرگترین امراض تأثرآور و رقت‌انگیز امروزه عالم بشریت، فقر است، فقر. کاش میکروب وبا قلب انسان را فاسد کند، گلوله سینه آدم را سوراخ نماید ولی صدای ناله بچه‌اش را که از گرسنگی ضعیف شده است به گوش نشنود. این نهایت دناوت و پست فطرتی و شرارت بشر است که دسته‌ای روی خرمن طلا

در تفریحات شب، مشروبات الکلی را عامل ایجاد حرکت‌های زشت و هنجارشکنانه در جامعه می‌شمارد^{۲۲} و با ثبت اموری چون باده‌خواری و زنبارگی در فهرست سیاه «فساد»، به مصلحان ادعایی هشدار می‌دهد که: ریشهٔ درخت فساد، جهل است و فقر، و اگر می‌خواهید فساد را از صحنهٔ اجتماع براندازید، باید جرثومهٔ این دو را بسوزانید.^{۲۳} در همان کتاب تصریح می‌کند که: «زندگی، مولود اخلاق و عمل است نه زادهٔ احساس و تخیل. از ما گذشته است، برای فرزندان آتیه و کودکان عصر حاضر باید فکر اساسی کرد».^{۲۴} در تلاش معاش نیز صراحتاً دستیابی بشر به سعادت بشر را بدون ترکیب طبیعت و صنعت با «اخلاق»، ناممکن می‌شمارد:

من همیشه خیال می‌کردم تمدن و مظاهر آن اسباب زحمت و مایهٔ بدبختی بشر است. حال می‌بینم که از تمدن صنعتی جدید گریزی نیست؛ منتهی باید سعی کرد که صنعت از طبیعت دور نیفتد و ماده دارای معنویت باشد. باید طبیعت و صنعت را با هم توأم نمود تا روح و جسم، هر دو، در آسایش باشند و ماده و معنا را با هم تقویت کرد تا مفسد اخلاقی و تراحم بیرحمانهٔ فعلی آسایش این دو را مختل نکند؛ و اینها کاری است که تنها مدرسه‌ها باید انجام دهند و مسئول آن اولیاء امور و متفکرین و علمای بزرگ عالم‌اند... بشر باید سعادت خود را از ترکیب این سه چیز تحصیل کند: طبیعت، اخلاق، صنعت، و بداند که بدون وجود هر یک از این سه

→ رقاصی کنند و دسته دیگری در رنج گرسنگی بمیرند. من اگر خبر قتل عام یک شهر را بشنوم کمتر متأثر می‌شوم تا خبر انتحار یک نفر که از کثرت پریشانی و فقر به قبر پناهنده شده است» (محمد مسعود، اشرف مخلوقات، همان، صص ۱۱۸-۱۲۱).

۲۲. محمد مسعود، تفریحات شب، همان، ص ۱۵. در کتاب در تلاش معاش، ص ۹۸ نیز می‌نویسد: «مستی، فکر را زائل و یک تهور احمقانه‌ای در انسان ایجاد می‌کند که اعمالی را که در مواقع عادی جز خیال و تصور چیزی نیست باکمال بی‌پروایی مرتکب می‌شود».

۲۳. محمد مسعود، تفریحات شب، همان، ص ۱۶. در کتاب در تلاش معاش، ص ۷۵ خاطر نشان می‌سازد که: «اگر روزی بشر موفق گردد که در سعادت را به روی تمام افراد باز کند آن روز موفق خواهد شد که در میکده‌ها را ببندد و الا با اینکه این سم مهلک علاج موقتی است و دارویی است که، در عین تسکین درد، مرض را تقویت می‌کند، با این حال، از توسعه و شیوع آن، قبل از اینکه بدبختی مردم را علاج کند، ممکن نیست جلوگیری نمود».

۲۴. محمد مسعود، تفریحات شب، همان، ص ۶۴. تعریف از فکر در مقابل احساسات را در اشرف مخلوقات نیز مشاهده می‌کنیم: «برای نیل به سعادت و ایجاد راحتی عمومی، برای اینکه نظام اجتماعی عالم در مجرای صحیح و مستقیمی سیر کند، باید عقل و فکر افراد را تقویت نمود، باید اعمال و حرکات را تابع فرمان عقل و عاقبت اندیشی قرار داد، نه تسلیم احساساتی که هر لحظه تغییر می‌کند و هر دقیقه از جهت مخالفی سیر می‌نماید» (اشرف مخلوقات، همان، ص ۶۴).

چیز، سعادت و آسایش او ناقص و بیدوام است! ۲۵.

در همین کتاب تأکید می‌کند که کسب رفاه و لذت در زندگی بر بنیاد دزدی و فحشاء، سعادت راستین را برای انسان رقم نمی‌زند. با استفهام انکاری و توبیخی می‌نویسد:

از صبح تا شام مثل مورچه سواری به چپ و راست دویدن و مانند کرمهای منجلاب در میان قازورات اجتماعی لولیدن، از تمام خصائل انسانی و خدمات نوعی و محبت فامیلی و عشق و مسرات روحانی چشم پوشیدن و شصت سال به این طریق به سر بردن و بالاخره حاصل زحمات و مجموع اندوخته خود را به دیگران واگذار کردن و مردن! آیا اینها را می‌شود خوب و ممدوح دانست و از عاملین آنها پیروی کرد؟! ۲۶

تعریف از زنان عقیف و عشقهای پاک، و تنقید از آلودگی افراد (اعم از زن و مرد) به فحشاء را در اشرف مخلوقات نیز می‌بینیم. پیداست هنوز چشمی به فضایل اخلاقی و ملکات انسانی دارد که فرهنگ اسلامی کشورش، مروج و مشوق آن است. ضمن وصف یکی از فاحشه‌خانه‌ها، که با دوستانش به آنجا سری زده، می‌نویسد:

جمع فضایل اخلاقی و لطایف عشق پاک و بارگاه رفیع عفت و کمالات بشری و نورات افکار و احساساتی که زن را تا جایگاه فرشته بالا برده و طهارت را تا درجه پرستش شرط لایزال ملکات انسانی قرار داده است، در این محوطه کوچک غرق و منهدم شده. یک انسانی [با] تمایل شهوانی که به رذالت نزدیک و به سفالت نزدیک‌تر است، ما را از قیود عفاف و نظامات جاریه بشری معاف، و در صف تاریک حیوانیت جلوه‌گر ساخته است.

آیا زن و عشق همین است؟ چند ریال پول و چند کلمه حرفهای شیرین، و چند دقیقه سکوت، همین و همین؟ همین است که این همه شعرا و نویسندگان دواوین اشعار خود را در تعریف و توصیف آن انشاء [انشاد] نموده و با قصاید غزء و عبارات دلچسب و عالی آن را ستوده‌اند؟ خیر، ممکن نیست این رمز لذیذ خلقت و این جادوی منقلب‌کننده که شاهکار طبیعت و سرّ لذایذ حیات است تا این درجه رایگان و مهمل باشد.

آن جمال فرشته آسای عشق، که هدف افسانه جوانی و پیاله سُکراور زندگی است، هرگز به این نحوست و کثافت خلق نشده است. این یک پرده کمدی و یک

کاریکاتور بی‌تناسبی است که از سیمای واقعی زن و عشق ترسیم شده است. کیمیای معنوی عشق را در کفّه مادّیت با چند ریال پول سیاه سنجیدن، تقلید انزجارآور و صورت زشت و بی‌مهارتی است که از پنجه سفالت و دنائت ظاهر و آشکار شده است؟^{۲۷}

در همین کتاب ایضاً، با اشاره به جنایات یکی از زندانیان (که جرمش کشتن همسر خود برای دزدیدن اموال وی بوده) فرصت را برای تعریف از «خودداری و ضبط نفس» (یعنی تقوا) مغتنم می‌شمارد: «مهم‌ترین چیزی که انسان را از ارتکاب جنایات حفظ می‌کند، خودداری و ضبط نفس است. اگر این قوه، که مولود عقل و تربیت است، وجود نداشت احصائیه جنایات به عدد غیرقابل شماره [شمارش] بالا می‌رفت».^{۲۸}

حتی باید گفت که کتاب اشرف مخلوقات، سومین و آخرین کتاب مسعود پیش از سفر فرنگ، عمدتاً به شرح مکرها و خیانت‌های زنان (= زنانِ تجددزده، خودآرا، شهوتران و فزونخواه) می‌پردازد، که با عشوهای خود، مردان را به دام افکنده آنها را سرکیسه می‌کنند. همچون ماهرخ، (دختر بلند پرواز و زیادت خواه روستایی) که چهارماه با شوی روستاییش، مشدی خداداد، زندگی کرده بود و پس از آن، به افسون همایون (پسر ارباب سابق ده) شوهرش را، به رغم فرزندی که از وی در رحم داشت، ترک گفت و به شهر گریخت تا به قول خود: «از زندگی سراسر عیش و راحت شهرها!» بهره‌مند شود؛ ولی همایون نیز به مجرد اطلاع از حاملگی او، رهایش کرد و ماهرخ، پس از مدتی آوارگی، هنرپیشه‌تئاتر شد و به دلبری از این و آن پرداخت و ضمن تغییر نام خود از ماهرخ به مادام ماری! شروع به سرکیسه کردن مردان (همچون خسرو) پرداخت و سرانجام، مشدی خداداد، که تحت تحریک جوانان روستا به فکر انتقام از ماهرخ افتاده و سایه‌وار وی را تعقیب می‌کرد، به ضرب گلوله او و خود را کشت.^{۲۹} مهم‌تر از ماهرخ، بدری (دختر فقیر و بی‌سرپرست روستایی) است که به توسط پاکدل (از همکاران اداری مسعود) پایش به شهر می‌رسد و با لباسهای آخرین مد در شهر به گشت و گذار می‌پردازد و، سرانجام، در یک فرصتی داروندار پاکدل را، که برایش حاضر به هرگونه فداکاری است برمی‌دارد و می‌گریزد؛ و پاکدل نیز از غصه دیوانه می‌شود.^{۳۰} بدری زندگی خیانتبارش را ادامه می‌دهد و با تغییر مکرر نام و هویت خود (به الهه و گوهر و

۲۷. در ادامه نیز نقل می‌کند که وقتی نوبت به همخوابی با یکی از فواحش به او رسیده، اجرت معمول این کار را جلو او انداخته و از آن محیط بیرون زده است (اشرف مخلوقات، همان، صص ۶۵-۶۶).

۲۸. محمد مسعود، اشرف مخلوقات، همان، ص ۶۹.

۲۹. همان، صص ۲۰-۳۲.

۳۰. همان، صص ۸۰-۹۰.

عزت خانم!) به تدریج، چند مرد دیگر را نظیر پرویز، فکری (همکار دیگر مسعود) و نیز همایون (همان کسی که عامل گمراهی و قتل ماهرخ شد!) به دام افکنده و سرکیسه می‌کند که به خودکشی پرویز^{۳۱} و زندانی شدن فکری^{۳۲} و ورشکستگی همایون^{۳۳} می‌انجامد. و تازه این همه، غیر از داستان خیانت زن فردی به نام جوان (همبند مسعود در زندان) است که به شوهر دیندار خود خیانت می‌کند و به دست او به قتل می‌رسد.^{۳۴} و جالب آن است که اینان (در رُمان مسعود) هیچ یک، در جرگه زنان و مادران عفیف و قانع و دیندار کشورمان جای ندارند و، چنانکه گفتیم، زنان و دخترانی هستند که پولپرست و عشرت‌طلب‌اند... از همکار اداریش (امین دیوان) نقل می‌کند که زنان، مختلط با مردان، در خیابان و کافه و میکده «معبّر و چراغ راه دزدی دیگران» اند و «اگر قدغن شود زنها از غروب به بعد از منزل خارج نشوند چهار خمس این کافه‌ها، تئاترها، سینماها،... بلکه خرازی فروشهای لاله زار، همه ورشکست خواهند شد».^{۳۵}

مسعود، داستان همه اینها را (به ضمیمه برخی دیگر، مثل جمیله، آشنای ایام جوانی خود وی، به تفصیل آورده و مدّعی می‌شود که: «اکثر گرفتاریها و دزدیها و شرارتها را که به عمق علتش توجه کنید پای زن به میان خواهد آمد».^{۳۶} از نظر وی، لزوم پایبندی به عفت، تکلیف ویژه زنان نبوده و مردان نیز مکلف به حفظ گوهر عفاف‌اند:

این عادت زشت غلط و مزخرف اجتماعی که مرد را از قید عفت و عصمت معاف کرده است، وجدان مرا ساکت نخواهد نمود؛ زیرا می‌دانیم بی‌عصمتی، بی‌عفتی است؛ از اینکه عامل آن مرد یا زن باشد در ماهیت آن ابداً تأثیر و تغییری حاصل نخواهد شد. من یقین دارم همان قسم که وقتی زن با مرد غیري ملاقات کرد جامه نجابت از اندامش خارج می‌شود مرد هم به معاشرت زن نانجیب در صف فواحش قرار خواهد گرفت!^{۳۷}

ضمناً در آثار اولیه مسعود، که قبل از سفر به فرنگ نگارش یافته، به رغم تصویر سیاهی که در کتاب در تلاش معاش از ملای ده رسم می‌کند^{۳۸} نسبت به طبقات عالی روحانیت دیدگاهی خوش‌بینانه دارد و در اشرف مخلوقات «مجتهد اعلم» (بخوانید: مرجع

۳۱. همان، صص ۱۲۶-۱۲۷ و ۱۴۷-۱۴۸.

۳۲. همان، صص ۱۵۸-۱۶۲.

۳۳. همان، صص ۱۵۶-۱۵۷.

۳۴. همان، صص ۵۶-۵۷. البته زمان ایراد این سخنان، عصر پهلوی، را باید در نظر گرفت.

۳۵. همان، ص ۱۸۸.

۳۶. محمد مسعود، در تلاش معاش، همان، ص ۶۰. برای انتقاد وی از فحشاء و کمبود عفاف در جامعه، همچنین،

رک: همان، ص ۱۳۲. ۳۸. همان، ص ۱۹۰ به بعد.

تقلید) را در ردیف جبرئیل (فرشته پاک و معصوم الهی) قرار می‌دهد^{۳۹}، و این در حالی است که تصویرش از روحانیت، در کتابهای بعدی (که پس از بازگشت از اروپا نوشته)، یکسره سیاه و ناخوشایند است.

آنچه خواندیم، در واقع، میراثی بود که مسعود از زادشهر مذهبی خود، قم، و تحت تأثیر تعلیم و تربیت سنتی (اسلامی و ایرانی)، با خود به تهران (تهران تجددزده عصر رضاخانی) آورده بود. اما بعداً که با غربزدهگان مرکز نشین، (از قبیل علی دشتی و پارسا تویسرکانی) انس و الفت یافت و سپس نیز به غرب رفت، در برابر جاذبه فریبنده لیبرالیسم غرب سپر انداخت و در کتب و مقالات خویش در سالهای پس از شهریور، ضمن ارائه تصویری موهین از احکام و سنتهای اسلامی (مانند حجاب و امر به معروف و نهی از منکر)، به قول خود از «آزادی هر عمل ولو قماربازی و باده‌گساری» دفاع کرد.^{۴۰} البته، با وجود این تحوّل معکوس، مسعود هیچ‌گاه یکسره بر دین و دینداری قلم سرخ نکشید. در این مورد می‌توان به تصریح وی به کمال و برتری اسلام بر دیگر ادیان الهی، و اظهار علاقه‌اش به امیرمؤمنان علی علیه السلام به عنوان پیشوای عدل و آزادی اشاره کرد که در مقالات وی در هفته‌نامه مرد امروز، به ویژه در آخرین سال عمرش، بازتاب دارد.^{۴۱} نمونه دیگر، سرمقاله شماره نوزدهم ۱۳۲۶ همان جریده به قلم اوست

۳۹. به همکار اداریش، آقای «فکری»، که از اعمال گذشته خود نادم شده و خود را به دیوان جزای اعمال دولتی معرفی کرده و به زندان افتاده بود، می‌گوید: «تو که خوب می‌دانستی مردم چه جنس شریفی هستند؟! تو دیگر نباید مغلوب الفاظی شوی که گویندگان آنها همه تزویرکن و ریاکارند و اگر پرده از روی کارشان برداشته شود، تو پیش آنها جبرئیل و مجتهد اعلم خواهی بود» (اشرف مخلوقات، همان، ص ۷۰). عبارت فوق نشان می‌دهد که به‌رغم سیاه‌پردازیهای موجود در گسرها و بهار عمر از روحانیت، ارتکاز ذهنیش نسبت به مجتهدین والامقام، منفی نبوده است.

۴۰. پاییز ۱۳۲۳، در روزنامه مرد امروز، در پاسخ به ایرادات حزب توده و جهت (به اصطلاح) رفع اتهام «ارتجاع» از خود، می‌نویسد: «...به شهادت اوراق مرد امروز تاکنون هیچ‌کس به صراحت و شدتی که من به کهنه پرستی و آخوندبازی حمله نمودم، حمله نکرده و من نه تنها با چادر و چاقچور و دین فروشی مخالف بوده‌ام بلکه از آزادی هر مذهب ولو لامذهبی، و از آزادی هر عمل ولو قماربازی و باده‌گساری دفاع نموده‌ام...» (مرد امروز، ش ۳۰، ۲۷ آبان ۱۳۲۳، ص ۶). نقل و نقد اظهارات مسعود در این زمینه، موکول به فرصت دیگری است.

۴۱. ر.ک: مقالات مرد امروز در تجلیل از اسلام (مندرج در: مرد امروز، ش ۱۰۰، ۱ فروردین ۲۶ و ش ۱۳۴، ۲۶ دی ۱۳۲۶) و پیشوای بزرگ شیعیان علی علیه السلام (همان، س ۴، ش ۶۹، ۲۶ مرداد ۱۳۲۵، صص ۲-۱، ۴ و ۸-۹)، تبریک عید مبعث (س ۱، ش ۱۰، ۷ مرداد ۱۳۲۲ برابر ۲۷ رجب ۱۳۶۳ق، ص ۲) و شادباش «مولود



عکسی از دوران جوانی محمد مسعود - پیش از عزیمت به اروپا (سال ۱۳۱۲هـ.ش).

→ مسعود رسول اکرم خاتم النبیین(ص)... به عموم مسلمانان جهان و به ویژه مسلمانان ایران» (س ۵، ش ۹۴، ۱۹ بهمن ۲۵، ص ۹) و نیز تکریم از برخی مراجع بزرگ شیعه نظیر درج تصویر و تجلیل از «جنت مکان مرحوم آیت الله حاجی سید ابوالحسن اصفهانی» به مناسبت درگذشت آن مرحوم (س ۵، ش ۸۱، صص ۱-۲ و ۹) و همچنین تجلیل از «حضرت آیت الله حاجی آقا حسین قمی» به مناسبت فوت وی (س ۵، ش ۹۴، ۱۹ بهمن ۱۳۲۵، ص ۱). موارد زیر نیز در همین زمینه قابل ذکر و توجه است: اعلام تشکیل «جامعه علماء اسلامی» (با هدف: «توسعه مجد و عظمت اسلام و تأسیس دارالعلم بزرگ اسلامی») و اظهار امیدواری برای موفقیت‌های درخشان و شایان توجه آن در خدمت به «دیانت شریف اسلام» در شماره ۳۰ مرد امروز (سال ۳، ۲۷ آبان ۲۳، ص ۵) و تسلیم مرگ آیت الله شیخ مرتضی آشتیانی در مشهد (۲۸ آبان ۱۳۲۵) تحت عنوان «ضایعه دیگر برای مسلمین» در همان روزنامه، (س ۵، ش ۸۳، ۲ آذر ۲۵، ص ۹).

که از ورود پیروزمندانۀ اسلام به ایران تحلیلی درست متضاد با سخنانی ارائه می‌دهد که در کتاب گلهایی که در جهنم می‌روید به نحوی جانبدارانه از «آقا جلیل» نقل کرده و قبلاً آن را آوردیم. در سرمقاله یادشده می‌نویسد:

تاریخ مذاهب مملو از مبارزات و جهاد و جدالهایی است که بر علیه زور و قلدری شده و در حقیقت، وجود قدرتها که سبب ظلمها و جنایتهاست سبب بروز و پیدایش ادیان و مبعوث شدن پیامبران برای نجات جامعه بشریت بوده است.

من شکست امپراطوری ساسانی را به دست اعراب و هزیمت قشون یزدگرد را، با آن جاه و جلال و عظمت، به وسیله مشتی عرب بدوی که فاقد هرگونه وسیله و سلاحی بودند و کشته شدن شاهنشاه ایران را با آن وضع فجیع به دست آسیابان گمنامی، همان قدر که مولود اعجاز مذهب اسلام می‌دانم، به همان اندازه نیز به علت ظلم و فشار و جنایات سلاطین ساسانی دانسته و معتقدم که، اگر زور و بیعدالتی حکومت ساسانی نسبت به مردم بینوا نبود، هرگز امکان نداشت که اعراب جرئت حمله به ایران نموده و تمدن چندین قرن یکی از معظم‌ترین ممالک عالم را مانند خرمن توفان زده محو و معدوم نمایند. شما امروز از انوشیروان عادل اسمی شنیده و او را مظهر دادگستری و عدالت می‌دانید، در صورتی که قسمت بزرگی از سقوط امپراطوری ساسانی به سبب ظلم و جنایات همین انوشیروان عادل بوده است....^{۴۲}

بد نیست به نکته جالبی دیگر در مورد نسبت مسعود با دین و دینداری اشاره کنیم: می‌دانیم که یکی از مشهورترین (و تأثیرگذارترین) ژمانهای معاصر غرب رمان دکتر فاستوس^{۴۳} نوشته کریستفر مارلو (درام نویس بزرگ انگلیسی در قرن شانزدهم) است که بعدها به قلم گوته (شاعر و متفکر مشهور آلمانی در قرن ۱۹) با عنوان «فاوست»^{۴۴} بازنگاری شد. در رمان یادشده، شخصی به نام دکتر فاستوس یا دکتر فاوست، برای

۴۲. مرد امروز، ش ۱۰۰، ۱ فروردین ۱۳۲۶، سرمقاله با عنوان: «پیغمبران قرن بیستم». وی در کتاب اشرف مخلوقات، ص ۱۱۵ نیز می‌نویسد: «خزانۀ طلای ساسانیان از فشار، دیوارها را خورد [خرد] می‌کرد و دهقانان از گرسنگی نان ذرت می‌خوردند. بهترین شاهد صدق گفتار من ظهور مزدک است. اگر مردم گرسنه و پریشان نبودند مزدک ظهور نمی‌کرد و طرفدار برای او پیدا نمی‌شد». برای انتقاد از قتل عام ۷۰ هزار تن انسان معترض مزدکی مسلک به دست انوشیروان، همچنین، رک: محمد مسعود، گلهایی که در جهنم می‌روید، همان، ص ۳۳.

۴۳. کریستفر مارلو. دکتر فاستوس. ج ۲. ترجمه لطفعلی صورنگر. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

۴۴. یوهان ولفگانگ فون گوته. فاوست. ترجمه دکتر اسدالله مبشری. تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۳.

دستیابی به سیطره تام و تمام بر طبیعت مادی، و تمتع گسترده و بی حد و مرز از لذات آن، عهد خویش با حق را می‌گسلد و، از طریق سحر و جادو، با ابلیس (مفیس تافلیس) عهد بندگی می‌بندد و ابلیس نیز، به ازای این عصیان، وی را موقتاً از تمامی لذات گیتی بهره‌مند می‌سازد. اندیشمندان غرب شناس، برای این رمان، به لحاظ فلسفی، اهمیت بسیاری قائل‌اند و اساساً تمدن مادی کنونی غرب را تمدنی «فاوستی» می‌خوانند.

اما، تفاوت مهمی که رمان «دکتر فاستوس» مارلو با «فاوست» گوته (این شاعر دل‌آگاه و شیفته حافظ شیرازی) دارد این است که دکتر فاستوس در گرداب بندگی شیطان فرو می‌ماند و برای ابد در جهنم قهر الهی سرنگون می‌شود؛ لیکن فاوست، به‌رغم پیمانی که با شیطان می‌بندد، سرانجام، به اصل و فطرت الهی خود رجعت کرده توبه می‌نماید و (به اصطلاح) عاقبت به خیر می‌شود.

محمد مسعود، در خودزیستنامه‌اش، بهار عمر، (ص ۸۵ به بعد)، خود را به جای «فاستوس/فاوست» می‌گذارد و شرحی مبسوط از تعقیب رویه مشترک آن دو (مبنی بر گسستن عهد عبودیت با حق، و پیوند با شیطان برای تمتع بی‌قید و شرط از لذات حیوانی) در ایام نوجوانی به دست می‌دهد و سقوط خود در دام سحر و فحشاء را گزارش می‌کند. اما جالب این است که در پایان داستان به جای «فاستوس» مارلو، راه «فاوست» گوته را می‌رود و تقریباً فرجامی خیر می‌یابد: در پایان داستان، درست در هنگامی که بیرون از زاد شهر خویش (قم) به شدت از مرگ اندوهبار پدر غمگین است و بغض مفرط راه آمدن اشک را بسته، از فاصله دور، بانگ فرحبخش اذان را از گلدسته حرم حضرت معصومه (علیهاالسلام) می‌شنود و نوعی تصعید و حالت عروج روحی و معنوی به وی دست می‌دهد:

ناگهان در میان این مناظر سحرانگیز و این پرده‌های افسانه مانند چشمم از دیدن گنبد
طلایی، که هنوز آخرین بقایای روشنایی روز را در فضا منعکس می‌کرد، برق زد و
قلبم یکمرتبه فروریخت. صدای مؤذن که در میان گلدسته فریاد می‌کرد: **الله اکبر، الله
اکبر، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله** چکش آهنین بر مغزم نواخته گردید.
پرده وهم و بهت و حیرت در جلو حافظه و مقابل چشمم دریده شد. لرزش و
رعشه غریبی در وجودم راه یافت، زانوهایم سست و گلویم از بغض گرفته شد.
بی‌اختیار مانند فانوس روی پاهای خود خم شده از رو به زمین افتادم. سرم روی دو
آرنج دست فرود آمد و اشکم با شدت هرچه تمامتر سرازیر شد...
در آن لحظه مرموز، در آن دقایق عجیب و حیرت‌آوری که برای من کاملاً

بیسابقه و سراسر معمّا بود حالت و کیفیت غریبی حاصل شد. من، رفته رفته، از جسد خسته و رنج کشیده خود جدا شد در فضا اوج می گرفتم و به سوی بالا و به طرف ابرها پرواز می کردم. من حس می کردم که در فضا پراکنده شده، با جوهر اثیر عالم لایتناهی مخلوط گشته و به جانب آسمانها صعود می نمودم. من به ذره نور و نقطه حیاتی تبدیل شده بودم که وزن و حجم و فرم و زمان و مکان نداشت. من به طرف جایی می رفتم که در آنجا نور و حیات و عشق و ابدیت بود... در آنجا فقط خدا بود. خدا رمز خلقت و سرّ ماوراء الطبیعه و معمّای روح و حیات بود و جز خدا هیچ وجود دیگری موجود نبود. شیطان [و] اهریمن وجود نداشت و زشتی و ظلمت و هجران و اندوه، رخت از جهان بر بسته بود...^{۴۵}

همین گواهی به توحید و نبوت و ولایت را (البته همراه با حملات ناستوار به پاره‌ای از احکام دین) در سرمقاله مسعود در روزنامه مردامروز (مربوط به هفته آخر عمر وی) نیز می بینیم،^{۴۶} و این نشان می دهد که مسعود، به رغم ظاهر دین‌گیزانه‌اش، در ژرفای قلبش بارقه‌ای از «ایمان» و «توحید» داشته، و تعارضها و تناقضهای موجود در اندیشه و عمل وی، و نوسان دائمی‌اش بین کفر و ایمان، به همین امر بازمی‌گردد. تفصیل قضیه، موکول به فرصت دیگری است.

سفر به فرنگ

در آغاز سال ۱۳۱۴ شمسی علی اکبر داور وزیر دادگستری وقت، به توصیه جمالزاده، از علی اصغر حکمت وزیر معارف خواست که مسعود را برای تحصیل رشته روزنامه‌نگاری به اروپا بفرستد.* با عنایت وزیر، مسعود به بروکسل رفت و در آموزشگاه عالی روزنامه‌نگاری بلژیک ثبت نام کرد و پس از ۴ سال تحصیل، در ۱۳۱۷ موفق به

۴۵. محمد مسعود. بهار عمر، دنباله گل‌هایی که در جهنم می‌روید. تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران (علمی)، بی‌تا. صص ۱۷۰-۱۷۱.

۴۶. تحت عنوان «امر به معروف و نهی از منکر!» می‌نویسد: «من با صدای بلند و رسا می‌گویم: اشهد ان لا اله الا الله، من شهادت می‌دهم که محمد رسول خدا و امیرالمؤمنین علی ولی‌الله است. من در هر محضر و هر محفل، به مسلمانی خود افتخار می‌کنم و دین مبین اسلام را اکمل و افضل ادیان و حضرت رسول اکرم را حبیب‌الله و خاتم النبیین می‌دانم...» (مرد امروز، ش ۱۳۷، ۱۷ بهمن ۲۶، ص ۱).

* بسرای چگونگی آشنایی و علاقه داور به مسعود از زبان محیط طباطبایی رک: فرید قاسمی، همان، صص ۱۲۱-۱۲۲.

دریافت مدرک فوق‌لیسانس روزنامه‌نگاری شد.^{۴۷} پس از پایان تحصیلات، به منظور گذراندن یک دورهٔ چندماهه از سوی مؤسسهٔ روزنامه‌نگاری به روزنامهٔ مشهور بروکسل گزیت معرفی شد و دورهٔ کارآموزی خود در این روزنامه را به طور موفقیت‌آمیز طی کرد به طوری که مدیر روزنامه طی نامه‌ای در ۱۴ ژوئیهٔ ۱۹۳۸ فعالیت و استعداد محمد مسعود را ستود.^{۴۸} در تمامی این مراحل، جمالزاده، هادی و مشوق مسعود در ادامهٔ کار و تکمیل تحصیلات بود.^{۴۹}

جمالزاده مدعی است که مسعود، هنگام ورود به اروپا، ترس شدیدی از اختناق رضاخانی را با خود همراه آورده بود و، به ویژه، در اوایل امر، هراس از گزیمه‌های آن رژیم، همچون بختکی، قلبش را در خواب و بیداری می‌فشرد. شدت این هراس تا آنجا بود که مسعود از پلیس بلژیک هم نگران و گریزان بود!^{۵۰} این امر نشان می‌دهد که وی، پیش از خروج از ایران، احتمالاً با نظمیۀ رضاخانی درگیری داشته و سفرش به اروپا، گذشته از تحصیل، جنبهٔ نوعی فرار از عمال حکومت پلیسی ایران داشته است. مسعود، خود، بعدها در کتابی که پس از فرار رضاخان از ایران، با عنوان گلهایی که در جهنم می‌روید نوشت، با بیانی شیوا، ابعاد حکومت ترور و وحشت در دوران دیکتاتوری را تشریح کرد. بخشی از نوشتهٔ مسعود در این کتاب را در صفحات آینده خواهیم آورد.

پرورش مسعود در محیط فقر و چشیدن درد فلاکت با همهٔ وجود از یک سو، و شور و تکاپوی دیرین وی برای حلّ این مشکل (که در کلیهٔ آثار و مقالاتش موج می‌زند)^{۵۱} از

۴۷. عبدالله شهبازی، در مقالهٔ خود در شمارهٔ ۲۳ فصلنامهٔ تاریخ معاصر ایران راجع به چهرهٔ مرموز و مؤثر تاریخ ایران، شاپور ریپورتر، به استناد عکسی که شاپور را در تابستان ۱۳۱۶ همراه جمعی از همدوره‌ایهای وی در جشن فارغ التحصیلی دبیرستان فیروز بهرام نشان می‌دهد (ص ۱۱۱)، از محمد مسعود به عنوان همشاگردی شاپور ریپورتر در دبیرستان مزبور یاد کرده است. و اظهارات ایشان راجع به محمد مسعود (ص ۱۱۰) مجموعاً این نکته را در ذهن خواننده القا می‌کند که مسعود از عمال انگلیس و دستیاران شاپور بوده است؛ در حالی که باید گفت، گذشته از عدم تناسب چهرهٔ فرد یادشده با سیمای محمد مسعود، اولاً مسعود با شاپور تفاوت سنی فاحش داشت و بیست سال بزرگ‌تر از وی بود (تولد شاپور در حدود ۱۳۰۰ شمسی و تولد مسعود در ۱۲۸۰ شمسی رخ داده است). در ثانی، اصولاً مسعود، آن زمان در ایران حضور نداشت و از دو سال جلوتر به بروکسل رفته بود و دورهٔ فوق‌لیسانس روزنامه‌نگاری را در آنجا می‌گذراند. در تماسی که با ایشان گرفته شد معلوم گردید اشتباه مزبور ناشی از عدم دقت در بازخوانی اسامی ذیل تصویر بوده است.

۴۸. نصرالله شیفته، همان، صص ۹-۸.

۴۹. ر.ک، همان، صص ۸-۱۰، ۱۵-۱۶، ۳۵-۳۶، ۳۸ و....

۵۰. همان، صص ۳۱-۳۲.

۵۱. مسعود، خود، در شرح رنجها و زحمات دوران کارگری‌اش در جوانی می‌نویسد: «من اگر امروز از رنج

سوی دیگر، در ایام اقامت در اروپا موجبات گرایش وی به «کمونیسم» را (که مدّعی مبارزه با فقر و تبعیض بود) فراهم ساخت. این معنا، هم از نگارش و انتشار مقاله «کمونیسم، اندیویدوالیسم» به قلم وی در روزنامه گزیت بروکسل (که موجب اعتراض و اخطار شدید وزیر معارف وقت (علی اصغر حکمت) در نیمه اسفند ۱۳۱۶^{۵۲} و پرونده سازیهای بعدی شهربانی و اداره سانسور رضاخانی بر ضد وی شد) برمی آید و هم از دوستی وی با امثال دکتر ارانی مشهور.^{۵۳}

چیزی که هست، مسعود هنگام بازگشت از اروپا به ایران، زمانی که از بهشت کمونیسم (شوروی) عبور می کرد، فضای رعب آور اختناق و فقدان آزادی را در پشت پرده های آهنین کاملاً حس کرد و متوجه شد که استالین نیز، در نقاب حکومت کارگری و خلقی اش، دست کمی از رضاخان ندارد. او خود بعدها، از سیر آفاقی سه روزه اش در شوروی چنین یاد کرد: «من فقط یک مرتبه در سال ۱۹۳۹ از روسیه عبور کردم و در آن تاریخ، گذشته از اینکه بیشتر راه را حتی پرده های واگنها پایین و نگاه کردن به خارج قدغن بود، اصولاً حرف زدن با مسافرین خطر جانی داشت؛ و البته، با این حال، در مدت سه روز عبور از روسیه من شخصاً نتوانستم اطلاعاتی از چگونگی وضع داخلی آن تحصیل نمایم، ولی از قرائن و امارات چنین استنباط می شود که آزادی در روسیه وجود ندارد».^{۵۴}

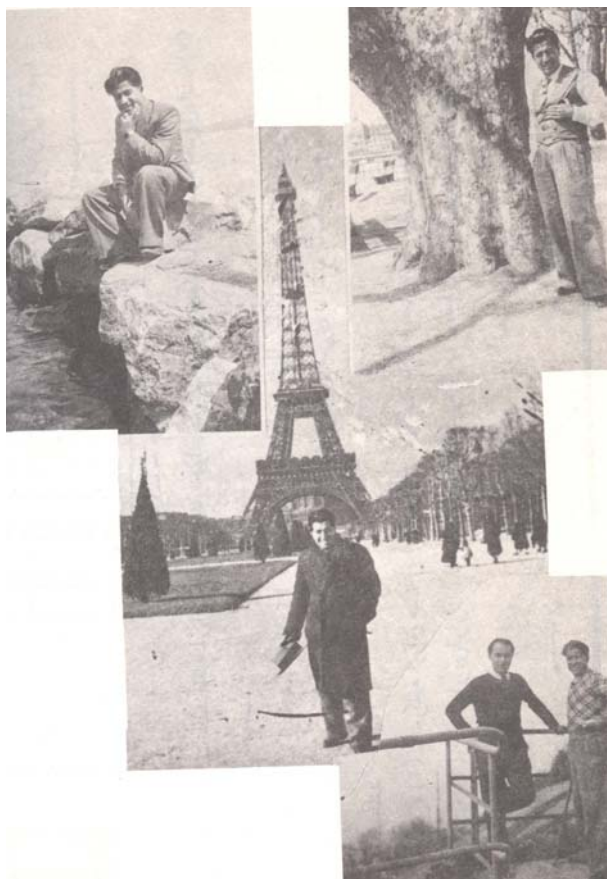
بی گمان، این تجربه کوتاه، اما پربار، در رهایی مسعود از افسون کمونیسم بی تأثیر

→ جامعه، از بدبختی مردم، از فقر عمومی و نکبت و مذلت ایرانی صحبت می کنم و ناله و فریادم جلب توجه می نماید برای این است که من شخصاً طعم ظلم، درد گرسنگی، رنج، فقر و مذلت و بی سرپرستی را چشیده و کشیده ام. من شانزده ساعت تمام از سن پانزده سالگی کار کرده و با روزی سه ریال اجرت در میان آفتاب تموز و برف زمستان زحمت کشیده و، به اصطلاح، قلم به تخم چشم خود زده ام! مدت شانزده ساعت گرسنگی کشیده ام برای اینکه یک ریال برای سدّ جوع نداشته و ماهها تب و لرز نموده ام برای اینکه فاقد چند تومان برای معالجه خود از تب و لرز مالاریا بوده ام! امروز وقتی می گویم ملت ایران گرسنه است، فقیر است، بی سرپرست است، به معنای واقعی این کلمات کاملاً آشنا هستم و خاطره ایام گذشته هنوز خونم را به جوش آورده و مغز استخوانم را می سوزاند.» (نصرالله شیفته، همان، ص ۳۶۳).

۵۲. برای نامه معترضانه وزیر معارف ر.ک: همان، صص ۵۲ و ۳۷۳-۳۷۴.

۵۳. دکتر هادی علی آبادی می نویسد: «اولین برخورد من با مسعود در تهران موقعی بود که کتاب در تلاش معاش را به نام م. دهاتی چاپ می کرده که سبب آشنایی ما را دکتر ارانی فراهم نمود. نویسنده حساس باشوری یافتمش که آتیه درخشانی دربر دارد» (همان، ص ۲۲).

۵۴. مرد امروز، سرمقاله ش ۱۰۵، ۵ اردیبهشت ۱۳۲۶. برای مخالفت مسعود با اقتصاد سرمایه داری و کمونیستی ر.ک: حسن شایگان، همان، ص ۱۸.



تصاویری از سفر محمد مسعود به اروپا

نبود^{۵۵} و وی، هرچند «علاقه شدید به اصول آزادی و عدالت»^{۵۶} و جوهر ستیز با فقر و فساد و تبعیض ناشی از سرمایه سالاری را تا پایان عمر حفظ کرد، اما صف خویش را از

۵۵. اردشیر آوانسیان، وکیل حزب توده در مجلس ۱۴، از مسعود نقل می‌کند که به وی گفته است: «من سابقاً کمونیست بودم و اکنون سوسیالیست هستم» (خاطرات اردشیر آوانسیان. تهران، نگره، ۱۳۷۶. ص ۱۶۷).
 ۵۶. خود می‌نویسد: «من از سال ۱۳۰۶ مرتباً در روزنامه‌های ستاره صبح، قانون، آیینة ایران، تهران مصور، ترقی، شفق سرخ، اطلاعات، به امضای "م. دهاتی" مقاله‌نویسی کرده، تا ۱۳۱۲ چندین کتاب انتشار داده‌ام (تفریحات شب، در تلاش معاش، قاتل کیست... که مکرر به طبع رسیده و از تمام نوشته‌هایم علاقه شدید به اصول آزادی و عدالت مبرهن و هویدا است...» (هوشنگ اتحاد. پژوهشگران معاصر ایران. تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۲. ج ۶، ص ۶۸۴).

کمونیسم و وابستگی به مسکو جدا ساخت و در سالهای پرآشوب ۱۳۲۴-۱۳۲۶، که کشورش ایران را در معرض فشار و تهاجم استعمار سرخ دید، از استقلال و تمامیت ارضی میهن خویش دفاع کرد و بر سر این سودا نیز جان باخت.

رحیم صفاری، دوست دیرین محمد مسعود و از روزنامه نگاران مبارز دهه بیست، با اشاره به دوران تحصیل مسعود در اروپا، می نویسد:

چه روزها و چه شبها که او و من در گوشه‌های آرام بروکسل نشسته و به جای اینکه از آن همه راحتی و لذت که دموکراسی بلژیک در اختیار ما گذاشته بود استفاده بریم، بر وضع فاسد و خراب کشور افسوس خوردیم. چه آرزوهای شیرین و درازی را برای استقرار یک حکومت ملی دموکراسی در سر می‌پرورانیدیم! چه خوابهای خوشی برای اصلاح وضع فاسد اجتماع می‌دیدیم! دولت آن روز به تفتین و سعایت وزیر مختار احمق وقت، مسعود را به اتهام داشتن افکار کمونیستی احضار کرد و عجب آنکه وقتی خطر کمونیسم پس از چند سال نزدیک بود آتش به خرمن هستی این مملکت زند و میلیونرها و صاحبان سرمایه از بیم جان خود را به لباس کمونیستی می‌آراسته و به دستگاه فاسد عمال خارجی کمک می‌کردند مسعود، یکه و تنها، در برابر مخاطراتی که او را از هر جهت تهدید می‌نمود، ایستادگی کرد... و عجب آنکه همان مأمور احمق وزارت خارجه ما در همان وقت به تعظیم و تملق کمونیستها مشغول بود...^{۵۷}

باری، مسعود، پس از پایان تحصیلات، به ایران بازگشت تا مصدر خدمتی به وطن گردد، اما - به رغم استعداد و شوق ذاتی وی به روزنامه‌نگاری، و موفقیت در طی دوره عالی این رشته در اروپا - پس از برگشت به وطن با برخورد سرد وزیر جدید معارف (اسماعیل مرآت) روبه‌رو شد و به زودی دریافت که با پرونده‌سازیهایی که در ایام اقامت وی در اروپا بر ضدش (به عنوان یک عنصر چپ و احیاناً کمونیست) صورت گرفته است^{۵۸} امکان کسب امتیاز روزنامه برایش وجود ندارد و حتی مقاله‌ای را که برای درج به

۵۷. نصرالله شیفته، همان، صص ۲۷-۲۸. بر این اساس، بیراه نیست اگر محمد مسعود را پیش‌تاز حرکت سوسیالیسم منهای مسکو به شمار آوریم، زیرا او سالها پیش از انشعاب خلیل ملکی و یارانش از حزب توده و برافراشتن پرچم «نیروی سوم»، در این مسیر گام نهاده است.

۵۸. جمالزاده در ایام اقامت مسعود در اروپا (۱۸ فوریه ۱۹۳۷)، ضمن نامه‌ای که به وی می‌نویسد، با اشاره به شکرآب شدن رابطه میان او و وزارت معارف، خاطر نشان می‌سازد: «اینها همه علامت این است که طبیعت

روزنامه اطلاعات فرستاده، چاپ آن (به بهانه وجود «استعارات و تشبیهات» در آن) از سوی «اداره نگارش»^{۵۹} ممنوع شده است!^{۶۰}

مسعود، سالها بعد از آن تاریخ، در یکی از شماره‌های نخست روزنامه مردامروز، از آن ماجرا با تلخی بسیار چنین یاد می‌کند:

بالغ بر چهار سال از طرف وزارت فرهنگ مأمور مطالعه در تعلیمات و مطبوعات اروپا بودم. آقای اسماعیل مرآت چنان رفتاری کرد که پست‌ترین عناصر دنیا چنین رفتاری را جایز نمی‌دانند. به این معنی در اثر گزارش آقای تقی نبوی، رئیس کنونی شبيلات، به اینکه این جانب تمایل سوسیالیستی دارم (جریان در پرونده وزارت خارجه، شهربانی، وزارت فرهنگ حفظ است)، در مراجعتم به ایران حتی جرئت نکرد یک مرتبه مرا در اطاق خود بپذیرد. پس از چهار سال که وزارت فرهنگ در اروپا به من حقوق داد، حتی چهار دقیقه مورد استفاده واقع نشدم و حالا مدعی است که وجود جوانان تحصیلکرده در اثر مساعی ایشان بوده...!^{۶۱}

مسعود، برای حل مشکل خود، به نامه‌نگاری با اولیای وزارت معارف و حتی نخست‌وزیر وقت (محمود جم) پرداخت و، در نهایت، به توصیه جم، برایش شغلی در اداره انطباعات (که اداره سانسور در آن انجام وظیفه می‌کرد) در نظر گرفتند؛ ولی او که از سانسور فراری بود نپذیرفت و دوباره به شغل تجارت روی آورد و تجارتخانه‌ای برای صادرات و واردات، حق‌العمل‌کاری و نمایندگی در خیابان لاله‌زار دایر کرد.^{۶۲}

واقعه شهریور ۲۰ و فرار دیکتاتور، فضای بسته اختناق را گشود و با آزادی (نسبی) بیان و قلم، مسعود با نگارش کتاب گلهایی که در جهنم می‌روید (چاپ ۱۳۲۰) اولین گام را در انتقام از اختناق بیست ساله (که کشور هنوز از عوارض آن رنج می‌برد) برداشت. چنانکه قبلاً اشاره کردیم، مسعود، در این کتاب، ایران را «جهنم»، و رضاخان را «ملک

→ شما با تملق و چاپلوسی نمی‌سازد. این علامت خوبی است. البته اسباب زحمت شما همیشه خواهد بود و تا زنده‌اید همه از دست شما شاکی خواهند بود؛ ولی از دور نشانه آزادمنشی است و وقتی که بمیری جزو فضایل اخلاقی تو محسوب خواهد شد» (نصرالله شیفته، همان، ص ۹). درباره اسماعیل مرآت و اقدامات او نظیر جاسوس‌پروری برای دولت رضاخان از میان دانشجویان ایران خارج از کشور ر.ک: خاطرات ایرج اسکندری، ص ۴۰؛ خاطرات نصرالله انتظام، ص ۲۱۷؛ محمد مسعود و جهان‌بینی او، ص ۸۶.

۵۹. اداره نگارش امر سانسورکتاب و مطبوعات را برعهده داشت و سرپرست آن در آن زمان عبدالرحمن فرامرزی بود. ۶۰. نصرالله شیفته، همان، صص ۱۱-۱۰.

۶۱. ر.ک: همان، ص ۱۰. ۶۲. همان، ص ۱۳.

دوزخ» نامیده و (در قالب نامه به معشوقه فقید بلژیکی اش، ژینت) تابلوی گویا و تکان دهنده‌ای از حکومت ترور و وحشت در دوران وی ترسیم کرده است. از نظر او، هرچند گرفتاری ایران در چنگال ظلم و بیداد، قدمتی هزاران ساله داشت، اما اختناق رضاخانی، چیزی «کم سابقه» و «بی نظیر» بود. ذیلاً به گزیده‌ای از نوشته مسعود توجه کنید (تیتراها از ماست):

ایران در عصر رضاخان؛ جهنمی سوزان از آتش بیداد

وقایع سالهای اخیر در تاریخ جهنم، کم سابقه و قابل اهمیت است. سرزمین وسیعی که همیشه دچار... ناامنی و هرج و مرج و قتل و غارت بود ناگهان... آرامشی یافت که مایه... حیرت تمام جهنمیان گردید. غولان سرکشی که در این میدان وسیع مشغول... کشتار و چپاول بودند وحشت زده در مقابل دیوی که ملک دوزخ شده بود سر تسلیم و تعظیم فرود آوردند.

چندی نگذشت که فرمانروای جهنم، قدرت خدایی یافت! آیا خداوند برای اولین بار در سرنوشت جهنم دخالت کرده و ناله و استغاثه دوزخیان، او را به برانگیختن قدرتی برای آرامش جهنم حاضر نموده است؟! آیا قوت و غذای ما دیگر به دست راهزنان، تاراج نخواهد شد؟ و سینه و شکم عیال و اولادمان زیر سم اسبان یایغان و گردنکشان لگدکوب و پایمال نخواهد گشت؟! آیا نظم و آرامش برقرار خواهد شد؟ و... حرارت سوزان دوزخ تخفیف خواهد یافت؟

آواز نشاط از هر طرف بلند شد، جشنها گرفته چراغانیها کردیم، کاروان شادی از هر سو به راه افتاد، بالاخره فرشته نشاط در جهنم پر و بال گشوده بود. هنوز از حیرت این واقعه شگفت‌انگیز خارج نشده بودیم که بهت و تحیر عجیبی بر وجودمان استیلا یافت.

خون و طلای ملت، خوراک روزانه دیکتاتور

ملک دوزخ مریض بود!... مرض جوع و استسقا داشت، از خوردن و آشامیدن سیر نمی‌شد. خوراکش طلا و مشروبش خون بود! ملک دوزخ مانند جهنم هرچه می‌خورد و می‌آشامد هل من مزید^{۶۳} می‌گفت. ریزه طلا و قطره خونی نبود که توسط عمال ملک، صورت آن برداشته نشود؛ ترس و وحشت بی‌نظیری سراسر جهنم را فراگرفت! این ترس، ترس عادی و معمولی دوزخیان نبود. این ترس در

۶۳. اشاره به آیه مبارکه «یوم نقول لجهنم هل امتلأت و نقول هل من مزید».

اعماق پپها و در میان سلولها و در تمام گلبولهای خون و مغز نفوذ کرده بود. این ترس، موقتی و آنی نبود؛ این ترس مانند میکروب سل مغزمان را می‌گذاخت و قلبمان را سوراخ می‌کرد. وحشت زده در ظلمت و تاریکی، در تنهایی و عزلت، در گمنامی و مرگ، پناه می‌بردیم که مبادا عمال ملک برای جستجوی غذا و شراب او دست روی شانه ما گذارند. ما هرچه فقیر و... بی‌خون باشیم، باز هم با فشار، یک ارزن طلا در کیسه و یک قطره خون در عروقمان یافت می‌شود. غذای ملک از همین ارزنها و قطره‌ها انباشته خواهد شد! فرار کنیم؛ فرار در بیغوله‌ها، در بیابانها،... در وادیهای بی‌آب و علف، در قبرستانها، در گودالها، در گورها پناهنده و پنهان شویم! خیر، لباس خود را آتش زده لخت و عریان رگهای خود را قطع نماییم. بدین ترتیب، طلا و خون پیش ما یافت نخواهد شد و از تعرض عمال ملک محفوظ خواهیم ماند! زیرا فرار به هیچ وجه ممکن نیست؛ از شهر به شهر و از ده به ده، از محله به محله، از کوچه به کوچه، از خانه به خانه رفت و آمدمان تحت نظر و بازرسی است و کوچک‌ترین حرکتیمان جواز لازم دارد.

اوه، که از یادآوری این اوضاع پشتم می‌لرزد و خون در عروقم یخ می‌بندد. همین نامه‌ای که امروز به تو [=ژینت] می‌نویسم در زمان ملک دوزخ، بدون هیچ تردید آخرین قطره خون مرا به باد فنا می‌داد. تمام نامه‌ها تحت نظارت و تفتیش بود و پای هر صندوق پستی، مأموری در کمین خون و طلا انتظار می‌کشید!...^{۶۴}

نقش مخرب اطرافیان در انحطاط بیشتر شاه

گفتم ملک دوزخ مریض بود؛ ملک دوزخ جوع و استسقا داشت. مرض او ذاتی نبود، بلکه مرضی بود که اطرافیان او به او تزریق کرده بودند. این مرض، مرض بومی جهنمیان بود. آنهایی که به شدت دچار این مرض بودند برای تهیه خوراک و مشروب خود احتیاج به قدرت داشتند. قدرت این شخص عجیب توجه آنها را جلب نموده، به هر نیرنگ و تزویری بود خود را به او نزدیک کرده، در مدت کمی او را آلوده و مریض نموده بودند! این مرض به قدری مُسری و سریع‌الانتشار بود که در مدت کمی سایر نزدیکان ملک نیز بدین مرض دچار شدند. نزدیکان ملک نیز به زودی گرفتار گردیده، در اندک مدتی هر کس به هر نحو و عنوان وابسته ملک و حکومت جهنمی او بود به شدت مبتلای این مرض گشت؟ رعب و وحشت سراسر جهنم را فراگرفت....

تخته قاپوی ایلات و غارت شهر نشینان (غوغای اتحاد لباس)

در ابتدا قسمت زیادی از ساکنین جهنم در کوهها و بیابانها متفرق بودند. اینها برای فرار از ظلم و استبداد، قرن‌ها بود در کوهها زندگی حیوانی اختیار نموده و با حیوانات زندگی می‌کردند و با این وسیله، کمتر ملوک جهنم متعرض آنها بودند. قسمت دیگری هم که در شهر زیر نظر عمال فرمانروایان جهنم بودند همیشه از زندگی به همان نفس کشیدن و سدّ جوع نمودن قناعت کرده سراپا کفن پوش بودند و به این طریق ثابت می‌کردند که مغز و خون ندارند و مرده متحرکی بیش نیستند و فقط عده کمی در شهرها و قصبه‌های جهنم اظهار حیات نموده بوی خون و طلا از آنها به مشام می‌رسید. از طرف ملک دوزخ امر شد بیابانگردی موقوف شود و کفن پوشی ممنوع گردد. کوهنوردان شهرنشین شوند و قلندران کسب و کار اختیار نمایند. کوه‌نشینی نشانه توحش و درویشی علامت مردگی بود. وحشی طلا و مرده خون ندارد. باید آن وحشیهای بیابانگرد و این مرده‌های شهرنشین، همه با هم، یک فرم و متحد الشكل به صورت آدمهای زنده در آمده دست به دست و پشت به پشت هم داده برای تهیه خوراک و شراب ملک و عمال او جانفشانی نمایند!... تازیانه‌ها از هر طرف در فضا به حرکت آمد. زنهای برهنه زیر ضربات تازیانه مانند مار سرکوفته به خود پیچیده سینه و پستان و گیسهای پریشان آنها به خاک و خون آغشته شده، اطفال شیرخوارشان شیون زنان مانند کرم و مورچه زیر چکمه‌های عمال ملک له و پامال شدند. مردها، دسته‌دسته مانند اسیرانی که به دست سربازان رومی گرفتار می‌شدند، زیر نظر برنده گماشتگان ملک در شهرها و بیابانها به ساختن قصرها و آبادکردن مزرعه‌ها برای ملک و عمال او مشغول گشتند....

پرورش افکار، و آموزش و پرورش نوین!

سکوت مطلق بر سرتاسر جهنم حکمروایی می‌کرد. نه ناله، نه فریاد، نه شیون، نه استغاثه، نه نفرین و نه دعا؛ فقط و فقط صدای تازیانه و نفسهای مقطوع دوزخیان بود که از دورترین سرحد شمالی به اقصی نقاط جنوبی جهنم می‌رسید! اگر ممکن بود فرمانی صادر شود که شلاقها صدا نکند و زنده‌ها نفس نکشند خطری در بین نبود؛ ولی این صدای تازیانه و این هن هن تازیانه‌خوران کاملاً بر خلاف میل باطنی و امر صریح سلطان جهنم بود. او دستور داده بود که خون و طلا باید با میل و رضا تهیه شود، نه با شکنجه و تازیانه!

عمال ملک با مغز جهنمی خود فوراً معماً را حل نمودند: باید همه‌مطبوع و جار و جنجال مشغول‌کننده‌ای به پا کرد تا صدای تازیانه و ناله ضعیف دوزخیان

شنیده نشود و حواس ملک پریشان نگردد. در سراسر جهنم، امر صادر شد که جشنها گرفته و سرودها خوانده شود، مجالس عیش و عشرت برپا شده جامهای چرک و خون را هورا کشان به سلامتی ملک بنوشند. امر صادر شد منجلاب را گلشن، خرابه را قصر، تعفن را عطر، کویر را جنت، جهنم را بهشت برین بشناسند. امر صادر شد که دزدی را نگهبانی، حقه و تزویر را سیاست، جهل و فساد را تعلیم و تربیت، حقیقت‌گویی را نشر اکاذیب و آدم‌کشی را انجام وظیفه بدانند!....

برای فهماندن این اوامر که تا حدی تازگی داشت عمال آزموده و کاردان ملک به کار مشغول شدند. برای اشخاص سالمندی که در اعماق قلبشان در صحت این اوامر امکان تردیدی وجود داشت، دو عامل قوی برگزیدند: ترس و طمع. دژخیمان ملک با سوزنهای زهرآگین و چشمانی که از شدت الککل قرمز شده و لبانی که دود آفیون آنها را کبود نموده، سایه وار به دنبال مردم افتاده، با دادن نمونه‌های زیادی ثابت کردند که ملک دوزخ، مالک الرقاب و خداوند قادر و قهار جهنم است؛ خیال سرپیچی از اوامر جهان مطاع او جز شکنجه و مرگ حتمی چیز دیگری نخواهد بود. از طرف دیگر، عده‌ای بی‌سر و پا و لات و برهنه را که گوشه‌گداخانه‌ها و روی پشت‌بامها امتحان شرافت و نجابت خود را داده بودند از زیر چراغهای برق جمع‌آوری نموده به پرورش افکار مردم گماشتند. این مردمان شریف و نجیب که تا پیش از حکومت ملک میان خاک‌روبه‌ها زندگی می‌کردند ناگهان ارزش واقعی آنها مانند الماس که در گنداب پیدا شود کشف گردیده بر سفره احسان ملک دعوت شده از غذای خاص او تناول نموده و با شراب مخصوص او سرمست و غزلخوان شدند! از میان قصرها، خاکسترنشینان جهنم را به هماهنگی در پرستش ملک دعوت نموده و از میان اتومبیل‌های درجه اول پای برهنه‌های دوزخ را به جانفشانی در راه ملک تشویق نمودند. سرکشان جهنم با دیدن وضع دژخیمان و عاقبت مخالفین اوامر ملک، از ترس سکوت اختیار نموده و طماعان از تماشای عیش و نوش مداحان ملک به طمع افتاده به پیروی آنها مشغول شدند.

برای تربیت اطفال طریقه دیگری انتخاب شد: در میان موجودات عجیب جهنم، شخصی که روی دندانهایش لبهای شتر و در جمجمه‌اش مغز الاغ بود مأمور شد که از محتویات مغز کوچک خود جمجمه تمام اطفال جهنم را پر نماید! البته این کار فوق‌العاده دشوار بود و اجرای آن اختیارات تامه لازم داشت. به او اختیار داده شد که عده‌ای از هم‌مغزهای خود را جمع‌آوری نموده، به کمک هم، این امر خطیر را با هر وسیله و تدبیری [که] ممکن است به انجام رسانند! آنها دست به کار پرورش کودکان شدند. مادرها در خانه‌ها لخت و بی‌نان در گوشه اطفاها گریه می‌کردند و آنها

اطفالشان را در میدانها به تفریح و رقص وادار می نمودند! «رقص با تازیانه». پدرها با شکم گرسنه زیر آفتاب سوزان از تشنگی له له می زدند و آنها دخترانشان را با لباس شنا در استخرها مقابل چشمان عمال ملک که از شدت شهوت و جنایت مانند خون شده بود به عشوه گری مجبور می کردند! مردم از بدبختی و بینوایی مانند شپش در یک اطاق می خوابیدند و آنها برای توسعه میدانهای بازی و ورزش اطفال، اطاقها را بر سر اولیای آنها خراب می نمودند!

تخریب اماکن مقدس مذهبی

در میان خرمنهای رنج و محنت و شعله های فقر و مذلت، تنها تسلی خاطر و تسکین قلبی که برای جهنمیان وجود داشت یادگار و مقبره گلگهایی بود که در جهنم روئیده و فنا شده و، به عقیده دوزخیان، روح آنها به بهشت برین صعود کرده بود. اینها، این یادگارهای تسلی بخش را هم در مقابل چشم دوزخیان ویران نموده و روی خرابیه های آن کودکانشان را به بازی و قمار وادار نمودند!

پدرها زیر زنجیر دژخیمان در گوشه های تاریک زندان مشغول جان کندن بودند و اطفالشان در مدرسه ها سرود «مهر ملک» را می خواندند! مادرها از گرسنگی ضعف کرده بودند و دخترها با ساز و نقاره می رقصیدند! برنامه کاملاً عملی شده و مجموعه تمام اطفال از همان ماده مغز پر شده بود!

فرار دیکتاتور، و شکفتن غنچه امید به نجات ایران

سال به سال و ماه به ماه و روز به روز خرابیه های جهنم خراب تر و مرده ها مرده تر و آدمکشان آدمکش تر و دزدها دزدتر، گرسنه ها گرسنه تر، برهنه ها برهنه تر، گداها گدا تر، زورگوها زورگو تر، احمقها احمق تر می شدند. فرشته امید که در افق دوردست روی شعله های آتش گاه گاه پر و بالی می گشود، یکباره جهنم را ترک نموده و دوزخیان را در میان ولوله های جنونی که از ناله های گرسنگی و آهنگهای رقص، شیون عزا و هلهله عروسی، کف زدن مردم و صدای شلاق تشکیل شده بود، یکه و تنها گذاشت! سرنوشت جهنم قطعی شده بود!

ناگهان در بهشت اروپا حریق افتاد. در اوت ماه ۱۹۳۹ اروپا دچار حریق گردید؛ برق امیدی در چشمان دوزخیان درخشیدن گرفت. آیا شعله حریق اروپا که قطعاً دیر یا زود خاموش خواهد شد، دیوارهای جهنم را خواهد شکافت و سرنوشت دوزخیان را تغییر خواهد داد؟!...^{۶۵}



این عکس در خانه استاد محمدعلی جمالزاده در شهر ژنو برداشته شده است:
از چپ به راست: جمالزاده، همسر سوئسی جمالزاده، ملک منصور قشقائی، محمد مسعود،
یک کارمند دفتری سازمان بین‌المللی کار دوست همسر جمالزاده (سال ۱۳۱۳)

گام دیگری که مسعود با استفاده از آزادی نسبی پیش آمده در کشور پس از شهریور ۲۰ برداشت، تلاش مجدد برای کسب امتیاز روزنامه بود. وی در تابستان ۱۳۲۱ با اخذ امتیاز هفته‌نامهٔ مردامروز به آرزوی دیرینه‌اش نایل آمد و نخستین شمارهٔ آن را در پنجشنبه ۲۹ مرداد ۲۱ انتشار داد.^{۶۶} انتشار جریدهٔ فوق، گویی طلسم تنهایی مسعود (در ایران) را نیز گشود و وی در همان سال با خانمی به نام خدیجهٔ افسر ازدواج کرد که حاصل آن یک

۶۶. نصرالله شیفته، همان، ص ۱۴.

دختر به نام ژینت (بعداً: ژینوس) بود.^{۶۷} وجه نامگذاری دختر مسعود به ژینت، ازدواج ناکام مسعود با خانمی به همین نام در دوران تحصیلات اروپا بود.^{۶۸}

هفته‌نامه‌ی مرد امروز: اهداف و عملکرد

شهرت مسعود در تاریخ معاصر، عمدتاً مرهون انتشار مرد امروز است. در روزنامه^{۶۹} مرد امروز، محمد مسعود مدیر مسئول بود و نصرالله شیفته سردبیری و مدیریت داخلی را برعهده داشت. پرویز لادین، مفسر سیاسی و مترجم رسمی روزنامه محسوب می‌شد و آقایان دکتر حسین بنایی و ظریفیان به ترتیب: نقاش و کاریکاتوریست و عکاس روزنامه بودند. ابوالفضل آل‌بویه، اسماعیل پور والی (بامشاد) و دکتر سید حسین فاطمی نیز همکاران قلمی مسعود در مرد امروز به شمار می‌آمدند.

مرد امروز، لحنی تند، پرخاشگر و کوبنده داشت و نوعاً در برابر دولت‌ها و کارگزاران امور ساز مخالف می‌زد. بی‌جهت نیست که در طول مدت تقریباً شش سال و نیمه انتشار خود، با توقیف‌های مکرر (بیش از ۵۰ بار توقیف، از ۳ روز تا ۶ ماه) روبه‌رو شد، که از آن میان، سه بار بنا بر شکایت سفارت شوروی، و دو بار با دخالت سفارت انگلیس و یک بار نیز با فشار آمریکاییها، به دستور دولت توقیف شد. به طور میانگین، هفته‌نامه مرد امروز، در هر سه شماره، یک بار از سوی مقامات دولتی توقیف می‌شد! و در مواردی، گذشته از دستگیری و حبس مسعود، روزنامه تا آستانه لغو امتیاز نیز پیش می‌رفت.^{۷۰}

۶۷. همان، صص ۱۶۶-۱۶۷.

۶۸. مسعود در ابتدای کتاب گلهایی که در جهنم می‌روید (ص ۳ به بعد) نامه‌هایی از خود و دوستانش به یکدیگر (از بروکسل و ژنو به تهران و بالعکس) را آورده است که پیش و پس از شهریور ۲۰، در فاصله مرداد ۱۳۱۷ تا اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی، نگارش یافته و حاکی از ستم‌های رژیم دیکتاتوری رضاخانی به مسعود و مشکلات و گرفتاریهای سخت معیشتی و سیاسی وی پس از بازگشت از اروپا به وطن است. برپایه این نامه‌ها، که واقعی می‌نماید، همسر اروپایی مسعود (ژینت) که منتظر بهبود وضعیت مسعود و پیوستن به وی در ایران بود، بالاخره پس از چهار سال دوری و هجران از مسعود، تاب نمی‌آورد و در اردیبهشت ۱۳۲۱ در اروپا خودکشی می‌کند. نامگذاری دختر مسعود به ژینت قاعدتاً روی همان سابقه بوده است.

۶۹. مقصود ما در اینجا از واژه «روزنامه» مسامحتاً مفهوم عام آن است که بر نشریات ادواری، اعم از روزنامه و هفته‌نامه و... اطلاق می‌شود و نقطه مقابل «مجله» قرار دارد. وگرنه می‌دانیم که مرد امروز، به معنای دقیق کلمه، «هفته‌نامه» بود نه «روزنامه».

۷۰. در این زمینه، لغو امتیاز روزنامه مرد امروز در هفتم مهر ۱۳۲۴ (اوایل نخست‌وزیری صدرالاشراف، از سوی

روزنامه‌های ندای آزادی، جوانمرد و حلاج برخی از جرایدی بودند که مسعود هنگام توقیف مردامروز از امتیاز آنها بهره می‌گرفت.

به هر روی، لحن انتقادی مردامروز و مخالفت پیگیر آن با دولتها، که نوعاً با نارضایی مردم روبه‌رو بودند، خوانندگان زیادی را، در داخل و خارج از کشور، برای روزنامه فراهم آورده و تیراژ آن را بالا برده بود، به گونه‌ای که سخن از شمارگان ۳۰ هزاری مردامروز، و بازار سیاه یافتن آن در غروب نخستین روز انتشار، می‌رود.^{۷۱} به نوشته شاهدان عینی: مردامروز را «مردم از هم می‌قاییدند و چند ساعت بعد از انتشار آن، قیمتش به ده برابر و بیشتر از آن می‌رسید».^{۷۲} دکتر انورخامه‌ای علت «استقبال فراوان مردم» از مردامروز را در چاپ تصاویر و کاریکاتورهای انتقادی مبتکرانه، اسناد و اطلاعات محرمانه جنجال برانگیز، و، به‌ویژه، سرمقاله‌های انتقادی بسیار تند و مردم‌پسند آن روزنامه جست و جو می‌کند.^{۷۳}

قلم و ادبیات تند محمد مسعود در مردامروز، که بسا تا مرز هتاک‌ی و فحاشی نیز پیش می‌رفت، مورد انتقاد بسیاری از اندیشمندان قرار دارد و آنان معتقدند که او می‌توانست (در بیان انتقادات بحق خود) به جای استعمال الفاظ و جملاتی از این دست که در صفحه نخست مردامروز تیتیر می‌شد، مقصود خود را با تعابیر بهتری ادا کند:

* خراب کردن این دارال‌عجزه [= وزارت معارف]، قدم اول برای آبادی کشور است؛

یا: در سر طویله ارتش چه خبر است؟ (۷ آبان ۲۱)

* یک مشت شیاد و طرّار بر قبرستان ایران حکومت می‌کنند (۲۱ خرداد ۲۲).

→ شورای عالی فرهنگ) و نیز توقیف مدیر آن در ۱۸ آبان ۱۳۲۴ (زمان نخست وزیری حکیمی از سوی شهربانی شیراز به دستور حکومت نظامی تهران) قابل ذکر است.

۷۱. نصرالله شیفته، همان، صص ۴۴-۴۷. درباره خریداران و خوانندگان «بسیار» مرد امروز، همچنین ر.ک: مرتضی مشفق‌کاظمی. روزگار و اندیشه‌ها. تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۲. ج ۲، صص ۹۰-۹۱.

۷۲. فریدون کشاورز. من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را. تهران، خلق، ۱۳۵۷. ص ۵۴. درباره استقبال مردم از روزنامه مسعود، همچنین ر.ک: فصلنامه تاریخ معاصر ایران، س ۹، ش ۳۳، صص ۲۷۷، ۲۸۲ و ۲۹۴-۲۹۷.

۷۳. انورخامه‌ای. خاطرات سیاسی. تهران، نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۷۲. ص ۶۹۶. مرد امروز «با استقبال فراوانی روبه‌رو گردید؛ زیرا به نوبه خود یک نوآوری در مطبوعات آن روز ایران به شمار می‌رفت، از تصویرها و کاریکاتورهای انتقادی مبتکرانه و با ذوق استفاده فراوان می‌کرد، اسناد و اطلاعات محرمانه جنجال برانگیزی منتشر می‌ساخت، به ویژه، سرمقاله‌های انتقادی بسیار تند و مردم‌پسندی می‌نوشت». درباره ابتکارات مسعود در کار نویسندگی و روزنامه‌نگاری ر.ک: نصرالله شیفته، همان، صص ۵۴-۵۵ و ۷۴.

* حکومت حمّالها؛ همیشه بر این مملکت یک دسته حمال حکومت می‌کند؛ یا اقلیت حمال، یا اکثریت حمال (۲۶ آذر ۲۲).

* ایران بهشت جنایتکاران است؛ مردم نظمیه و عدلیه و قشون و تشکیلات لازم ندارند (۱۳ فروردین ۲۳).

* کشور بیصاحب؛ دزدان باید اعدام شوند (۲۶ فروردین ۲۳).

* ای بر پدر مشروطه لعنت، ما طرفدار استبدادیم (در انتقاد از فساد و ظلم و بی‌قانونی که به اسم مشروطه می‌شود، ۶ خرداد ۲۳).

* دزدهای سرگردنه به شهرها هجوم کرده؛ دولت ایران همیشه دشمن ملت ایران بوده است (۱۱ آذر ۲۳).

* مرده شوی این مملکت را ببرد؛ مرگ یک بار، شیون یک بار؛ ما را تیرباران کنید! (۱۷ شهریور ۲۴).

* تشنج مرگ! مولود منحوس ۱۲۹۹ در حال احتضار است! صدر [الاشراف] هم با همه حقّه بازی دوام نخواهد کرد!

* ای بر پدر دولت لعنت! (۲۴ اسفند ۲۵).

* قوام السلطنه قهرمان حمق و جنون! هیچ کس گمان نمی‌کرد این کدو تا این درجه گندیده باشد (۱۱ مهر ۲۶).

در عین حال، باید از این نکته نیز غافل نشد که لبّه تیز هتّاکیها و حملات لفظی مسعود عمدتاً متوجه کسانی بود که مولود دیکتاتوری بیست ساله و عامل دوام آن بساط ننگین قلمداد می‌شدند و توده مردم ایران (به ویژه رجال آزادیخواه و مبارز ملی، اعم از دینی و سیاسی) در آن روزگار، آنان را مسبّب بدبختی و فلاکت کشور در سالهای پیش و پس از شهریور ۲۰ می‌شمردند و بیصبرانه آرزو می‌کردند که بلایی آسمانی یا زمینی بسیط زمین را از لوٹ وجود آنها پاک سازد. در چنین اوضاع و احوالی، حملات تند مسعود به زمامداران و کارگزاران هیئت حاکمه، در طبقات ناراضی کشور (به جای ایجاد تنفر) حسّ همدلی و همراهی نسبت به گردانندگان مرد امروز برمی‌انگیخت و ما این محبوبیت را به وضوح در تشییع باشکوه مردم تهران از جنازه مسعود می‌بینیم. به قول نصرالله شیفته: «محمد مسعود را می‌توان خشم و عصیان و فریاد طبقه محروم جامعه آن روز ما دانست»

که از قلم و زبان وی چون سیلی خروشان جاری می‌شد.^{۷۴}

عمیدی نوری، مدیر روزنامه داد، و دوست مسعود، نقل می‌کند که به مسعود توصیه کردم که از فحشهای روزنامه مقداری بکاهد؛ ولی مسعود این توصیه را نپذیرفت و پاسخ داد که: «من با آن فحشها احتیاجات روحی مردم را رفع می‌نمایم؛ یعنی این مردم این قدر از هیئت حاکمه و دولت عقده به دل دارند که روزهای شنبه از این جهت پول می‌دهند مردم امروز را می‌خرند که آن فحش را بخوانند تا دلشان خنک شود. من تجربه دارم؛ هر وقت نتوانستم فحش تازه‌ای پیدا کنم پنج شش هزار شماره از تیراژ من کم می‌شود».^{۷۵} البته منطق مسعود (مخصوصاً به عنوان نسخه‌ای «ابدی» و قابل تعمیم به کلیه اعصار و امصار) درست نیست؛ اما، به لحاظ تاریخی و جامعه‌شناختی، می‌تواند گویای اوضاع خاص اجتماعی - سیاسی آن روز ایران، و دیدگاه به شدت منفی مردم کشورمان نسبت به دستگاه دیکتاتوری پهلوی (پیش و پس از شهریور بیست) باشد و داوری ما را نسبت به تندرویهای مسعود در قبال هیئت و طبقه حاکمه ایران در آن روزگار واقع بینانه‌تر سازد.

۷۴. نصرالله شیفته، همان، ص ۱۶۲. چنانکه در بین عناصر و گروههای اجتماعی و سیاسی آن روز نیز، جریانهای تند و انقلابی نظیر فدائیان اسلام، از محبوبیت چشمگیر برخوردار شده و میدان عمل اجتماعی وسیعی می‌یافتند. حتی این تندی و حدت عمل را، به نحوی، در عملکرد اقلیت مستقل و مبارز مجالس ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ (آیت‌الله لنگرانی، دکتر مصدق، مهندس فریور، حسین مکی، دکتر بقایی، حائری زاده و...) نیز نسبت به دولتها و سیاستهای جاری کشور مشاهده می‌کنیم. گذشته از ترور هژبر و رزم آرا به دست (و با تأیید) جناح اقلیت، شخصی چون دکتر مصدق، روز ۳۰ خرداد ۲۹ در مجلس ۱۶، ضمن مخالفت با لایحه نفت تقدیم شده از سوی منصور نخست وزیر وقت به مجلس، صراحتاً منصور را تهدید به «بریدن سر» می‌کرد: «در منافع عمومی و در مقدرات عمومی که، من نباید ملاحظه از منصور بکنم. در منافع عمومی اگر لازم باشد سر منصور را هم خواهیم برید و واقعاً اگر از عهده‌اش برآیم با اینکه ناخوش هستم در مورد اقتضا سر او را مثل جوجه‌ای خواهیم برید» (نظفهای دکتر مصدق در تدارک مقدمات ملی شدن صنعت نفت در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۴۱). نیز در هشتم تیر همان سال در اعتراض به رزم آرا و گماشتگان نظامی متعدد او در دولت، فریادکشید: «خدا شاهد، اگر ما را بکشند، پارچه پارچه بکنند زیر بار حکومت این جور اشخاص نمی‌رویم. به وحدانیت حق خون می‌کنیم؛ می‌زنیم و کشته می‌شویم (با عصبانیت) اگر شما نظامی هستید من از شما نظامی ترم، می‌کشم، همین جا شما را می‌کشم» (همان، ص ۵۹). چنانکه او در مجلس ۱۴، در اعتراض به ممانعت اکثریت انگلوفیل مجلس از محاکمه و مجازات سید محمد تدین (از عمال قرارداد وثوق الدوله و هواداران فعال رضاخان و مخالفان هتاک شهید مدرس) از سوی مقامات ذیصلاح دادگستری، سخت برآشفته و در ۱۳ اسفند ۲۳ مجلس را «دزدگاه» نامید و با این کار آشوبی به پا کرد که به قتل برخی از دانشجویان به توسط فرمانداری نظامی در برابر مجلس شورا انجامید.

۷۵. یادداشت‌های یک روزنامه‌نگار؛ تحولات نیم قرن اخیر تاریخ معاصر ایران از نگاه ابوالحسن عمیدی نوری. به کوشش مختار حدیدی و جلال فرهمند. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۴۱.

در واقع، تندبها و تندروبهای مسعود را باید در جوّ شدیداً اختناق‌زده ایران گرفتار در جنگ میراث‌خواران استبداد مضاعف رضاخانی دید و مورد بررسی و تحلیل قرارداد^{۷۶}، نه در موقعیتهای «معمول و طبیعی» اجتماعی و سیاسی. و درست از همین رو بود که شخصیت‌هایی چون مصدق و لنکرانی مسعود را دور از جرگه و جبهه خود نمی‌شمردند... محمد مسعود در نخستین شماره مردامروز (۲۹ مرداد ۱۳۲۱) «هدف اصلی» از انتشار روزنامه را «اصلاح اوضاع اقتصاد عمومی کشور» دانست و، با تأکید بر لزوم نابودی «اصول مفتخواری» در کشور، راهکارهایی را برای دستیابی به این منظور برشمرد که برخی از آنها عبارت بود از: اصلاح ساختار وزارت معارف، کاهش بودجه ارتش و انحصار آن به حفظ امنیت داخلی، از بین بردن تجارت دست دوم، ایجاد وسایل کامل زندگی برای کارمندان و کنترل عایدات و ثروت مستخدمین دولت، رسیدگی به حساب ۲۰ ساله اخیر سرمایه‌داران، نظارت کامل در طبع و نشر اسکناس و کنترل ارز، ایجاد شرکتهای تجاری و صنعتی و فلاحتی برای ازدیاد ثروت و ارتقاء سطح زندگی مردم، و بالاخره: کوشش در بهبود و ایجاد حسن روابط با همسایگان. به نوشته او: نکته اخیر (حفظ روابط حسنه با همسایگان) «شرط اصلی وصول به هر مقصد و مرامی زیر حمایت قانون و وجود آزادی و عدالت» بود.

مخالفت با حکومت نظامی (سرمقاله مردامروز، شماره ۱۱۲، ۳۰ خرداد ۲۶)، انتقاد از فساد و دزدبهای موجود در اداره راه آهن دولتی ایران (که موجب برکناری مدیر کل آن، که مورد حمایت متفقین بود، گردید) و نیز چاپ اسناد و مدارک متعدد در باره دزدبها و اختلاسهای رایج در دیگر دوائر دولتی نظیر گمرکات جنوب، ثبت اسناد، اداره جیره‌بندی، اداره تثبیت قیمتها، اداره زندانها و حسابداری ژاندارمری کل (مانند شماره‌های ۵۶-۶۳ مردامروز) از اموری بود که پرداختن به آن، وجهه همت مسعود قرار داشت.^{۷۷} سرمقاله تند مردامروز (شماره ۱۶، ۲ اردیبهشت ۱۳۲۳) نمونه‌ای از نگاه منفی، زبان سرخ، و حملات بی‌پروای مسعود به دربار و دولتمردان و نظامیان حاکم بر کشور را نشان می‌دهد؛ آنجا که با اشاره انتقادی به شعار مشهور «خدا، شاه، میهن» می‌نویسد:

۷۶. برای اوضاع بسیار بد سیاسی و اطرافیان بد شاه و رجال خراب در سالهای پس از شهریور بیست ر.ک: سخنان انتقادی دکتر قاسم غنی، مندرج در: نامواره امین (چهل گفتار در ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی). ویراستار حسن امین. تهران، انتشارات دائرةالمعارف اسلامی، ۱۳۸۲. صص ۶۱۲-۶۱۳ و ۶۲۲ به بعد.

۷۷. ر.ک: نصرالله شیفته، همان، صص ۵۸-۶۰.



محمد مسعود و ابوالحسن ابتهاج

... برای این مردم لخت و عوری که شاه را به عمر خود ندیده و در مدت حیات حتی شکمشان یک مرتبه سیر نشده و در این وطن عریض و طویل یک جا برای نشستند، شاه و خدا و وطن چه مفهومی خواهد داشت؟! آخر این چه شاهی است که دهها قصر و میلیونها فرش و لوازم خانه دارد. مردم آن [برای] یک وجب جایی که شب کودکان شیرخوار خود را بخوابانند و یک متر چلواری که عورت عیال خود را مستور کنند معطل و سرگردانند؟ آخر این چه وطنی است که خدایار حمال و احمد آقای قصاب^{۷۸} شماره مستغلات و املاک و دهات خود را ندارند و صدها نفر فرزندان شریف و زحمتکش میهن نصف وقت خود را برای اجاره کردن یک اطاق

۷۸. اشاره به املاک وسیع و مستغلات متعدد و فراوان سرلشکر خدایارخان و سپهبد احمدی است که به بزرگترین مالک مستغلات تهران با بیش از یک هزار کنتور برق معروف شده بود. نصرالله شیفته ضمناً سپهبد احمد امیراحمدی را به علت کشتار وحشیانه از مردم غرب کشور (به ویژه لرها) در زمان رضاخان، قصاب لرستان یا احمد قصاب می‌نامید و محمد مسعود نیز از وی با همین عنوان یاد کرده است.

حالی مصرف می‌نمایند؟

خیر، این شاه، خدا، میهن، شاه و خدا و میهن ما نیستند. این شاه، شاه یک عده معدودی است که همیشه از حضورش استفاده کرده و از وجودش بهره‌مند شده و از معاشرتش محظوظ می‌شوند؟ این خدا، خدای خسروشاهی‌ها، کتانه‌ها، حاجی علی‌نقی‌ها، لاری‌ها و عده‌ای از این قبیل قُطَاعِ الطریق‌هاست!! این وطن، وطن سپهبد شاه‌بختی‌ها، کریم‌آقاخان‌ها، قوام‌السلطنه‌ها، قوام‌الملک‌ها و این قبیل چپا و لچیان می‌باشد؟! خدا، شاه، میهن، مال اینها و متعلق به اینهاست، ولی عجیب که اینها هیچ کلام نه به شاه و نه به خدا و نه به میهن، هیچ کلام کوچک‌ترین عقیده و ایمانی ندارند!!

پنجه در پنجه دربار و رژیم پهلوی!

مبارزه بی‌پروای مسعود با شاه و دربار پهلوی نیاز به توضیح ندارد، و بیجهت نیست که پس از قتل وی، انگشت اتهام، همه جا، به سوی دربار، به عنوان قاتل، متوجه بود. فریدون کشاورز می‌نویسد: «روزنامه‌مرد امروز محمد مسعود را مردم از هم می‌قاییدند و چند ساعت بعد از انتشار آن قیمتش به ده برابر و بیشتر از آن می‌رسید. آخر محمد مسعود با شجاعت تعجب‌آوری به شاه و خاندان سلطنت و، به خصوص، به اشرف حمله می‌کرد. حزب درکشتن او چه نفعی داشت؟ این کار که فقط به نفع دربار بود».^{۷۹} زمانی که مسعود، به توسط کوهی کرمانی مشهور، با پرویز خطیبی (یکی از فعالان مطبوعاتی دهه ۲۰ به بعد) آشنا شد و دریافت که وی نوه دختری میرزا رضا کرمانی (قاتل ناصرالدین شاه) است، از وی خواست مقاله‌ای درباره‌ی نیای خود بنویسد؛ و پس از چاپ مقاله در مرد امروز، زیر آن نوشت: اگر ایران ده مرد دیگر نظیر میرزا رضا داشت کارش به اینجاها نمی‌کشید.^{۸۰} ماجرای حمله مسعود به اشرف پهلوی (بابت پالتو پوست گران قیمت او) مشهور است. مسعود در شماره ۱۳۶ مرد امروز (سال ششم، ۱۰ بهمن ۱۳۲۶، ص ۲) گزارشی مصور را به نقل از مجله امریکن مگزین منتشر کرد که بر اساس آن اشرف، خواهر بلند پرواز شاه، یک پالتو پوست، متشکل از پوست ۷۵ حیوان، و به قیمت ۲۵ هزار دلار (برابر ۱ میلیون و پانصد هزار ریال) از مغازه پوست فروشی «نردریکا»ی نیویورک خریداری کرده بود. مسعود این خبر را در ذیل سخنانی نهاد که

۷۹. فریدون کشاورز، همان، ص ۵۴.

۸۰. سید فرید قاسمی، به نقل از پرویز خطیبی، همان، ص ۳۳۰.

اشرف سه روز پیش از آن تاریخ در نمایشگاه کالای کارخانه وطن کازرونی، و در حضور جمعی از وزرا و وکلای مجلس و خبرنگاران، درباره لزوم استفاده از پارچه‌های ساخت ایران و حمایت از صنایع داخلی ایراد کرده بود:

آقایان، بیایم سرمشق دیگران شویم. همه وزرا، وکلا، رجال، روزنامه‌نویسها، همه، پارچه‌های وطنی بپوشیم، صنایع داخلی خود را حمایت کنیم. این یکی از طرق خدمت به مملکت ماست. من پیشقدم می‌شوم و از تمام دوشیزگان و بانوان ایران می‌خواهم که آنها نیز برای خدمت به وطنشان از این رویه پیروی کنند!^{۸۱}

در پایان هم، مسعود، به طنز و تمسخر، مطلب زیر را افزوده بود که حکم تیر خلاص به حیثیت خواهر شاه را داشت: «قیمت هر دلار [از] شصت ریال نیز تجاوز کرده و این مبلغ بالغ بر یک میلیون و پانصد هزار ریال می‌شود. ما توفیق والاحضرت اشرف را در ترویج منسوجات داخلی مخصوصاً حمایت و پوشاندن و گرم کردن گدایان و برهنگان از خداوندی که آنها را آن طور و پانزده میلیون ما را این جور خلق فرموده است، خواهانیم!» اقدام ابتکاری فوق، همچون بمبی در محافل مطبوعاتی و سیاسی و دربار صدا کرد و حمله جمعی از روزنامه‌نگاران درباری را بر ضد مدیرمردمروزر برانگیخت.^{۸۲}

گفتنی است که، مسعود هفت روز پیش از آن تاریخ نیز در سرمقاله شماره ۱۳۵ مرد امروز (مورخ ۳ بهمن ۲۶، صص ۱-۲) تحت عنوان «وجود ناقص»، ضمن بدگویی از سرمایه‌داران مختلس و ویژه‌خوار وقت، فرصت را برای تعریض به «والاحضرتین شاهدختها» (شمس و اشرف پهلوی) غنیمت شمرده بود. در سرمقاله یادشده، وی، با حمله شدید به مؤسساتی که از سوی خاندان پهلوی تأسیس یا اداره می‌شد (نظیر سازمان خدمات شاهنشاهی و بنگاههای خیریه و نیکوکاری منسوب به خواهران شاه)، مؤسسات مزبور را «کارخانه گداپروزی» و صاحبان آن را جزو عوامل فقر و بدبختی جامعه ایران شمرده بود. کاریکاتورهای صفحه آخر روزنامه نیز به همین موضوع اختصاص داشت. به نوشته مسعود: رضاخان با غضب املاک و دارایی مردم، جمع کثیری را به خاک تیره نشانده و اینک فرزندان او در دادن صدقه به تیره‌روزان، با هم کورس گذاشته بودند! از دیدگاه او، ملت ایران برای درهم پیچیدن بساط ظلم و ذلت،

۸۱. روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۷ بهمن ۱۳۲۶.

۸۲. برای موارد دیگری از درج (جنجال‌برانگیز) ترجمه مقالات خارجی بر ضد دربار ر.ک: نصرالله شیفته، همان، صص ۱۸۰-۱۸۳.

چاره‌ای جز انقلاب اجتماعی بر ضد دولت و دربار و سرمایه داران غارتگر ندارد. سردبیر روزنامه (نصرالله شیفته) نیز در همان شماره (ص ۴) با «نگاهی به زندانیان سیاسی» دوران رضاخان، رفتار سبّعانه و جنایتکارانه رژیم پهلوی را در عصر دیکتاتوری بیست ساله نسبت به رجال سیاسی نشان داده بود.

درج موضوع پالتوپوست اشرف در مردامروز، روز ۱۰ بهمن ۲۶ یعنی ۱۳ روز پیش از ترور مسعود صورت گرفت. اسناد و مدارک موجود، نشان از عزم مسعود به ادامه مبارزه با دربار پهلوی دارد. در گزارش مأمور مخفی شهربانی، مورخ ۱۲ بهمن ۲۶ یعنی ۲ روز پس از انتشار موضوع پالتوپوست در مردامروز، و ۱۰ روز قبل از ترور مسعود، می‌خوانیم که: صبح روز ۱۱ بهمن «یک نفر که گویا از کارمندان روزنامه مردامروز بود با محمد مسعود رابطه داشت، می‌گفت: محمد مسعود اظهار نموده من باید با دربار و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و ارتش مبارزه نمایم».^{۸۳}

بیراه نیست که سلسله پهلوی حتی پس از مرگ مسعود نسبت به وی و روزنامه‌اش کینه‌ای شدید می‌ورزید. نصرالله شیفته، سردبیر مردامروز، که اصرار داشته روزنامه مرد امروز را پس از قتل مسعود منتشر سازد و ۵ شماره نیز انتشار داده است، از مخالفت شدید دستگاه با ادامه انتشار مردامروز سخن گفته و پیام تهدیدآمیز رئیس شهربانی وقت را فاش می‌سازد که: «ما نمی‌توانیم به هیچ‌وجه با انتشار مجدد روزنامه مردامروز موافق باشیم؛ زیرا ذات مبارک نسبت به این روزنامه و این نام و اسم "مسعود" حساسیت دارند و سخت از تجدید انتشار آن عصبانی‌اند. به همین لحاظ دستور اکید داریم به هر نحو که باشد جلوی انتشار آن را بگیریم».^{۸۴} آقای احمد لنگرانی (برادر آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی، و از دوستان صمیمی و نزدیک محمد مسعود) نیز در صفحات ششم و هفتم نامه سرگشاده‌ای که پس از پیروزی انقلاب در اول خرداد ۱۳۶۰ بر ضد کیانوری و جمعی دیگر از سران و اعضای حزب توده (که دستشان به خون محمد مسعود و حسام لنگرانی آلوده بود) منتشر کرد، نوشت:

می‌دانیم که محمد مسعود، مدیر و نویسنده روزنامه مردامروز، مؤثرترین و سرسخت‌ترین روزنامه‌نویس زمان خود علیه دربار و درباریان بود که شاه خصوصاً و اشرف خواهرش بالانحص، از این نویسنده و روزنامه مردامروز چنان دل خونی

۸۳ گزارشهای محرمانه شهربانی. به کوشش مجید تفرشی و محمود طاهراحمدی. تهران، سازمان اسناد ملی ایران،

۱۳۷۱. ج ۱، ص ۵۱۳. ۸۴ نصرالله شیفته، همان، ص ۳۸۴.

داشتند که چندین بار قصد جاننش کردند و همیشه در صدد از بین بردن آن روزنامه‌نویس نامدار ناآرام و رام‌نشو بودند، تا اینکه یک روز صبح شنیدیم که ناجوانمردانه این روزنامه‌نویس را ترور کردند. شاید چند صباحی شاه و اشرف گرفتار طعن و دقّی شدند، ولی قدر مسلم بود که این برادر و خواهر چوَنان پدرشان (که با ترور میرزاده عشقی از دست طبع سرکش شاعری پرشور و جوانی جسور و مخالف دیکتاتوری رضاخان و روزنامه مؤثر قرن بیستم خیالش راحت شده بود) با ترور محمد مسعود و تعطیل روزنامه مردامروز آسایش خاطری پیدا کردند و نفس راحتی کشیدند. و باز می‌دانیم که تعقیب‌کننده پرونده این قتل دادستانی بود به نام مهدی پیراسته، غلام حلقه بگوش شاه و نوکر دست به سینه اشرف. آیا جا ندارد که همه از خود پرسند که چه چیز موجب آن شد که دادستان آنچنانی، پرونده چنین پرهیاهویی را ماهرانه با مانورهای قضایی پیچیده ولی به ظاهر پر سر و صدا آن قدر این دست و آن دست بیندازد و از راههای کج و کوله چنان لوّش کند تا به بوتّه فراموشی افتد و کنار گور محمد مسعود دفن شود....^{۸۵}

بدین‌گونه، لبّه تیز انتقاد مسعود متوجه دربار پهلوی و منسوبان نزدیک شاه (به ویژه اشرف) و بیش از همه: غارتگریهای رضاخان^{۸۶}، ژنرالهای ارتشی و رؤسای شهربانی در عصر دیکتاتوری مانند خدایارخان و بوذرجمهری و شاه‌بختی و یزدان‌پناه و امیراحمدی و درگاهی و مختاری و آیرم، نخست‌وزیران و وزیران در دهه بیست همچون فروغی و سهیلی و صدرالاشراف و ابراهیم حکیمی و قوام‌السلطنه و رجبعلی منصور و محمد تدین و انوشیروان سپهبدی و گلشائیان و مظفر فیروز، سرمایه‌داران متهم به اختلاس و رانت‌خواری (نظیر برادران القانیان)، وکلا و عناصر مظنون به وابستگی به انگلیس (نظیر سید ضیاء‌الدین طباطبایی و دکتر طاهری و علی دشتی و قوام‌الملک شیرازی) و رجالی چون برادران مسعودی (گردانندگان روزنامه اطلاعات)، ابوالحسن ابتهاج (رئیس بانک

۸۵ درباره سید مهدی پیراسته، سوء اخلاق و رفتار سیاسی، و مقامات دولتی او پس از کودتای ۲۸ مرداد ر.ک: «گفت و گو با احمد نفیسی شهردار پیشین تهران»، مندرج در: فصلنامه تاریخ معاصر ایران، س ۲، ش ۸، زمستان ۷۷، صص ۳۲۴-۳۲۷؛ ناگفته‌هایی از دولت دکتر مصدق؛ دست‌نوشته‌های محمد ابراهیم امیرتیمور (کلالی). به کوشش مرتضی رسولی‌پور. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰. ص ۲۴۸.

۸۶ گذشته از موارد فراوان در انتقاد از مظالم و جنایات عصر دیکتاتوری، در سرمقاله شماره ۱۸، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۳ صریحاً تیترو زده است: «خانه شاه هم غضبی است. بیست سال است در ایران حق مالکیت ملغی شده است.»

ملی) و حسین نفیسی (رئیس اداره راه آهن) بود. در این میان، البته احزابی نیز که به ساز دولت یا بیگانگان، یا هر دو، می‌رقصیدند (از قبیل حزب دمکرات قوام، حزب وطن سیدضیاء طباطبایی، حزب عدالت جمال امامی، و حزب توده) از گزند حملات وی در امان نبودند. از مخالفت شدید و فزاینده مسعود با قوام السلطنه، در فصول آینده سخن خواهیم گفت.

مدیر مرد امروز؛ طمع‌کار یا بی‌طمع؟

درباره «انگیزه» مسعود از حملات تند و بی‌پروا به صاحبان زر و زور، دو نظریه کاملاً مغایر وجود دارد: گروهی این امر را ناشی از سودجویی و باج‌خواهی مسعود از صاحبان ثروت و قدرت می‌شمارند و گروهی، به عکس، ریشه این حملات را - که مسعود، جان بر سر آن گذارد - در شور ظلم ستیزی، و تکاپوی وی در راه نجات ایران از عوامل فقر و فساد جست و جو می‌کنند.

تاج‌الملوک (مادر محمدرضا پهلوی) و سید محمدعلی جمالزاده، آشنای دیرین مسعود، از گروه نخستین‌اند. تاج‌الملوک که کینه وی نسبت به مسعود، آشکارا از خاطرات منسوب به وی پیداست، محمد مسعود و روزنامه‌اش را از زمره «نویسنده‌ها و روزنامه‌ها» بی‌می‌شمارد که «به خاطر آنکه دو قران روزنامه بیشتری بفروشد و پولی به جیب بزنند با حیثیت خانواده سلطنتی بازی می‌کردند و دروغ زیاد می‌نوشتند».^{۸۷} جمالزاده نیز در گفت و گویی که در اواخر عمر خود با روزنامه همشهری داشت، مسعود را به فساد اخلاق متهم ساخته و می‌گوید: «از بیش‌فترتین آدم‌های دنیا... بود. به من خیانتی نکرد، اما در دروغ‌گویی، در پشت هم‌اندازی، در خیانت، کم‌نظیر بود».^{۸۸} به گفته وی: مسعود روزی جمالزاده را در تهران به خانه خود دعوت می‌کند و او در آنجا از برخی از مهمانان می‌شنود که، مسعود با افشاگری بر ضد رجال و ثروتمندان در روزنامه مردامروز، آنها را ترسانده و از این طریق گوششان را می‌برد.^{۸۹}

به‌رغم اظهارات فوق، دوستان و همکاران مسعود از قبیل نصرالله شیفته و ابوالفضل آل‌بویه، از وارستگی و مقاومت مسعود در برابر صاحبان قدرت و مکنّت یاد می‌کنند:

۸۷. خاطرات ملکه پهلوی: تاج‌الملوک پهلوی.... مصاحبه‌کنندگان: ملیحه خسروداد، تورج انصاری و.... تهران، به‌آفرین، ۱۳۸۰. ص ۵۶. ۸۸. لحظه‌ای و سخنی با سید محمدعلی جمالزاده، همان، ص ۱۳۴. ۸۹. همان، صص ۱۳۶-۱۳۷. برای سخن تاج‌الملوک نیز رک: خاطرات ملکه پهلوی: تاج‌الملوک پهلوی، همان، ص ۵۶.



این عکس به مناسبت مراسمی در انجمن روزنامه‌نگاران ایران به سال ۱۳۲۵ برداشته شد. از راست به چپ: محمد مسعود، حسین زعیمی مدیر روزنامه کسری، نصرالله شیفته

ابوالفضل آل‌بویه مدّعی است که مسعود «به مال و جاه و جلال و مقام ذره‌ای اهمیت نمی‌داد و جز روزنامه‌مرد امروز به هیچ چیز توجه نداشت. برخلاف آنچه که دشمنان و نامردان درباره‌ او می‌گفتند و در این تبلیغات پافشاری می‌کردند، مسعود مردی بی‌طمع و بی‌نظر بود».^{۹۰} شیفته (همکار مسعود و دکتر حسین فاطمی در روزنامه‌های مرد امروز و باختر امروز، و سردبیر آن دو نشریه)^{۹۱} نیز می‌نویسد: «نویسنده با صراحت و

۹۰. نصرالله شیفته، همان، ص ۲۴۲.

۹۱. درباره شیفته رک: باقر عاقلی. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران. تهران، نشر گفتار، ۱۳۸۰. ج ۲، ص ۹۰۳.

صداقت تام طی چند سال همکاری با شادروان مسعود اعلام می‌دارم که کلیه اظهارات، تهمت‌های مخالفان و موافقان (ظاهرالصلاح) مسعود، در مورد اینکه وی به خاطر اخاذی به مقامات متنفذ و متمکن در روزنامه خود می‌تاخت، این شایعه به هیچ‌وجه صحت ندارد که غالباً از سوی مخالفان و دزدان متنفذ علیه مسعود در محافل و مجامع حتی مطبوعات انعکاس داشته است، همان‌گونه که... مسعود خود بدان اشاره کرده است: این فداکاری و مبارزه را برای حفظ احترام و آبروی خود در زندگی و بقای نام نیک پس از مرگ خود می‌خواست است. اکنون که بیش از سی سال از ترور این نویسنده مبارز می‌گذرد ما می‌توانیم چنین قضاوت عادلانه و خدایی‌ای از وی داشته باشیم.^{۹۲} شیفته، حتی به مواردی از امتناع محمد مسعود از قبول رشوه از قوام‌السلطنه و حاجی علی‌نقی کاشانی اشاره می‌کند.^{۹۳}

برخی کسان تمول نسبی مسعود را دلیل اخاذی وی گرفته‌اند؛ و این در حالی است که تمول همیشه دلیل اخاذی نیست؛ زیرا وقتی که کسی از ممر درآمد خوبی برخوردار است، لزومی ندارد که برای یافتن علت دارایی وی به جاهای دور برویم و راز و ریشه تمکنش را در همین ممر اعاشه جست و جو نکنیم. شمارگان زیاد روزنامه مردامروز، و درآمد حاصل از فروش آن (تیراژ ۱۵ تا ۵۰ هزار نسخه‌ای با قیمت هر نسخه ۵ ریال) همراه با درآمدی که از درج آگهیهای پر بهای روزنامه به دست می‌آمد، می‌توانست درآمدی نسبتاً هنگفت را برای مدیر آن فراهم آورد. خاصه اگر در نظر بگیریم که برخی از فوق‌العاده‌های روزنامه که مسعود منتشر می‌کرد در تیراژ ۱۰۰ هزار نسخه به فروش می‌رسید.^{۹۴}

پرویز لادین (همکار ثابت محمد مسعود در مردامروز، و مفسر سیاسی و مترجم رسمی روزنامه یادشده) می‌گوید:

دشمنان مسعود همه جا چنین شایع کرده بودند که او به این خاطر به غارتگران اموال عمومی حمله می‌کند که از آنان وجهی دریافت می‌دارد. این مورد برای من که همکار او بودم قابل قبول نبود؛ زیرا مسعود وقتی به کسی که، به عقیده او خائن به میهن بود، حمله می‌کرد، زود دست بردار نبود و تا آنجا که می‌توانست می‌تاخت. البته، بسیار دیدم کسانی را که از طرف این مردم دزد و چپاولگر نزد مسعود می‌آمدند که او

۹۲. همان، صص ۷۸-۷۹. ۹۳. همانجا و نیز صص ۱۰۱ و ۳۷۸-۳۷۹.

۹۴. حسن شایگان، همان، ص ۱۴۴.

را راضی کنند، ولی هیچ‌گاه ندیدم که این پیام آوران موفق شده باشند مسعود را راضی کنند و مقاله‌ای نیمه تمام بماند. بعضی دیگر از دشمنان مسعود اظهار می‌داشتند که او، با آنکه از آنها وجه دریافت می‌کرد، به حملاتش ادامه می‌داد. این شایعه نیز بسیار بی‌اساس است؛ زیرا چرا آن شخص که مورد حمله شدید قرار می‌گرفت باز وجهی می‌پرداخت؟! اگر مسعود پولی اندوخت و خانه‌ای خرید، همه از محل فروش و آگهی روزنامه بود.

وی می‌افزاید:

فروش روزنامه مردامروز همیشه به طرز عجیبی سیر صعودی داشت و توجه خاص صاحبان آگهی به مردامروز نیز تعجب‌آور بود و با آنکه نرخ دریافت آگهی مردامروز بیش از بقیه مطبوعات بود، صاحبان آگهی با رضا و رغبت به او سفارش درج آگهی در مردامروز می‌دادند... به یک معنی، مسعود نه تنها اهل ارتشا نبود، بلکه عشق و علاقه خاص به حقوقی داشت و می‌خواست روزنامه‌نگاری باشد که از بردن نام او پشت متنقدترین افراد خیانتکار بلرزد. او فقط عاشق جنگ و جدل به ضد خیانتکاران بود و پاداشی که او در این زمینه مورد توجهش بود همان توجه و علاقه مردم بود و این پاداش را هم به طرز شایسته‌ای دریافت کرده بود... وقتی مردامروز شروع به انتشار افشاگری دزدیهای کلان در شرکت راه‌آهن کرد، مدیر کل وقت راه‌آهن برای آنکه مسعود را ساکت کند، مبلغ سی هزار تومان برای او فرستاد؛ ولی او در حضور من و آل‌بویه، یکی دیگر از اعضای هیئت تحریره، پول را بر سر آورنده کوبید و فریاد زد: به مدیر کل احمق بگو من با دزدان مبارزه می‌کنم و هدفم این نیست که در دزدی و چپاولگری آنها شریک شوم. آن مرد با ترس و لرز پولها را جمع کرد و گریخت و مسعود به دنبال آن، حملات خود را به دزدیها و غارتگریهای راه‌آهن بیشتر و در این باره اسناد تکان‌دهنده‌ای را منتشر کرد.^{۹۵}

ظاهراً موارد متعددی وجود داشته است که صاحبان مقام و مکتب در مقام خریدن مسعود برآمده‌اند تا زبان تیز و تند او بر ضد خود را خاموش کنند؛ بلکه اگر بشود او را نردبان دستیابی به اهداف و مطامع خود قرار دهند؛ اما مسعود از قبول رشوه و حق‌السکوت سرباز زده و بر مواضع خود پایدار مانده است. برخورد تند مسعود با پیشنهاد حسین نفیسی (رئیس خاطی راه‌آهن) را فوقاً دیدیم. نصرالله شیفته (همکار

مسعود) به یادداشتی خصوصی از وی اشاره می‌کند که، ضمن آن، مسعود ماجرای تلاش قوام (به وسیله احمد آرامش) برای خریدن وی و ایستادگی شدید او در برابر این توطئه را باز گفته است.^{۹۶} شیفته، پس از نقل یادداشت مزبور، به چند مورد دیگر از تلاش پیگیرانه، اما نافرجام، قوام برای معامله با مسعود اشاره می‌کند.^{۹۷}

پایداری مستمر مسعود در برابر فشارها و تهدیدها، و تحمل اختفاها و دربدریهای بسیار در این راه نیز قرینه دیگری است که نظر موافقان وی را تأیید می‌کند؛ زیرا باجگیران و رشوه‌خواران باج و رشوه از این و آن را نوعاً برای تأمین یک زندگی آسوده و بی‌دردسر می‌خواهند و قاعدتاً اگر مسعود به دنبال اخذی از این و آن بود، از راه بستگی به، مثلاً، قوام السلطنه بارش را برای همیشه می‌بست و این همه خود را (در مبارزه با او و امثال او) به رنج و تعب مداوم و، سرانجام نیز، مرگ خونین نمی‌افکند.

حسن رضایی بدر قمی، معلم و مربی مسعود در دوران نوجوانی، پس از مرگ مسعود خطاب به وی نوشت:

هیچ وقت فراموش نمی‌کنم آن روزی که در دو سه سال پیش به دیدارت آمده و گفتم: فرزند جان، یکه و تنها با دو جبهه هرگز ستیزه نکن و در یک آن هم با راست و هم با چپ می‌آویز. اگر می‌خواهی در مبارزه موفق شوی ابتدا یک طرف را هدف قرار داده و پس از آنکه او را از میان برداشتی به میدان دیگری برو. در جوابم گفتمی چون هر دو طرف به جاهای دیگر تکیه دارند به حکم الخائن خائف هر دو مغلوب و منکوب‌اند. گفتم: هر چند راست می‌گویی، ولی خودت همیشه داد و فریاد می‌زنی که در این قبرستان هر اندازه ظلم و غارتگری و وطن‌فروشی شود همه چون مردگان خاموش‌اند و متحمل مظالم طاقت فرسا شده و نفس نمی‌کشند، با چه اطمینان و با کدام مساعد و معاضدی در آن واحد بر هر دو تیپ مخالف می‌تازی و می‌خواهی بنیادشان را براندازی. جواباً گفتمی: خدای ایران با ماست. گفتم: حق یار و حقیقت مددکارت باشد، ولی یقین دارم مانند عشقی عاقبت در این وادی خاموشان کشته خواهی شد... گفتمی: پدر جان، از کشته شدن من، مانند خودم، هیچ باک مدار که پس از من صدها چون من به خونخواهی ام قیام و از آزادی و استقلال این کشور و نجات این ملت از چنگال بیرحم ظلم، فقر، جهل، بدبختی و بیچارگی دفاع خواهند نمود...^{۹۸}

۹۷. همان، ص ۳۷۹.

۹۶. نصرالله شیفته، همان، ص ۳۷۸.

۹۸. همان، صص ۲۵-۲۶.

جالب است که مرحوم جمالزاده، در خلال انتقاداتش از مسعود (که فوقاً اشاره شد) با لحنی معترضانه، این نکته را نیز بر مسعود خرده می‌گیرد که وی، در ضیافتی که برای جمالزاده تشکیل داده بود، اصرار داشته با نوشتن نامه‌ای به شاه، جمالزاده را در ایران نگهدارد و مانع رفتن وی از وطن خود به اروپا شود؛ و جمالزاده با سختی و مشقت بسیار، از این کار مسعود جلوگیری کرده است.^{۹۹} می‌دانیم که جمالزاده (به رغم علاقه و دلبستگی شدیدی که نسبت به ایران و ایرانی نشان می‌داد) بخش اعظم عمرش را هزاران فرسنگ دور از وطن، و در نقاط امن اروپا، گذراند و، در واقع، خود را از سختیها و مشقاتی که هموطنانش (به ویژه هموطنان مبارزش) گرفتار آن بودند، دور نگهداشت. این مسئله، از نکاتی است که اعتراض بسیاری از هموطنان جمالزاده را برانگیخته و، به‌ویژه، موجب اعتراض شدید نویسندگان وطنخواه و مبارز نظیر جلال آل‌احمد به وی گردیده است. به نظر می‌رسد اصرار محمد مسعود بر نگهداشتن جمالزاده در ایران ناشی از همین امر بوده و وی می‌خواسته جمالزاده، با اقامت در ایران، از نزدیک با دردها و مشکلات هموطنان خود آشنا شود، و در کنار آنها و دست در دست ایشان، به مبارزه با عوامل تباهی این کشور برخیزد. و عجیب است که جمالزاده، همین امر را نیز دستمایه انتقاد به مسعود قرار داده است!

مؤید دیگر بر تبرئه مسعود از اتهام اخاذگیری و باج‌خواهی از دیگران، این است که به نوشته شاه‌دان عینی، «مسعود پس از مرگ بدهی زیادی داشت که همسرش با فروش فرش و اثاثیه خانه و یک قطعه زمین آن بدهیها را» پرداخت.^{۱۰۰} به گفته نصرالله شیفته: زمانی که اموال مسعود پس از مرگش به توسط دکتر مصدق (قیم فرزند صغیر مسعود) حراج شد، عده زیادی از مردم تهران، که می‌پنداشتند مسعود گرانباترین اثاثیه (فرش، مبل، سرویس و غیره) را دارد، با مشاهده سادگی لوازم زندگی وی شگفت‌زده شدند.^{۱۰۱} در همین جا، این نکته افزودنی است که مسعود، در آن اقدام عجیب و بیسابقه خود بر ضد قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر مقتدر وقت، حاضر شد خانه خود را فروخته و پول آن را به مصرف جایزه قاتل قوام برساند. این امر، حاکی از آن است که مسعود، برای پیشبرد آمال سیاسی، از صرف مال و دارایی خود مضایقه نداشته است.

مؤید دیگر بر وارستگی مسعود، در قلمرو فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی، این است که وی نسبت به شخصیت‌هایی که آنان را مستقل و مبارز و خدمتگزار مردم می‌انگاشت، نظیر

۹۹. همان، صص ۱۳۶-۱۳۷. ۱۰۰. همان، ص ۱۶۵. ۱۰۱. همان، ص ۱۶۳.

دکتر مصدق و آیت الله شیخ حسین لنکرانی، برخورداری دوستانه داشت و در مناسبت‌های گوناگون، ارادت خود به آنان را ابراز می‌داشت؛ چنانکه متقابلاً شخصیت‌های میزبور نیز به مسعود علاقه نشان می‌دادند و احیاناً از مردامروز به مثابه سنگری برای پیشبرد اهداف اصلاحی خود بهره می‌جستند. از این مقوله به تفصیل در آینده سخن خواهیم گفت.

مسعود و قدرتهای بیگانه (روس، انگلیس، آمریکا)

بررسی کارنامه قلمی محمد مسعود در آثار وی، به ویژه مردامروز، مجموعاً حاکی از شور ملی و میهنی، و گرایش آشکار وی به «استقلال» از قدرتهای خارجی و ایادی بومی آنهاست؛ چندانکه می‌توان بر این ادعای دوستانش مَهر تأیید زد که: «احساسات تند میهن پرستی» مسعود «بر سایر احساساتش غلبه داشت؛ غمخور ایران و ایرانی بود، عظمت و جلال و قدرت وطن خود را بر هر چیزی مقدم می‌داشت... تهدید و تطمیع نمی‌شد...».^{۱۰۲}

مسعود در کتاب گلهایی که در جهنم می‌روید (که پس از فرار رضاخان از کشور در ۱۳۲۰ منتشر کرد) با بیانی شیوا و «معنی‌دار»، پادشاه بلژیک و قشون آن کشور را که در جنگ جهانی اول در برابر تجاوز ارتش آلمان «مقاومتی دلیرانه» از خود نشان داده و «شرافتمندانه از خاک کشور دفاع» کرده بودند می‌ستاید و از پادشاه آنها با اوصاف «شجاع، بی‌طمع، عادل، محبوب، غیور، رشید و شریف» یاد می‌کند.^{۱۰۳}، که پیدا است تعریض به سست عنصری رضاخان و زیونی ارتش شاهنشاهی! در برابر متفقین دارد. در همان کتاب، از زبان شخصیت محبوبش (که تقریباً پرسوناژ خود مسعود است) می‌نویسد:

۱۰۲. همان، ص ۲۲.

۱۰۳. ر.ک: محمد مسعود، گلهایی که...، همان، صص ۹۷-۹۹. می‌نویسد: «پادشاه غیور» بلژیک به سربازان و افسران خود، که در برابر هجوم شدید آلمان قصد فرار از کشور خویش داشتند، گفت که «تسلیم یا فرار در چنین موقعی نهایت پستی و بی‌شرفی است و حفظ جان، جانی که سالهاست به ملت فروخته شده، دزدی ننگینی است که عواقب شومی در بر خواهد داشت... من، من که فرمانده شما هستم، اگر به چنین ننگی تن دردهم ثابت خواهم کرد که در تمام مدت سلطنت خود دزد مسلحی بیش نبوده‌ام و هرچه تا به حال از مردم به اسم قشون و به عنوان دفاع از وطن گرفته‌ام دزدی و کلاهبرداری بوده است. پادشاه به آنها توضیح داد که اگر تسلیم شوند یا فرار نمایند مهاجمین آذوقه و اموال هموطنان آنها را خواهند برد و ناموس آنها را برباد خواهند داد و استقلال و شرف کشور آنها را پایمال خواهند نمود، در مقابل، مردم کشور الی‌الابد آنها را دزد جانی خواهند شناخت... قشون بلژیک و افسران باشهامت آنها گفته‌های پادشاه را تصدیق نموده در (ایزر) متوقف شدند...» (همان، صص ۹۸-۹۹).

ما بدبختانه مابین دو همسایه قوی [= روس و انگلیس] واقع شده ایم که در کشور ما دارای منافع سیاسی و اقتصادی بوده و در عین اینکه با هم رقیباند در جلوگیری از رشد و نمو ما با یکدیگر همکاری می نمایند. روسهای نزاری با خشونت و انگلیسها با سیاست، از هر جهت موجبات ضعف و ناتوانی ما را تشدید نموده هر قدمی که به طرف اصلاح و بهبودی بر می داریم با مشقت قدرت و انگشت سیاست چندین قدم ما را به قهقرا می رانند! ۱۰۴

هفته نامه مردم امروز نیز از مواضع استعمارستیزانه سرشار است. ستیز شدید مسعود در مردم امروز با سیاست انگلیس در ایران ۱۰۵ و عناصر مظنون به وابستگی به آن نظیر سید محمد تدین، دکتر طاهری و سید ضیاءالدین طباطبایی (که این آخری، با سابقه شرکت در رهبری کودتای انگلیسی ۱۲۹۹، مظهر مهم بریتانیا در ایران شناخته می شد) ۱۰۶، مخالفت وی با واگذاری امتیاز نفت شمال به روسها (زمان آمدن کافتارادزه در ۱۳۲۳ به ایران) و نیز هنگام طرح مقاله نامه قوام - سادچیکوف مبنی بر تشکیل شرکت سهامی مختلط نفت ایران و شوروی در مجلس ۱۵ (در ۱۳۲۶) و بالاخره مخالفت وی با فساد مستشاران آمریکایی در وزارت دارایی (دکتر میلیسپو و همکاران او) و انتشار اسناد و مقالات و کاریکاتورهای گوناگون در این زمینه ۱۰۷، در مجموع، نشان دهنده «ناوابستگی» مسعود بلکه «تقابل» وی با مطامع و سلطه جویی سه قدرت طماع و فزونخواه آن روزگار

۱۰۴. همان، ص ۱۱۰. و البته برای آنکه این سخنان صریح، در موقعیت آن روز اشغال ایران از سوی متفقین، به اصطلاح به زلف یار برنخورده و گزک به دست آنان برای جلوگیری از نشر کتاب و حبس و تبعید نویسنده ندهد زندانه پاورقی می زند که: «البته این موضوع مربوط به سال ۱۹۱۴ [دوران جنگ جهانی اول] است و سیاست همسایگان که فعلاً متحدین ما هستند برخلاف سابق است!»

۱۰۵. در سرمقاله شماره ۴۶ مردم امروز (مورخ ۳ شهریور ۱۳۲۴) می نویسد: «آخرین سنگر دزدها و جانیها، مسئول تمام جنایات، سیاست انگلیس در ایران بوده است.»

۱۰۶. در شماره ۴۹ مردم امروز (که به علت توقیف، با استفاده از امتیاز ندای آزادی منتشر شد)، مورخ ۱۵ دی ۲۴ نوشت: «دیگی که در سفارت انگلیس به اسم مشروطه می جوشید، برای تدین و سید ضیاءالدین می پخت!!». نیز در سرمقاله شماره ۳۹ همان هفته نامه، ۱۶ تیر ۱۳۲۴ تیر زد که: «آقای سید ضیاءالدین، راه آب منزلتان را پاک کنید؛ شمالیها و جنوبیها لگدپرانی می کنند!».

۱۰۷. برای نمونه این تیر در مردم امروز (س ۲، ش ۱۴، ۱۹ فروردین ۲۳) قابل ذکر است: «مستشاران آمریکایی در مدت کوتاهی هزاران میلیون [میلیون] خسارت به اقتصادیات کشور وارد آورده و میلیونها [میلیونها] مردم را بدبخت و پریشان کرده اند!». نیز ر.ک: «سوغاتهای دکتر میلیسپو برای ملت فقیر ایران!!» (س ۲، ش ۱۶، ۱۲ اردیبهشت ۲۳). برای مقالات، مصاحبه ها و کاریکاتورها در مخالفت با میلیسپو و همکاران وی ر.ک: مردم امروز، س ۱ و ۲، ش ۲۵-۲۶، فروردین ۱۳۲۳ تا ۲۴ تیر ۱۳۲۳.

(بریتانیا، روسیه شوروی، و آمریکا) است.

از کلمات محمد مسعود، که حاکی از موضع مستقل او در میان دو اردوی چپ و راست (کمونیسم و سرمایه‌داری) است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «ما طرفدار انقلابیم نه کمونیسم؛ ما مدافع آزادی هستیم نه سرمایه‌داری». نیز: «من نه آنگلو فیل، نه روس فیل؛ یک ایرانی هستم. من ملت را انتخاب کرده‌ام».^{۱۰۸} نیز (با اشاره به مبارزه خود با دست‌چپیهای کمونیست و دست‌راستیهای وابسته به انگلیس): «ما در دو جبهه می‌جنگیم».^{۱۰۹} هشدار می‌داد: «روس و انگلیس ایران را تقسیم خواهند کرد»^{۱۱۰} و شعارش این بود: «جاسوسها را اعدام کنید؛ نه قوام‌السلطنه لندن، نه قوام‌السلطنه تاجیکستان!».^{۱۱۱} حمله توأمان مسعود به روس و انگلیس را می‌توان در شماره ۱۳۵ مرد امروز (مورخ ۳ بهمن ۲۶) نیز مشاهده کرد. فی‌المثل در صفحات ۳ و ۱۰ این شماره، دعاوی ایران از روسیه (قصبه فیروزه و ۱۱ تن طلای ایران موجود در بانک شوروی) و انگلیس (بحرین) را مطرح ساخته و بر لزوم حلّ و فصل این دعاوی به نفع ایران اصرار ورزیده است.

در همین زمینه باید به شرکت مسعود در «جبهه استقلال» اشاره کرد. در نهم آذر ۱۳۲۳ وی همراه با جمعی از روزنامه‌نگاران اقدام به تأسیس «جبهه استقلال» نمود که دو اصل زیر در اساسنامه آن جلب نظر می‌کرد: «۱. مبارزه با هر فرد یا جمعیتی که عملیاتشان تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را تهدید نماید؛ ۲. مراقبت در اجرای کامل قانون اساسی و مخالفت با هر نوع انحراف از اصول آن».^{۱۱۲}

۱۰۸. رک: مرد امروز، ش ۸۲، ۲۵ آبان ۱۳۲۵ و....

۱۰۹. همان، سرمقاله ش ۸۰، ۱۱ آبان ۱۳۲۵.

۱۱۰. همان، سرمقاله ش ۲۵، ۲۴ تیر ۱۳۲۳.

۱۱۱. همان، سرمقاله ش ۷۶، ۱۳ مهر ۱۳۲۵، صص ۲-۱. در سرمقاله مزبور شدیداً به عناصر وابسته به روس و انگلیس در ایران حمله برده خاطر نشان می‌سازد: جعفر پیشه‌وری «می‌داند [روزنامه‌های] رهبر و اطلاعات هر دو یک جنس و یک قماش‌اند. هر دو مزدور و خائن‌اند و هر دو جاسوس و استفادۀ جو و غارتگر...» و از قوام‌السلطنه می‌خواهد دست این جاسوسان پست فطرت را گرفته و تسلیم محکمه و چوبه دار سازد.

۱۱۲. اصول دیگر اساسنامه جبهه از این قرار بود: ۳. جهاد بر علیه استبداد و ارتجاع و مبارزه با طرفداران این اصول. ۴. سعی در ایجاد و تشکیل دولتهای قانونی و استقرار حکومت ملی و اصلاح اوضاع اقتصادی و فرهنگی و بهداشت عمومی کشور و حفظ حقوق فردی و اجتماعی ملت ایران و تأمین آزادی مطبوعات. ۵. اهتمام و مجاهده در حفظ حقوق ملت ایران در انجمن صلح جهان، متشکل از مدیران جراید: عبدالقدیر



در مردادماه ۱۳۲۶، به روال همیشگی به مناسبت سالگرد انتشارمرد امروز مراسم ساده‌ای در خانه مسعود با شرکت همکاران اداری و کارگران چاپخانه برگزار شد، این عکس دستجمعی در آن روز گرفته شد، در طرفین مسعود: شیفته، دولو، داوری (نقاش و کاریکاتوریست) ظریفیان عکاس مرد امروز.

از همدلی او با دو «حزب ایران» و «میهن پرستان» نیز در آینده سخن خواهیم گفت.
در تابستان ۱۳۲۳ ویلارد، مدیر سابق مجله هفتگی نیشن ارگان حزب جمهوریخواه آمریکا، طی اظهاراتی، ایران را «تحت‌الحمايه آمریکا» شمرده مدعی شد که: «انگلیس و روس در ایران نفوذ دارند [اما] آمریکاییها آنجا را اداره می‌کنند». این اظهارات، مسعود را سخت به خشم آورد و سبب شد که ویلارد را در مردامروز شدیداً مورد حمله قرار دهد.
او تحت عنوان «نغمه شوم» صراحتاً نوشت:

نویسنده خیالباف آمریکایی بداند که ایران نه تنها تحت حمایت دولت آمریکا نیست، بلکه هیچ دولت دیگری را یارای ذکر چنین بیانی نمی‌باشد... ایرانی آنقدر ذکاوت و فراست دارد که منافع خود را تشخیص دهد و بی‌سر و صدا تحت حمایت

→ آزاد مدیر روزنامه آزاد، محمد محیط طباطبایی محیط، محمد مسعود مرد امروز، سید حسین فاطمی باختر، احمد ملکی ستاره و... (ر.ک: روزنامه ستاره، مدیر: احمد ملکی، س ۸، ش ۱۹۵۲، و دیگر جراید وقت).

کسی قرار نگیرد... آمریکاییها بدانند ایرانی جانش را در راه دوستی نثار می‌کند، اما وقتی پای حیثیت و شرافتش به میان آمد دیگر به چیزی نمی‌اندیشد. ایرانی در یگانگی و رفاقت از هیچ فداکاری [ای] دریغ نمی‌کند ولی اگر آزادی و استقلالش را در مخاطره ببیند آن وقت هرگونه احساسات و عواطف و روابط را زیر پا می‌گذارد.^{۱۱۳}

بدین ترتیب، باید گفت که مسعود، وقتی پای استقلال و شرف ایران به میان می‌آمد و «موازنه» در سیاست خارجی را، به هر عنوان، در خطر می‌دید، فرقی میان استعمارگران کهنه‌کار با نوع نوکیسه آن قائل نمی‌شد و از اجنبی متجاوز یا ریاکار - هر که گو باش - انتقاد می‌کرد.

نمونه زیر نیز در آشنایی با مواضع مسعود نسبت به بیگانگان خالی از فایده نیست و، به ویژه، دیدگاه او را نسبت به مطامع تجاوزکارانه آمریکاییها (که چنگالهای خونین شان را در دستکش سفید آزادی و دموکراسی پنهان کرده بودند) مشخص می‌سازد:

۲۸ شهریور ۲۶، در مردامروز با عنوان «...آیا آمریکا دشمن ملت ایران است؟» تیترزد و، با اشاره به نطق تحریک آمیز جرج آلن سفیر کبیر آمریکا در ایران «در خصوص پشتیبانی از ایران در مقابل تجاوزات احتمالی، به عنوان حمایت از دموکراسی»، و سوء استفاده سیاسی دولت قوام از نطق مزبور به نفع خود، تذکر داد که «بیگانه، همیشه بیگانه است» و «همان طور که تسلیم ظلم و فشار یک بیگانه [= روسیه شوروی] نباید شد، گول تحریک و اغوای بیگانه دیگری [آمریکا] را هم نباید خورد!». در ادامه افزود: آمریکا در کشور ما در پی منافع خود و مبارزه با کمونیسم است و شعار حمایت از دموکراسی، که از سوی او مطرح می‌شود، شعاری واهی و توخالی است؛ چون «روسها در تجارت خود با ما فقط فکر نفوذ سیاسی و استفاده‌های شخصی هستند، آمریکاییها صد مرتبه شدیدتر! روسها از عمال خود حمایت می‌کنند، آمریکاییها به شرح ایضاً...». در خاتمه خاطر نشان ساخت: «دولت بزرگ و معظم آمریکا و سفیر کبیر محبوب آن در ایران هم اگر بخواهد با ملت ایران... کمک و مساعدت نماید اول حمایت خود را از این دستگاه حاکمه جانی، از این مجلس کثیف تحمیلی، از این غارتگرانی که میلیون میلیون دلار به آمریکا می‌فرستند سلب نموده با همراهی در رفع موانع دموکراسی، با توصیه در لغو حکومت نظامی و ایجاد آزادی برای اجتماعات و مطبوعات سعی نمایند ملت ایران موفق گردد یک

مجلس ملی و بالتیجه یک دولت و حکومت مورد اعتماد تشکیل دهد...»^{۱۱۴}

مخالفت صریح و سرسختانه مسعود با پیشنهاد کافتارادزه (فرستاده مشهور دولت شوروی در زمان نخست وزیری ساعد به ایران)، مبنی بر واگذاری امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال ایران به روسیه، از صفحات درخشان زندگی سیاسی و مطبوعاتی اوست.

درست در روزهایی که حزب توده و عناصر وابسته یا همسو با آن به شدت از پیشنهاد کافتارادزه دفاع کرده و محمد ساعد (نخست‌وزیر وقت) را به علت ردّ این پیشنهاد مورد حمله قرار دادند^{۱۱۵}، مسعود در سرمقالهٔ مردامروز، مورخ ۶ آبان ۲۳، تحت عنوان «نفت!» از مخالفت ساعد با پیشنهاد کافتارادزه حمایت کرد و جار و جنجال برپا شده در مخالفت با ساعد را محکوم نمود. به نوشتهٔ او: «مطلب مثل آفتاب روشن است که دادن امتیاز نفت در چنین موقع خاصی [جنگ جهانی دوم] نه به صلاح ملت و مملکت ما و نه به صرفهٔ دولت دوست و عزیز و همجوار ماست... همان حبط و خطایی که نسل گذشته با اعطای امتیاز نفت جنوب به انگلیسیها مرتکب شد برای سرشکستگی چند نسل ما کافی است. دیگر ما را به خیانت در امانت جدیدی وادار ننمایید». مسعود در شمارهٔ بعد مردامروز (ش ۲۸، ۱۳ آبان ۱۳۲۳، صص ۱ و ۲) نیز ماجرای اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسیهٔ تزاری به دولت ایران و ردّ شجاعانهٔ آن از سوی مجلس دوم را از کتاب اختناق ایران (نوشتهٔ مستر شوستر) نقل کرد و بحث و چالش با پیشنهاد کافتارادزه و شرح سوابق مبارزهٔ ملت ایران با قراردادهای استعماری (نظیر نهضت تحریم تنباکو) را در شماره‌های ۲۹ و ۳۰ مردامروز (۲۰ و ۲۷ آبان ۱۳۲۳) ادامه داد.

مخالفت مسعود با پیشنهاد کافتارادزه، حملهٔ شدید مطبوعات وابسته یا همسو با حزب توده را نسبت به وی برانگیخت و، برای نمونه، هفته‌نامهٔ مردم برای روشنفکران (ارگان آن حزب) طی مقاله‌ای با عنوان «آنارشیزم و محمد مسعود»، در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۲۳ شدیدترین ناسزاگوییها را نثار مسعود کرد.^{۱۱۶} «چرا مردامروز توقیف است؛ جواب به روزنامهٔ پراودا چاپ مسکو، مگر نمایندهٔ شوروی جانشین رضاشاه شده است!»، عنوان اعلامیه‌ای بود که مسعود، به صورت ضمیمهٔ روزنامهٔ آزاد (۱۴ بهمن ۱۳۲۳)، منتشر

۱۱۴. همان، س ۶، ش ۱۲۳، ۲۸ شهریور ۲۶، صص ۱ و ۲.

۱۱۵. برای پیشنهاد کافتارادزه و اظهارات ساعد ر.ک: روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۲۳/۷/۳۱ و ۲۳/۸/۳ و مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ ۱۴، جلسهٔ ۲۷ مهر ۲۳.

۱۱۶. برای جدال قلمی مسعود با جراید حزب توده ر.ک: نصرالله شیفته، همان، صص ۸۴-۹۲.

ساخت و رسماً به جنگ روسها برخاست. نیز در شماره ۳۹ مردامروز، مورخ تیر ۲۴، در پاسخ به این گونه حملات نوشت:

باید فهمید که من قبل از روسوفیل، یا انگلوفیل بودن، یک ایرانی هستم. برای من روس و انگلیس یا فرانسه یا آمریکا فرق نمی‌کند. هر کشوری که به نفع ایران قدمی بردارد در دل من جای دارد و هر مملکتی که بر علیه مصالح ایران اقدام کند مورد نفرت من خواهد بود و همین سنجش و قضاوت در مورد افراد و احزاب نیز صدق می‌کند. من در مورد ایران و حفظ منافع آن مدعی عشق جنون‌آمیز نیستم؛ ولی چنین تشخیص داده‌ام که چون من نمی‌توانم نه انگلیسی و نه روسی و نه آلمانی و نه آمریکایی، خلاصه نه حبشه‌ای باشم، پس ناچار به حکم طبیعت ایرانی هستم و حال که ایرانی هستم ناچار باید در همین مملکت بمانم و چون مجبورم در این محیط زندگی کنم ملزم و ناچارم که برای مصالح این کشور، مصالحی که آن را قابل زندگی کند، سعی و کوشش نمایم.^{۱۱۷}

به نوشته پرویز خطیبی: «در آن روزها که حزب توده میتینگهای عظیم با دهها هزار جمعیت برگزار می‌کرد تنها روزنامه مردامروز بود که در نهایت جرئت و جسارت در برابر سران گوش به فرمان حزب می‌ایستاد و آنها را به باد انتقاد می‌گرفت».^{۱۱۸}

مسعود با کمپانی استعماری نفت جنوب نیز، که انگلیسیها آن را اداره می‌کردند، سرسازش نداشت و، چنانکه دیدیم، عقد قرارداد داری را «خبط و خطای» بزرگ نسل گذشته ایران می‌دانست که «سرشکستگی» نسلهای بعد این سرزمین را همراه داشت. فرید جواهرکلام (فرزند علی جواهرکلام، روزنامه نگار مشهور) به خاطر می‌آورد که در سال ۱۳۲۳، شرکت نفت ایران و انگلیس مسعود را «برای دیداری از تأسیسات آبادان به آن شهر دعوت کرده بود. محمد مسعود در بازگشت رپرتاژ کاملی با عکس و تفصیلات در روزنامه منتشر کرد و در ضمن این رپرتاژ چنین نوشت: «وقتی آدم روی این اقیانوس

۱۱۷. در سرمقاله ش ۱۰۵ مردامروز (س ۵، ۵ اردیبهشت ۲۶، صص ۱ و ۲) نیز با عنوان «حکومت شوروی خدمتگزار رژیم سرمایه‌داری!»، رژیم کمونیستی را دیکتاتور خوانده و شدیداً به آن حمله کرده است.

۱۱۸. سید فرید قاسمی، همان، صص ۳۲۸-۳۲۹. مسعود در سال ۱۳۲۵ نیز که قوام سه تن از سران حزب توده را وارد کابینه خود کرد، به شدت از وی انتقاد کرد و این عمل را «اشتباه»ی شمرد که می‌تواند به تجدید دیکتاتوری در ایران منجر شود؛ چنانکه سلیمان میرزا (بنیادگذار حزب توده) و یارانش در سالهای پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹، با حمایت از سردار سپه راه را بر استقرار دیکتاتوری مهیب پهلوی گشودند. رک: مرد امروز، ش ۶۸، سرمقاله «قوام السلطنه اشتباه می‌کند!»، صص ۱-۲.

نفت یا طلای سیاه ایستاده است متأثر می‌شود. برای اینکه اگر به جای ما مردم، بوزینه‌ها در این سرزمین و دیار اقامت داشتند اکنون برگردن خود گردن‌بند الماس و مروارید می‌آویختند».

اوج چالش و جدال مسعود با روسها را می‌توان در مبارزه سخت او با آتش افروزان غائله آذربایجان و کردستان مشاهده کرد (که به اشکال مختلف تا روزهای آخر عمرش ادامه یافت و، به گمان ما، همان نیز به قتل وی انجامید)؛ چنانکه مبارزه او، در آن برهه حساس، تنها متوجه روسها نبود، بلکه، همزمان، تحرکات انگلیسیها را نیز شامل می‌شد. در ۲۷ مرداد ۲۴، نوشت: «انقلابی که قارداش حسن در تبریز یا حیدر علی امامی در اصفهان ایجاد کند به لعنت خدا نمی‌آرزد. روس و انگلیس از جان ما چه می‌خواهند؟!». ۱۱۹ نیز در ۲۰ مهر ۲۵ - که نهضت جنوب (با داعیه‌ای مشابه ادعاهای حزب دمکرات آذربایجان) به رهبری برادران قشقایی (ناصر، خسرو و ملک منصور) در فارس سر برداشته و برخی از سیاسیون، به نادرست، آن را ناشی از تحریک انگلیس می‌شمردند - مسعود تصویری از برادران قشقایی در صفحه اول مردامروز انداخت و زیر آن نوشت: «... ما با هر نهضت که به اتکاء خارجیها شود مخالفیم؛ زیرا هر ساعت که منافع بیگانگان تضمین شود این نهضتها خاموش می‌گردد». ۱۲۰

مخالفت مسعود با صهیونیسم

مسعود را، همچنين، باید از مخالفان صهیونیسم در کشورمان به شمار آورد. در سرمقاله شماره ۱۳۵ مردامروز (مورخ ۳ بهمن ۲۶، صص ۱-۲، با عنوان «وجود ناقص») و نیز در مقاله مربوط به قشقاییها و یهودیان فلسطین (در همان شماره، ص ۲)، از ملت مظلوم فلسطین صراحتاً جانبداری شده و صهیونیستهای متجاوز و تروریست آن دیار آماج انتقاد شدید قرار گرفته‌اند. نیز برخی از فعالیتهای صهیونیستها در ایران افشا شده و حتی آمریکاییها، به عنوان «حامی تروریستهای یهود»، مورد انتقاد قرار گرفته‌اند.

البته موضع مسعود در چند شماره قبل این روزنامه، چنین نبود اما خیلی زود آن را اصلاح کرد. چگونگی آنکه: در شماره ۱۳۰ مردامروز (س ۶، ۲۸ آذر ۲۶، صص ۶ و ۷) به نحوی جانبدارانه، مقاله منسوب به روزنامه نیویورک هرالد تریبون درج گردید که در آن، با

۱۱۹. مردامروز س ۳، ش ۴۵، ص ۱.
۱۲۰. همان، س ۵، ش ۷۷، ۲۰ مهر ۱۳۲۵.

اشاره به اقدام دیرین متعصبین مسلمان ایرانی مبنی بر محدود ساختن حیطه فعالیت (ضد اسلامی) اقلیتهای دینی در جنوب تهران و نیز تلاش برای حفظ حجاب، از کمرنگ شدن این امر در زمان رضاشاه و توسعه مجدد آن پس از فرار وی سخن رفته و از رواج مجدد حجاب بانوان در جامعه ایران و گسترش دامنه تبلیغات روحانیون بر ضد آیین مسیحیت در کشور انتقاد شده بود، و این همه نیز مقدمه حمله شدید به اعلامیه‌های منتشر شده در جنوب تهران از سوی علما و متدینین بر ضد تجزیه فلسطین و تأسیس رژیم صهیونیستی در آن، قرار گرفته بود. اما در شماره‌های بعد مردامروز طی مقالاتی به افشای ماهیت تروریستی صهیونیستها پرداخت و بدین وسیله نقل جانبدارانه اظهارات مخبر هرالد تریبون (در دفاع از صهیونیسم) راجبران کرد. برای نمونه، در شماره ۱۳۳ (س ۶، ۱۹ دی ۱۳۲۶، ص ۴) به درج مقاله‌ای پرداخت که عنوان آن چنین بود: «هاگانا، هاگانا، این سازمان آدمکشی یهود است که مرکز آن در فلسطین و شعبه آن در تهران می‌باشد! آیا به زودی ترور، انفجار بمب، تخریب پلها و آتش زدن عمارات و قتل افراد به دست تروریستهای یهود در ایران آغاز خواهد شد؟ مایر عبدالله سالی بیست هزار لیره به تروریستهای یهود می‌دهد! آیت الله کاشانی لیدر مبارزه با سازمان تروریستهای یهود است! شلیمون هتل فردوسی را پنج میلیون دلار خرید! آمریکاییها از سازمان یهود حمایت می‌کنند، روسها هم با آنها لاس می‌زنند! آق اولی می‌خواهد رئیس شهربانی را عوض کند، مگر خدای نکرده او جیره خوار سازمان جهود است؟!». مقاله مزبور، نکات بسیار مهمی را افشا می‌کرد که رئوس آن از این قرار است:

۱. تأسیس سازمان تروریستی هاگانا به توسط مشتی از مهاجران یهود (با همدستی برخی از یهودیان ایرانی) در تهران.
۲. تأمین بیش از ۶۰٪ از هزینه سازمانهای تروریستی صهیونیستی فلسطین در آن تاریخ به توسط یهودیان ثروتمند ایرانی و ارسال طلا و نقره و ارز و حتی اسلحه از سوی آنان از طریق شهرهای مرزی ایران به اسرائیل.
۳. تشکیل سازمانی وسیع در کشورمان از سوی مسلمانان مجاهد (تحت هدایت و ارشاد یکی از علمای متنفذ و محبوب تهران: آیت الله کاشانی) به منظور مقابله با «فعالتهای غیر قانونی» یهودیان صهیونیست در ایران و کمک به ملت مظلوم فلسطین.
۴. حمایت آمریکاییها از یهودیان عرب مقیم ایران و نیز همدستی پاره‌ای از مقامات دولتی در زمان حکومت قوام السلطنه با فعالان صهیونیست در کشور و در همین زمینه:

انتزاع اداره گذرنامه (که رئیس آن، آقای بهنام، به طرفداری از آمریکاییها مشهور بود) از اداره شهربانی به منظور مخفی ساختن خروج یهودیان از ایران از چشم شهربانی، و تسهیل رفت و آمد غیر مجاز آنها به داخل و خارج از کشور، و متقابلاً بدرقه گرم سفیر آمریکا و بهنام و جمع زیادی از یهودیان عرب تبار از قوام السلطنه هنگام حرکت وی.

۵. نفوذ فراوان یهود در حکومت روسیه شوروی و توجه خاص شوروی به اسرائیل و اقدام آن به شناسایی رسمی اسرائیل و نیز پخش شایعه تشدید حمایت روسها (پس از یأس از حزب توده و ایجاد انشعاب در آن) از سازمان تروریستی هاگانا و دسته‌جات صهیونیستی موجود در ایران و احتمال کمک گرفتن دولت شوروی برای اجرای نظریات خود در برخی مسائل از هاگانا.

۶. بیان اهداف و اقدامات سازمان هاگانا در ایران و معرفی رابطها و روابط آن با اسرائیل و میلیونرهای یهودی ایران و دیگر نقاط.

۷. اعتراض دولت عراق به حکومت ایران به علت میدان دادن به فعالیت صهیونیستها در ایران.^{۱۲۱}

به گمان ما، یکی از عواملی که می‌تواند (و باید) در فرایند پیچیده ترور مسعود مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد، همین افشاگریهای تکان دهنده او درباره فعالیت افراد و سازمانهای صهیونیستی در ایران، و همکاری پشت پرده آنها با آمریکاییها، روسها و برخی از مسئولان دولتی وقت ایران است.

در همان مقاله، که عنوان: «هاگانا، هاگانا، این سازمان آدمکشی یهود...»^{۱۲۲} را داشت و فوقاً رئوس آن را ذکر کردیم، تحت عنوان «مقامات خارجی تهران و یهودیان ایران» خاطر نشان شده بود که:

اکنون محقق گردیده است که یهودیان عرب مقیم ایران از طرف آمریکاییها مورد حمایت قرار گرفته‌اند. انتزاع اداره گذرنامه در زمان آقای قوام که به طرفداری از آمریکاییها مشهور بود، یکی از این قبیل حمایتهاست؛ زیرا با آن وضع، دیگر ورود و

۱۲۱. در واقع، سابقه انتقاد مسعود از یهودیان، به سالهای نخستین ورود وی به تهران بر می‌گردد که در کتاب اشرف مخلوقات، صص ۱۱۲، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۲۸ و ۱۶۹-۱۷۴ به تفصیل، نقش مخرب تجار و دلالتهای یهودی (بغدادی تبار) در بازار تهران، مثل مسیو جداع و... را در نوسان مصنوعی قیمتها و ورشکست کردن کسبه و تجار کشورمان، مورد بحث قرار داده است، که البته انتشار این سنخ مطالب در آن ایام، بی‌ارتباط با جو آلمانوفیلی عصر رضاخانی به نظر نمی‌رسد.

۱۲۲. مرد امروز، س ۶، ش ۱۳۳، ۱۹ دی ۱۳۲۶، ص ۴.

خروج یهودیان از نظر شهربانی مجهول و مخفی می ماند. فعالیت‌های آقای بهنام، رئیس سابق گذرنامه، در این مورد شایان توجه است. ضمناً باید متذکر شد همان‌گونه که تا کنون روسها نشان دادند نسبت به وضع پراشوب فلسطین بسیار ذی‌علاقه‌اند. دولت شوروی تقسیم فلسطین را رسماً تأیید نمود. این مسئله برای آن است که پای نیروی شوروی به فلسطین باز شود. از طرف دیگر، قدرت یهودیان در حکومت فعلی شوروی فراوان است. همچنین دولت شوروی از نزاع بین عرب و یهود نفع فراوانی در نظر دارد. به همین لحاظ است که خبر ارسال اسلحه و مهماتی از طریق مرزهای شمالی به توسط اکراد یاغی به سرحد عراق تأیید می‌گردد. کشف مقادیر مختلفی اسلحه‌گوناگون در آن نقاط به توسط نظامیان حاکی از فعالیت مخفی به نفع یهودیان است.

بعضی صحبت‌های محرمانه حاکی از ارتباط فعالیت‌های یهودیان با مقامات شوروی است؛ به ویژه آنکه خبر موثقی حاکی است که شورویها دائماً با سازمان تروریستی [هاگانا در] ایران در تماس بوده و فعالیت آنها را نظارت می‌نمایند... به نظر می‌رسد شورویها پس از یأس از فعالیت حزب توده، که اخیراً هم تجزیه گردیده، بیشتر این سازمان را که به لحاظ قدرت مالی و هدف مشخص بیشتر مورد اطمینان است، تقویت نمایند. همچنین گفته می‌شود ممکن است روسها برای اجرای نظریات خود در برخی از مسائل، از سازمان تروریستی مزبور کمک بگیرند.

در خاتمه نیز، با اشاره به اعمال تبهکارانه‌هاگانا به زیان ملت‌ها در کشورهای عربی، نسبت به امکان وقوع این گونه فعالیت‌های مخرب در ایران چنین هشدار می‌دهد:

اوضاع خراب فلسطین و عملیات تخریبی که در سایر شهرهای سوریه و لبنان و مصر به عمل آمده نشان می‌دهد که این دسته برای حمایت از منافع یهودیان فلسطین از هیچ اقدامی خودداری ندارند. اگر در نظر آوریم که پلیس عراق چندی پیش یک نفر یهودی که آب چشمه را آلوده به میکروب وبا می‌نمود، و همچنین با توجه به وبای روسیه و وبای مصر، متوجه خواهیم شد که این سازمان تا چه حد خطرناک [است] و برای اجرای نقشه‌های خطرناک خود از هیچ اقدامی فروگذار نخواهد کرد. حتی شنیده می‌شود برای برداشتن سرتیپ صفاری از طرف این سازمان خرج‌هایی شده و فعالیت‌هایی به عمل آمده است. امیدواریم که مقامات عالی‌کُشور و مصادر نظامی و آقای سرتیپ صفاری با هوشیاری متوجه فعالیت‌های خطرناک این دسته بوده و حتی المقدور جلو اقدامات آنها را، که محققاً به نفع کشور ما نیست، بگیرند.

افشای این‌گونه اخبار محرمانه، که دست آمریکاییها و بویژه روسها را در ایران رو می‌کرد، طبعاً بر آنها سخت‌گرا می‌آمد و خشم و واکنش شدید آنان را نسبت به محمد مسعود برمی‌انگیخت....

محمد مسعود و دکتر مصدق

زمانی که دکتر مصدق، به عنوان نماینده مردم تهران در مجلس ۱۴، در مسیر مبارزه با عمال استبداد و استعمار فعال بود، مسعود در روزنامه خود (ش ۲۸) وی را نماینده واقعی ملت شمرده و نوشت: «آقای دکتر مصدق نماینده حقیقی ملت ایران می‌باشد. به وجود چنین وکیلی باید افتخار نمود و موفقیت ایشان را، که آرزوی کلیه وطنپرستان است، خواهانیم».^{۱۲۳} در دو شماره بعد، ضمن حمله به فروغی و قوام و سهیلی و علی دشتی، از دکتر مصدق به عنوان عنصری یاد کرد که «حَقاً شریف‌ترین و وطنپرست‌ترین فردی [است] که نام او به میان است».^{۱۲۴} همین حمایت جدی و آشکار از مصدق را در زمستان ۱۳۲۵ نیز، که دکتر مصدق با دخالت‌های غیرقانونی دولت قوام السلطنه در انتخابات مجلس ۱۵ در می‌افتد، به وضوح مشاهده می‌کنیم. شماره ۹۰ مردامروز (۳۱ دی ۲۵) مسعود در سرمقاله روزنامه، بابت آزادی انتخابات به قوام شدیداً هشدار می‌دهد. سپس متن نطق دکتر مصدق در مسجد شاه (امام خمینی فعلی) تهران را که بر ضد دخالت‌های قوام و حزب دولتی او در انتخابات، و در حضور هزاران تن از مردم پایتخت ایراد شده، با عکس و تفصیلات می‌آورد و، افزون بر این، مقاله مفصلی را از ارسلان خلعتبری، نویسنده و وکیل مشهور دادگستری، درج می‌کند که در دفاع از مصدق و مواضع او و پاسخگویی به ایرادات مخالفان نوشته شده است. در این شماره، حتی از چاپ کاریکاتوری که مصدق و قوام را در رینگ بوکس هنگام مسابقه با هم نشان می‌دهد دریغ نمی‌کند. در شماره بعدی (ش ۹۱) نیز با سرمقاله شورانگیز و ادامه مقالات خلعتبری و درج مصاحبه‌ای با دکتر مصدق، خط جانبداری از مصدق (در مبارزه با قوام) را تعقیب می‌کند.

متقابلاً مصدق نیز، جای جای، لطف مسعود را پاسخ اجابت می‌دهد. برای نمونه، وقتی که در ۲۰ مرداد ۱۳۲۴ سوء قصد نافرجامی در دفتر مردامروز نسبت به محمد

۱۲۳. همان، ش ۲۸، ۱۳ آبان ۱۳۲۳، ص ۶.

۱۲۴. همان، ش ۳۰، ۲۷ آبان ۱۳۲۳، ص ۲.

مسعود انجام گرفت (که مسعود، خود آن را کار برادران مسعودی در روزنامه اطلاعات شمرد) در خیل انبوه شخصیت‌های علمی و سیاسی و مطبوعاتی که با نامه و تلفن یا حضوراً همدردی خود را با مسعود اعلام داشتند، چهره بارز دکتر مصدق نیز به چشم می‌خورد که در نامه به وی نوشت: «دوست گرامی، جناب محمد مسعود، مدیر محترم مردامروز، خدا را شکر می‌کنم که این حادثه به خیر گذشت. در خاتمه موفقیت حضرت عالی را در خدمت به میهن خواهانم. ارادتمند دکتر مصدق».^{۱۲۵} مصدق، همچنین، از روزنامه مسعود برای اهداف سیاسی خویش بهره می‌گرفت. مثلاً مصاحبه‌ای از دکتر در شماره ۱۶ مردامروز (دوم اردیبهشت ۱۳۲۳) درج شد. یا در خرداد ۲۶ طی نامه مفصلی که به مردامروز نوشت، به شدت از تبرئه سید محمد تدین از سوی قوه قضائیه اظهار تأسف و انتقاد کرد.^{۱۲۶} معطوف به همین سابقه بود که، پس از ترور مسعود، قیمومت فرزند صغیر وی به دکتر مصدق پیشنهاد شد و دکتر نیز آن را پذیرفت.^{۱۲۷}

از دیگر دوستان مسعود، در بین فعالان نهضت ملی نفت، می‌توان به چند نام دیگر اشاره کرد: محمود نریمان، سید علی شایگان، دکتر سید حسین فاطمی (هر سه از بنیادگذاران جبهه ملی) و حاج حسن شمشیری. ذیلاً به روابط مسعود با افراد یادشده و نیز حزب ایران و میهن پرستان (که بسیاری از فعالان نهضت ملی، ابتدا در آنجا مشق سیاست و مبارزه کردند) اشاره می‌کنیم:

الف) محمود نریمان: نریمان در کابینه محمد ساعد وزیر راه بود و، در آن زمان، اقدام برجسته‌ای را به نفع بیت‌المال و زیان خائنین انجام داد که منتهی به کناره‌گیری او از کار

۱۲۵. نصرالله شیفته، همان، ص ۱۲۸.

۱۲۶. مردامروز، سال ۵، ش ۱۱۰، ۱۶ خرداد ۱۳۲۶، صص ۵ و ۱۱.

۱۲۷. پس از قتل محمد مسعود، دادستان تهران ناگزیر بود یک شخصیت بیطرف و موجه را به قیمومت ورثه وی برگزیند و به همین مناسبت دکتر مصدق را، که از معدود شخصیت‌های مورد علاقه مسعود بود، به سرپرستی دختر صغیر مسعود (ژینت یا ژینوس) انتخاب کرد. دکتر مصدق نیز این مسئولیت را پذیرفت و اقدامات لازم دائر بر حراج اموال شخصی مسعود و تعیین سرپرست برای دختر وی را صورت داد. او در مصاحبه‌ای که همان ایام با یکی از خبرنگاران داشت گفت: «من از فرط علاقه به مرحوم مسعود، با وجود کسالت و گرفتاریهای دیگر، قیمومت ورثه آن مرحوم را به عهده گرفتم و تا سرحد امکان در حفظ و افزایش اموال آن مرحوم اقدام خواهم نمود» (نصرالله شیفته، همان، صص ۲۹۲-۲۹۴). مصدق البته بعداً به علت دخالت‌های (به زعم خود) ناروایی که برخی از مقامات قضایی در کار قیمومت ژینت کردند، از سرپرستی دختر مسعود استعفا داد (ر.ک: نامه‌های دکتر مصدق. گردآوری محمد ترکمان. تهران، نشر هزاران، ۱۳۷۴. ج ۱، صص ۱۰۰-۱۰۱).



سفر روزنامه‌نگاران تهران به مناطق نفت خیز جنوب (۱۳۲۶)

مسعود و فعالان (بعدی) نهضت ملی نفت

شد. نریمان با حسین نفیسی (رئیس راه آهن) درافتاد و پرونده دزدی بزرگ وی را به جریان انداخت و، سرانجام، او را از کار برکنار ساخت. و زمانی که نفیسی با فشار مقامات خارجی، دوباره از سوی دولت به مسئولیت قبلی منصوب شد، او معترضان از وزارت راه استعفا داد. مسعود در آن ماجرا، از نریمان به عنوان دولتمردی «باشرف و وطنپرست که خواست یک دزدی را به محاکمه دعوت کند و او را از کار خارج نماید» اما «در مقابل فشار خارجی و دسته‌بندیهای نفیسی مغلوب شد و استعفا نمود»، جانبداری می‌کرد.^{۱۲۸}

ب) دکتر شایگان: سید علی شایگان در وزارت فرهنگ ملک الشعرا بهار (کابینه دوم قوام السلطنه پس از شهریور بیست) در سمت معاونت دانشکده حقوق خدمت

۱۲۸. مرد امروز، ش ۴۱، ۳۰ تیر ۱۳۲۴. مسعود، البته، بعدها در شماره ۶۹ روزنامه (مورخ ۲۶ مرداد ۱۳۲۵، ص ۹، تحت عنوان «عالی‌جناب جنت مکان آقای نریمان هم چهارصد میلیون ریال به دولت ضرر زده است» از عملکرد نریمان در زمان ریاست هیئت تصفیه پنبه انتقاد کرد.

می‌کرد و مسعود از دوران دیکتاتوری رضاخانی، وی را به آزادگی می‌شناخت. در شماره ۵۷ مردامروز^{۱۲۹} درباره قانون‌شناسی دکتر شایگان، معاون دانشکده حقوق، که یک دانشجوی سفارش شده از بالا را ثبت نام نکرده بود، نوشت: «در تمام دنیا این عمل را وظیفه‌شناسی می‌گویند نه دیکتاتوری و ما آقای وزیر فرهنگ را به وجود چنین معاونی که در اوج قدرت پهلوی هم زیر بار فرمایشات مرآت نرفت تبریک می‌گوییم».

ج) شمشیری: در اسفند ۱۳۲۵ مسعود به جرم افشاگری راجع به دو تن از وابستگان به حزب دمکرات قوام (که با اعمال نفوذ رئیس دادگستری وقت، موسوی زاده، در انتخابات یزد، به مجلس ۱۵ راه یافته بودند) تحت تعقیب قرار گرفت و بازداشت شد. پس از توقیف وی، دوستانش در صدد رهایی او برآمدند و چون اولیای دادگستری آزادی مسعود را موقوف به پرداخت وجه الضمانی سنگین کردند، یازان وی - از جمله: حاج حسن شمشیری، چهره معروف و خوشنام نهضت ملی نفت - با دهها دفترچه مالکیت به دادگستری رفتند و موجب آزادی مسعود در ۲۹ اسفند ۲۵ را فراهم ساختند.^{۱۳۰}

د) دکتر فاطمی: سید حسین فاطمی (سخنگوی دولت و وزیر خارجه دکتر مصدق) نیز از دوستان دیرین و پابرجای مسعود بود و، به نوشته نصرالله شیفته، دوست صمیمی و همکار مطبوعاتی آن دو در مردامروز و باختر امروز قلمداد می‌شد: فاطمی و مسعود «به تدریج با یکدیگر دوست و صمیمی شدند» و «به طور مکرر همدیگر را دیدار و تبادل نظر می‌کردند».^{۱۳۱} حتی ترور نافرجام فاطمی در زمان حکومت دکتر مصدق، بر سر مزار مسعود و هنگام سخنرانی فاطمی به مناسبت سالگرد او (جمعه ۲۶ بهمن ۱۳۳۰) رخ داد.^{۱۳۲}

۱۲۹. همان، مورخ ۴ خرداد ۱۳۲۵، ص ۹.

۱۳۰. ر.ک: نصرالله شیفته، همان، صص ۱۳۵-۱۳۸.

۱۳۱. همان، ص ۴. برای پاره‌ای از نامه‌نگاریها ر.ک: همان، صص ۳۸-۳۹. گفتنی است که، شیفته ابتدا با فاطمی در روزنامه باختر همکاری می‌کرد و اصولاً از طریق وی به مسعود معرفی و تحویل داده شد و به مقام سردبیری مردامروز رسید. پس از مرگ مسعود نیز، که فاطمی روزنامه باختر امروز را منتشر کرد، شیفته را نزد خود خواند و وی را به مقام سردبیری برگماشت. درباره روابط دکتر فاطمی و محمد مسعود ر.ک: خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی. به کوشش بهرام افراسیابی. تهران، انتشارات سخن، ۱۳۶۶. صص ۱۷۵-۱۸۰. همین نویسنده در کتاب تیغ و قلم (از خودگذشتگان). تهران، انتشارات آبفام، ۱۳۸۰. زندگینامه محمد مسعود و حسین کتابی (فاطمی)، و روابط و مناسبات آن دو را در قالب رُمان و گزارش مستند، به رشته تحریر درآورده است، که البته چیز نویی ندارد و بیشتر همان مطالب کتاب نصرالله شیفته است.

۱۳۲. همان ایام، فاطمی سرمقاله باختر امروز (۲۳ بهمن ۱۳۳۰) را به یادمان محمد مسعود اختصاص داد.

فاطمی، از همان نخستین شماره مرد امروز، در آن مقاله‌ای دارد که عنوان آن چنین است: «مبارزه با عمال بیست ساله را باید ادامه داد». پس از مرگ مسعود، فاطمی در نامه‌ای که ۱۲ مارس ۱۹۴۸ (برابر ۲۱ اسفند ۲۶) از پاریس به نصرالله شیفته (سر دبیر مرد امروز) نوشت، از سوز و گداز و افسردگی شدید خویش در مرگ مسعود سخن راند و نوشت:

داغی که مسعود بر دل من گذاشت یکی از آن جراحاتی است که تادم مرگ و تا نفس آخر زندگی، چیزی از رنج و عذاب روحی من نخواهد کاست و این اشک بی‌مقداری که بی‌اختیار از دیده و دل من جاری است خیلی ناقابل‌تر از آن است که بتواند آتش غم را فرو بنشانند، ضربه‌ای سنگین و هولناک و گلوله‌ای مؤثر و روحگداز بود... دیگر از زندگی، از این حیات حلزونی، از این اجتماع ننگین بشری خسته شده‌ام. بی‌اختیار گاهی مثل زنده‌های داغ‌دیده و خواهران برادر مرده در هر گوشه و کنار خیابان زانو در بغل گرفته به یاد مسعود غریب و بی‌کس‌گریه می‌کنم... پس از مسعود دیگر ادامه حیات واقعاً برای من چه ارزشی دارد؟... روزنامه مسعود، اداره مسعود، تشکیلات مسعود را ما باید نگهداریم. باید اسم او همیشه بالای مرد امروز به عنوان مؤسس باقی بماند و تو خودت امتیاز آن را بگیری و من هرچه در قوه داشته باشم درباره تو، برادر صمیمی و وفادار، کوتاهی نخواهم کرد...^{۱۳۳}

فاطمی، همچنین، در بهمن ۱۳۲۷، در روزنامه باختر امروز - که به نوعی ادامه مرد امروز شمرده می‌شد - با اشاره به «دوست محبوب» خود محمد مسعود و فرجام خونین وی، قلم را چنین بر وی گریاند:

افراد بزرگ می‌آیند و در محیط خود انرژی فناپذیر باقی می‌گذارند. به رگهای بی‌خون و اعصاب مرده‌نیشتر می‌زنند. به یک مشت مظلوم و محروم درس شجاعت و فداکاری می‌آموزند. مرده‌ها را به جنب و جوش می‌اندازند. کفن دزدها را به اضطراب گرفتار می‌کنند. مرده خورهایی را که از لاشه اجتماع رزقشان تأمین می‌شود به وحشت می‌افکنند...

مرده‌آنجایی هستند که در رختخواب ناز جان می‌دهند و از وحشت عزرائیل سالها پیش از مرگ بر خود می‌لرزند... کسی که مغز توانای خود را در راه میلیونها مردم گرسنه و بدبخت نثار می‌کند و، جان در کف، تا دم آخر برای رضای خاطر

جامعه‌ای بی‌پناه و اسیر می‌جنگد، این چنین مرد بزرگ، مردنی نیست و مرگ او یک نقل مکان خیلی ساده‌ای بیش نخواهد بود. از خانه محقر و کوچک خویش معراج می‌کند و در قلب مریدان و مشتاقان و دوستان خود مأوا می‌گیرد. «مسعود» یک شاهد زنده از این حقیقت مسلم و بارز است.

با حمایت جدی و پایدار دکتر فاطمی از نهضت ضد استعماری ملی کردن صنعت نفت و به ویژه پایان غم‌انگیزی که وی در ستیز با دولت برآمده از کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد یافت، بی‌تردید باید فاطمی را عنصری وطنخواه و مخالف با سلطه بیگانگان بر ایران قلمداد کرد^{۱۳۴}، و این، البته، به معنای «معصومیت» او در همه اقدامات سیاسی (خصوصاً تأیید برخی تندرویهای او در زمان حکومت دکتر مصدق) نیست. اما به هر حال، در ناوابستگی فاطمی به بیگانگان شکی وجود ندارد، و مسلماً اگر او کمترین زد و بندی با بیگانگان می‌داشت آن گونه زار و بی‌پناه در چنگ چاقوکشان دولت کودتا رها نمی‌شد.^{۱۳۵} با توجه به آنچه درباره و طندوستی فاطمی گفتیم، باید گفت که علاقه مستمر وی به محمد مسعود (پیش و پس از مرگ مسعود) گواه تلقی او از ناوابستگی مسعود به بیگانگان است.

گفتنی است که پس از ترور مسعود، روزنامه وی (با عنوان جدید شیپور مردامروز) تا ۱۳۳۱ به مدیریت شمس مستوفی انتشار یافت، که البته رونق و فروش مردامروز در زمان مسعود را نداشت. شیپور مردامروز، در جریان نهضت ملی کردن صنایع نفت، با نهضت یادشده همسویی داشت و مقالاتی در حمایت از آن و مخالفت با عوامل بریتانیا درج می‌کرد.^{۱۳۶} شمس، بعد از پیروزی انقلاب نیز، بدون امتیاز، شروع به انتشار مردامروز کرد که بیش از ۸

۱۳۴. برای اعتماد دکتر مصدق به فاطمی (از زبان حسین مکی) ر.ک: فصلنامه تاریخ معاصر ایران، س ۱، ش ۱، صص ۱۹۷-۱۹۹. درباره ضدیت فاطمی با انگلیسیها نیز ر.ک: فصلنامه تاریخ معاصر ایران، س ۱، ش ۳، پاییز ۱۳۷۶، صص ۳۲۲-۳۲۳.

۱۳۵. سخن نورالدین کیانوری درباره فاطمی به نقل می‌آورد: «حسین فاطمی در آغاز فعالیت جبهه ملی در روزنامه باختر امروز مقالات مفصلی درباره آمریکا می‌نوشت و با شیفتگی، آن را کشوری می‌دانست که برای آزادی بشریت قد برافراشته است. دکتر مصدق هم در دوران اولیه واقعاً تصور می‌کرد که آمریکا می‌خواهد به آزادی ایران از یوغ سلطه انگلیسیها، که نفت جنوب ایران مهم‌ترین پایگاهشان بود، کمک کند. دکتر فاطمی خیلی زودتر از دکتر مصدق ماهیت واقعی سیاست تجاوزکارانه و غارتگرانه آمریکا را شناخت و به همین جهت قربانی این شناخت درست شد» (خاطرات نورالدین کیانوری. تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱. ص ۲۱۲).

۱۳۶. برای نمونه ر.ک: شیپور مردامروز، ش ۲۲، تیر ۱۳۳۰، سرمقاله: اسماعیل رائین. اسناد خانه‌سدان، ج ۳. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸. صص ۳۰۸-۳۲۱.

شماره بیشتر دوام نیافت. ۱۳۷

ه) **حزب ایران و میهن پرستان:** مسعود به دو حزب ایران و میهن پرستان (که بسیاری از سران و فعالان جنبش ضد استعماری ملی کردن صنعت نفت از بین آنها برخاستند) علاقه و «سمپاتی» داشت و آگهیهای آنها را گه‌گاه در مردامروز به چاپ می‌رساند.^{۱۳۸}

حزب ایران در نخستین سالهای دهه ۲۰ شمسی تشکیل شد و هسته اولیه آن «کانون مهندسين ایران» بود که مهندس بازرگان، در دفاعیات خود، شرحی از چگونگی پیدایش و اهداف و گرایشهای فکری و سیاسی آن به دست داده است. پس از برگزاری انتخابات مجلس ۱۴، کانون به دو گروه تقسیم گردید: بخشی از کانون، جذب سازمانهای کارگری وابسته به حزب توده شد؛ ولی بیشتر اعضای آن، حزب ایران را بنیاد نهادند که از مواضع دکتر مصدق (مبني بر استقلال و موازنه منفی) و برخی اصلاحات اجتماعی حمایت می‌کرد.

حزب میهن پرستان نیز از جمله اجزاء تشکیل دهنده حزب میهن بود که در ۳۰ خرداد ۱۳۲۳ از ائتلاف احزاب آزادیخواهان، استقلال، پیکار و میهن پرستان به وجود آمد. میهن با حزب توده سرگران بود و آن را به عنوان حزبی وابسته به بیگانه تلقی و طرد می‌کرد. دکتر سنجابی، دکتر آذر و دکتر محمدحسین علی‌آبادی عضو شورای مرکزی حزب میهن بودند. مسعود در سوم تیر ۱۳۲۳ تشکیل حزب میهن را در مردامروز تبریک گفت و تحت عنوان «تشکیل حزب میهن» چنین نوشت:

در هفته اخیر احزاب پیکار، میهن پرستان، استقلال، با یکدیگر ائتلاف نموده احزاب خود را منحل [کرده] و از مجموعه آنها با عده [ای] از آزادیخواهان حزب میهن را تشکیل داده‌اند. این اتحاد کامل که نمونه بارزی از حسن نیت و علاقه مندی کارمندان احزاب نامبرده به سعادت کشور است نوید می‌دهد که به تدریج اختلافات ظاهری از میان رفته و همگی در راه یک مرام و یک نفع مشترک که ترقی و عظمت ایران و رفاه و آسایش مردم است تشریک مساعی خواهند نمود.^{۱۳۹}

حزب میهن در ۷ فروردین ۱۳۲۵ به حزب ایران پیوست و با این ائتلاف، قدرت حزب ایران افزایش چشمگیری یافت. کسانی چون اللهیار صالح، دکتر سنجابی، مهندس احمد مصدق (فرزند دکتر مصدق)، مهندس غلامعلی فریور و مهندس حسینی شورای

۱۳۷. مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶. گردآورنده: دکتر حسین ابوترابیان. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶. ص ۱۴۲.

۱۳۸. همان، ص ۶۳. ۱۳۹. مرد امروز، س ۲، ش ۲۲، تیر ۱۳۲۳، ص ۲.

رهبری حزب ایران را تشکیل می‌دادند. حزب ایران در تابستان ۱۳۲۵ با حزب توده و حزب دمکرات قوام ائتلاف کرد و جمعی از سران آن در کابینه قوام شرکت کردند؛ اما چندی بعد، از این ائتلاف دوری جستند و به ویژه در دوران نهضت ملی نفت، از ارکان آن جنبش ضد استعماری شدند و غالب آنان به دکتر مصدق و آرمانهای نهضت وفادار ماندند.^{۱۴۰} علاقه و سمپاتی محمد مسعود به حزب ایران و میهن، گواه دیگری بر تعلق خاطر او به استقلال سیاسی و اصلاحات اجتماعی است.

مسعود و قوام السلطنه

برخورد مسعود با قوام السلطنه، به عکس روابط وی با مصدق و فاطمی، در مجموع، منفی و بعضاً تند و کوبنده بوده است. مسعود در بسیاری از سرمقاله‌های مردامروز به قوام السلطنه و اطرافیان و همدستان وی حمله برده است.^{۱۴۱} در واقع، او از همان نخستین شماره مردامروز (۲۹ مرداد ۲۱) نسبت به قوام موضع انتقادی گرفت و اقدام وی به توقیف برخی اشخاص و جراید را فاقد جاهت قانونی دانست و به سرعت نیز لحن انتقادات تندتر و شدیدتر شد: «هیچ‌کس گمان نمی‌کرد این کدو تا این حد گندیده باشد» (۳۰ مهر ۲۱). بعدها در دوره دوم نخست وزیری قوام السلطنه پس از شهریور بیست، از تیرهایی گزنده‌تر بهره گرفت: «جاعل، غاصب، غارتگر، الناس علی دین قوام السلطنه» (۴ مهر ۲۶). یا: «قوام السلطنه قهرمان حمق و جنون...» (۱۱ مهر ۲۶).

توقیف اشخاص و جراید گوناگون به دستور قوام، دخالت وی در انتخابات دوره ۱۵ مجلس شورا و تحمیل نمایندگان فرمایشی به مجلس، و، به ویژه، مغالطه وی با روسها و حزب دمکرات آذربایجان در غائله پیشه وری و بالاخره تقدیم لایحه تأسیس شرکت نفت ایران و شوروی به مجلس ۱۵، از موارد ایرادات مهم محمد مسعود به قوام بود. ۱۸ مهر ۱۳۲۶ در صدای مردم (که به جای مردامروز منتشر می‌شد) نوشت:

قوام السلطنه کهنه آپارتی سیاست ننگین ایران است. سیاست تزویر و حقه‌بازی،

۱۴۰. برای مطالعه مرامنامه و بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها و عملکرد احزاب ایران و میهن، به ترتیب، ر.ک: اسناد احزاب سیاسی ایران. به کوشش بهروز طیرانی. تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۲. ج ۱، صص ۱۸۴-۳۰۷ و ج ۲، صص ۲۹۹-۳۸۳.

۱۴۱. ر.ک: سرمقاله شماره‌های ۶، ۹، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۸۴، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳ تا ۱۳۰.

سیاست دروغ و بیرحمی، سیاست غارتگری و جنایتکاری؛ و، برعکس آنچه بعضی خیال می‌کنند، نه تنها دارای هیچ صفات ممتازی نیست، بلکه از کلیه صفاتی که بوی مردانگی و شهامت می‌دهد عاری و مبرا می‌باشد.

حملات بی‌پروای مسعود به قوام (با توجه به تیراژ وسیع و رواج گسترده مردامروز بین مردم) بر او سخت‌گران می‌آمد و خشم شدید وی را برمی‌انگیخت. قوام به منظور خاموش ساختن مسعود، نخست از در تطمیع و تحبیب درآمد، که البته مسعود نپذیرفت و دست وی را پس زد.^{۱۴۲} با مسدود شدن این راه، چاره‌ای جز تهدید و به کارگیری خشونت نماند و تلاش قوام در این راه نیز برای انصراف مسعود از مبارزه، سودی نبخشید و او، به رغم توقیفهای مکرر خود و روزنامه، پرچم مبارزه با قوام را هیچ‌گاه بر زمین نهاد. سپهبد امیراحمدی، وزیر جنگ قوام در سال ۱۳۲۶، می‌گوید:

شبی من پیشنهاد کردم که حکومت نظامی لغو شود. قوام... قبول کرد، ولی یک هفته پیش نگذشت که در هیئت دولت گفت: بدون حکومت نظامی نمی‌شود مملکت را اداره کرد و باید دوباره حکومت نظامی برقرار شود؛ زیرا مدیر مردامروز بدترین فحشها را به من داده است. روزنامه مردامروز شرحی نوشته بود که مجلس پانزدهم، که از ساخته‌های قوام است، با خود قوام مخالفت کرد و در اولین جلسه یک اردنگی به بوسه‌گاه عین‌الدوله^{۱۴۳} زدند. و روزنامه‌های دیگر نوشته بودند که قوام از شجره خیبه خیانت است و میلیونها تومان دزدی کرده؛ باید محاکمه و مجازات شود. قوام السلطنه با حالت عصبانیت گفت: فردا حکومت نظامی تشکیل دهید و پدر این مزخرف نویسها را در آورید. من گفتم با تشکیل حکومت نظامی مخالفم؛ زیرا، به قدر کفایت، قانون برای تعقیب و مجازات مفتری و اهانت‌کننده داریم. قوام گفت: مخالفت شما مخالفت با من است، چون این روزنامه‌نویس بدترین فحشها را به من داده است. من گفتم: در همه جای دنیا وقتی قوانین عادی نتوانند نظم جامعه را نگاهدارند مقررات حکومت نظامی اجرا می‌کنند. فردا که حکومت نظامی اعلام شود، نمایندگان سیاسی مقیم تهران به جست و جو برمی‌آیند که چه حادثه‌ای روی داده که دولت ایران ناچار به اجرای مقررات حکومت نظامی شده است، و چقدر خواهند خندید وقتی بدانند که در اثر انتقاد یا اهانت یک روزنامه‌نویس به رئیس

۱۴۲. نصرالله شیفته، همان، صص ۳۷۸-۳۷۹.

۱۴۳. قوام، پیش از مشروطیت، با لقب «دبیر حضور»، منشی عین‌الدوله (صدراعظم مشهور مظفرالدین‌شاه) بود و نخستین گامهای ترقی سیاسییش را در همان زمان برداشت. نکته مذکور در متن، اشاره به همین سابقه است.

دولت در مملکت مقررات حکومت نظامی به مرحله اجرا در آمده است.

سپس به مناقشه لفظی سخت میان خود و قوام و نافرجام ماندن قضیه اشاره می‌کند.^{۱۴۴} در فروردین ۲۶ مسعود به علت حملات بسیار شدید به دولت قوام بازداشت شد؛ ولی بزودی آزاد گردید و در اردیبهشت همان سال روزنامه‌اش به مدت دو هفته به محاق توقیف افتاد.^{۱۴۵}

حادثترین دوران مبارزه مسعود با قوام اقدام عجیب وی (از مخفیگاه خود) به تعیین و اعلام جایزه یک میلیون ریالی در روزنامه مردامروز برای اعدام قوام السلطنه بود که در تاریخ مطبوعات کشورمان بیسابقه بود. اقدام مزبور در آستانه تقدیم لایحه امتیاز نفت شمال ایران به روسها از سوی قوام السلطنه به مجلس ۱۵ صورت گرفت. انگیزه و استدلال محمد مسعود برای این اقدام عجیب خویش آن بود که، مجلس ۱۵ در برابر لایحه تقدیمی از سوی نخست‌وزیر دو کار بیشتر نمی‌توانست انجام دهد: یا لایحه را رد کند و یا آن را به تصویب برساند؛ و در هر دو صورت نیز این کار برای کشور خالی از زیان و مخاطره نبود؛ زیرا، در صورت تصویب لایحه، یوغ همسایه قدرتمند و فزونخواه شمالی را برگردن ایران محکم ساخته بود و در صورت رد آن نیز، موجبات نقار و رنجش همسایه مزبور را فراهم می‌ساخت. چاره‌رهایی از این مخمصه تنها آن بود که طرف قول و قرار با روسها، یعنی شخص قوام «مستعفی»، وگرنه «نابود» شود تا اساساً زمینه طرح چنین لایحه‌ای در مجلس از بین برود و کشور از خطری بزرگ رهایی یابد.^{۱۴۶} درباره مبارزات مسعود با قوام، و همسویی او در این عرصه با آیت‌الله لنگرانی، در شماره آینده فصلنامه توضیحات بیشتری خواهیم داد.

۱۴۴. خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی. به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد. تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲. ج ۱، صص ۵۲۳-۵۲۵.

۱۴۵. مطبوعات ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶، همان، ص ۱۴۲.

۱۴۶. درباره اقدام عجیب مسعود به اعلام جایزه برای اعدام قوام، ر.ک: نصرالله شیفته، همان، صص ۱۰۲-۱۰۶.